Adab. Kabul
Vol.24, No.1, Hamal-Jawza 1355
(March-May 1976)

فروشگاه کتاب جهاد انوری
Jehad Anwari Book Store

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان

صفحه	مضمون	نویسنده - مترجم
-	بست وچهارمین . . .	مدیر مسؤل
۱	منازل السا ئرین . . .	پوهاند عبدالحی حبیبی
۹	اصل ونسب ووجه تسمیه آل کرت	پوهنیار جلال الدین صدیقی
۱۵	زال وگورا وغلی	پوهند وی عبدالقیوم قویم
۲۶	پیری از هرات	بیاغلی میرنجیب الله روزبه مایل
۴۶	ماخذ مطالعه لغات زبان دری و....	دوکتور اسدالله حبیب
۶۳	تفکر ، یاد آوری ، تخیل	پوهاند میرامان الدین
۷۱	وفات استاد مولوی ابو الوفا	پوهاند حبیبی

قسمت عربی :

۷۷	الامة العربیة فی نظر الافغانیین	الاستاذا لفقید صلاح الدین سلجوقی
۸۳	العربیة والدریة	البوهنوال وفی الله سمیعی
۹۶	الفا را بی	الاستاذ عبدالناصر یونس الزیدی
۱۰۷	بین الثقافة العربیة والانغانیة	الاستاذ ذکی کرم علی
۱۱۰	مقام الانسان وحریته فی ظل الایمان	الاستاذ غلام صفدر
۱۱۵	بلاد الافغان وصلتها بالاسلام ولغة القرآن	الاستاذ اسدالله
۱۲۱	بین الشریعة والتصوف	البوهنوال عبدالسلام عظیمی

قسمت دوم دری :

۱۳۱	زلزله دشمن سرسخت بشریت	پوهنیار توریالی راقم
۱۴۱	کاپل ونورستان	پوهنمل عبدالرحمن سدید
۱۵۱	جغرافیای سنگ چهارک	پوهیالی عزیزاحمد
۱۵۷	ترجمه های آثار حکایتی دری	پوهنوال نگهت سعیدی

شعر :

۶۲	لوحهٔ دل	پوهنوال حبیب الرحمن هاله

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

نشر یه سه ماهۀ پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست وچهارم　　شمارۀاول　　حمل - جوزا ۱۳۵۵

بیست و چهارمین سال مجله ادب

گل های ادب در بیست وچهارمین بهار خود با طراوت و تازگی می شکفد. اگرچه گذشت زمان هرچیز را کهن جلوه میدهد مگر ادب راهر چند سال فزونتر گردد رنگ ورخش تازه تر و بهای معنویش بیشتر شود.

بیست وسه سال پیش نخستین گام درراه احیای مفاخر ادبی ومعرفی فرهنگ دیرین ووزین افغانستان برداشته وچنان تجویز گرفته شد تا با نشر نامه ادب به دوستداران دانش وثقافت خدمتی شود.

علاقه دانشمندان گرانمایه سبب حوصله افزایی و ترغیب مزید کارکنان این مجله شده است تا در نشر مطالب ارزنده و مفید از هیچگونه کوشش درخور توان بشری دریغ نکنند، وتا جایی که ممکن است اسباب رضایت محبان علم وادبیات را فراهم آرند.

چون آوان نشر این شماره باسالگرد دانشمند فرزانه وادیب توانا و صوفی پاك طینت هرات خواجه عبدالله انصاري برمی خورد، از آن رو بپاس او در برخی ازین نامه مقالات سودمندی را بزبان عربی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پخش کردیم که ذریعه استادان فاضل افغانی و برادران عربی مارقم گردیده است. تاسهم گیرند گان محفل بزرگداشت آن نامور افغانستان راحظی ومسرتی باشد.

مجله ادب در طول زندگانی نشراتی خود در ایفای خدمات شایسته ادبی و علمی کمر همت استوار بسته، بالخصوص در دوره فرخندهٔ جمهوری - که اینک چندی بعد به سال چهارم خود آغاز میکند- بیش از پیش سعی کرده است تامطابق به مرامهای عالی فرهنگی دولت، کارهای سودمند تری ایفاکند وآثاری را به نشر بسپارد که در راه تنویر وتنمیه روح معنوی وتهذیبی افراد وطن ومعرفی معایر ومزایای ثقافی وطن مؤثر وپرارزش باشد. ولذا درطی سه سال گذشته به نشر چند اثر گرانبها بصورت جداگانه پرداخت و بفحوای: « نیت درهر کار مقدم است » آرزو داشت قدمی درراه خدمت به دانش گرایان بر داشته باشد. وچنانکه شاعر بزرگ سعدی گفته:

ان لم أکن راکب المواشی اسعی لکم حامل الغواشی

اگر درمیدان فسیح ادبیات ودانش سمندرا هوار باد پیما نرانده ایم مجاهدت ماآن بوده است تا بقصور همت وعدم همراهی با کاروان راهروان فرخنده پی منسوب نگشته بدنبال ایشان رهسپار سرمنزل مقصود گردیم که: ارتقای سویه ذهنی وعلمی هموطنان است. ومعرفی و شناساندن چهره راستین وزیبای ثقافت و فرهنگیان این کشور که گذشته درخشان و نورافگن ولباس زیبای تجدد به تن دارند.

از بارگاه ایزد متعال تمنا داریم درین راه خجسته توفیقات مزید ویاری خویش را بدرقه راهمان گرداند. و السلام شاه علی اکبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند عبدالحی حبیبی

شرحی بر یک مقوله شیخ الاسلام انصاری

منازل السائرین یا صد میدان در دایرة الوجود

پیر طریقت گفت: «از کجا باز یا بم ،

آنروز که تو سرا بودی ، و من نبودم،

تا باز آن روز نرسم ،

میان آتش و دودم ،

و ربد و گیتی آن روز باز یابم، برسودم،

و ربود تو د ریابم ،

به نبود خود خوشنودم.»

(کشف الاسرار ۸ ر ۳۱۶)

این سخن موجز و شیوای خواجه عبدالله، جامع فصل بزرگیست از کتاب اشراق وشهود و فنا ووجود که بعداز وصوفیان ومفکران اسلام، از آن کتابها ساخته و د فتر ها پرداخته اند. انصاری در کلام سابق خود به اطلاق لاتعین ولاهوت ووحدت حقیقی اشاره کند که «تومرا بودی ومن نبودم» و باز به تنزلات وجود وقوس نزولی آغاز سیر الی الله که متضمن ریاضات وتحمل مشقاتست به تعبیر آتش ودودی پردازد. ودر آخر به قوس عروجی یاسیر صعودی که منتهی به فنای خویش و وصال وحدت مطلق میگردد به «یافت بودتو، و نبودخویش تعبیر مینماید که: النهایة رجوع الی البدائة.

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم: کانا الیه راجعون (مولوی)

انصاری رحمت الله علیه ، در ادب دری نویسنده سجار موجز گوی مقتدریست که مطالب

طولانی رادراف کلمات کوتاه و جمل موجز گنجانیده، واین کلام فشرده اوعم حاوی فصلی است از فصول عرفان اسلامی، که درخور شرح وتوضیح باشد.

درسوره الاعراف آیهٔ ۱۵۶ چنین است:((ورحمتی وسعت کل شیء))در تفسیرعارفانه این آیه، شیخ اکبر محی الدین بن عربی (متوفا۶۳۸ق)گوید: که این وسعت وجودی و حکمی برموجودات لایتناهی در دنیا وآخرت وجوداً و حکماً وعرضاً وجوهراً وخیراً وشراً ومرکباً وبسیطاً شاملست:

فرحمة الله فی الاکوان ساریة وفی الذوات وفی الاعیان جاریة

(فصوص الحکم۱۷۷)

بیدل این مسأله تجدد امثال را به ((تجدید رحمت)) تعبیر میکند که:

نه فلک تا خاک آسودست در آغوش عرش صورت رحمان همان بی‌اختیار رحمت است

شام اگرگل کرد بیدل پرده دارعیب ماست صبح اگرخندید، در تجدید کار رحمت است

(کلیات۱۷۱)

باید گفت که کلمه رحمت نزدصوفیان عارف بمعنی محدود شفقت برمردمان و بخشش عاصیان نیست، بلکه نعمت عمیم وسیعی است ازامور کلیه معنویه که خدای رحمان آنرا بر تمام عالم وجود افاضه کرده ودرفلسفه نوفلوطینی آنرا((فیوضات))ودرمشرب شیخ الاشراق ((تجلیات))گفته‌اند.

ماخذاین اصطلاح عرفانی مصباح قرآنست که درسورهٔ الأعراف آیهٔ ۱۷ مصفرماید: فلما تجلی ربه للجبل: ای ظهروبان(کشف ۳ر۶ ۷۲).

بقول انصاری: اینجا لطیفه‌ایست که کوه بدان عظیمی برنتافت... نقطه حقیقی را تجلی افتاد که اینک مائیم(کشف۳ر۳۳۷)واستقامت عارف ازکوه هم برگذشته:

بر اهل استقامت فیض نازل می شود مظهر

نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

یکی از بزرگان صوفیه ابو بکر کتانی گوید: هنگامیکه حقایق الحقایق در سر متجلی گردد. ظنون و امانی را از بین برد. زیرا اگر حق بر سرا سرتیلاء یابداو را مقهور سازد واز غیر اثری درو نگذارد.

(طبقات الصوفیه ۳۷۰)

عرفای صوفیه را در باره تجلی اقوالیست که مختصر آن چنین باشد:

در هرشان و کیفیت وحالتی ظهوری از اسماً وصفات یا افعال الهی باشد که آنرا تجلی یا لباس تعین گویند که حدو حصری ندارد وهردم به شانی دیگر است و مطابق استعداد هرموجود

ظهور میکند وبنابرین تجلی متکرر وجودندارد وچنانچه حق تعالی لامتنا هی است تجلیاتش هم لا یتنهی است.((کل یوم هوفی‌شان .))

ای ترا بر طور دل هردم تجلایی دگر　　طالب دیدار تو هرلحظه موسایی دگر (معینی)

از جمله تجلیات،یکی تجلی وجودی یا ظهور یست که ابن عربی آنرا ((فیض قدس)) گوید وآن تجلی اوتعالی است در صور معقوله کائنات و اعیان که مشیت اسمای الهی است نه ذات که مستغنی از عالمیانست وصوفیان این تجلی ظهور تعینات را فقط برای معرفت دانند وحدیث قدسی مشهوری را درین باره آورده اند که: ((کنت کنزاً مخفیاً فا حببت أن اعرف فخلقت الخلق فبه عرفونی .))(فصوص، فصل اول)

خالق عالم دارای اسماء حسنی است و هر اسمی اثرو مظهری دارد. قرآن عظیم به سه نام: الله ـ الرحمن ـ الرحیم آغاز میگردد که نخستین نام ذات باری تعالی و دو نام دیگر از صفات اوست ـ ولی بعد از نام ذات مهم‌ترین اسماء الهی نزد عرفاء رحمن است، جامع همان رحمت عمیمی که منبع فیوض وتجلیات وجمال است که : خلقکم اطواراً :

از ذات اوست این همه اسماء عیان شده　　از نور اوست این همه انوار آمده

این کثرتیست لیک ز وحدت عیان شده　　وین وحدتیست لیک با طوار آمده

عالم مثال ذات وظلال وصفات اوست　　نفس دویی چو صورت پندار آمده

(مغربی)

اقسام تجلی

صوفیان تجلی ظهوری را برد و قسم دانند :

اول ـ تجلی رحمانی که به مقتضای ((رحمتی وسعت کل شیی‌ء)عام بوده ومفضی وجود تمام موجودات ومظاهر کونیه بلا عمل سابق است و آنرا تجلی فضلی هم گویند ، که هر دو عالم غیب و شهود از انوار آن روشنی یابد ومنبع آن مرتبهٔ اطلاق ولاهوت و ذات بحت است که: کان الله ولم یکن معه شیی‌ء)) .

ز فضاش هر دو عالم گشت روشن　　ز فیضش خاکدآدم گشت گلشن

تعالی الله ، قدیمی کو بیکدم　　کند آغاز وانجام دو عالم

(گلشن راز،۵)

دوم:ـ تجلی رحیمی که مظهر اسم رحیم و خاص است به گروه مؤمنان وصدیقان و صاحبدلان و ارباب سلوك که منبع کمالات معنویه بوسیله انبیاست و در ینجا عاصی از مطیع و ناقص از کامل

ورا هیاب ا ز گمراه جدا سیگردد ومنشاء آن همان واحدیت و اطلا ق محض است، و جزوی از تجلی عام رحمانیست که فیض خاصی از آ ن بر قلو ب صدیقان با کمالات معنویه نبعا ن میکند که آنرا ((حال)) گویندو از مقوله ((قال)) بیرون نیست واین حال در نزد عارف محرک سیر الی الله است:

نشود نصیب جانت که دمی قرار گیرد تب و تاب زنـدگانی بتو آشکار بادا

سیر نز و لی وعر وجی در دایرة الوجود یا مساله تنز لات

مظاهر کو نیه که از تجلیات اسم رحمان در تجلی فضلی مطابق نص شر یف الاله الخلق والامر (الا عراف ۷) (مر کبات و بسایط) بوجود آمده اند، یك حـر کت دو ری ا ز مبدأ فیاض مطلق واپس بسوی او دارند ودر دایرة الوجود سیر میکنند که صوفیان آنر اتنزلات و منازل گفته اند :

یکی خـطست زاول تـا بـآخـر بـد وخلق جها ن گشته مسا فـر
جـهان امـرو خلق اینجا یـکی شد یکی بسیار و بسیار انـد کی شد
همه از و هم تست ا ینصو رت غیر که نقطه دایره است از سر عت سیر
(گلشن راز)

عرفا تنزلات را در دایره یی فرض کرده اند که قطب شمالی آن (الف)، نقطه وحدت بحت ونور مطلق ولاتعین ومرتبه لاهوتست. و در مقابل آن در قطب جنوبی دایره نقطه (ب) مرتبه انسان و جمع الجمع یا مطلع الفجرو وحدت شخصی و عالم قال است که از الف تاب در قـوس ر است سیر نزولی و از ب تا الف در قوس چپ موازی قوس رحمانی سیر عرو جی وعالم حال است.

تمام دایرهٔ وجود عبارت از تجلی رحمانی و منبع افاضه وجود است که قوس راست تنزلات آن باعتبار قرب به نقطه (الف) احدیت اولا تجلی جبروتی آغاز سیر الی الله وثانیاً عالم ملکوت و حقیقت محمدی وثالثاً عالم ناسوت و اعیان ثابته مشتمل بر نفوس وعقول و افلاك ومو الید ثلاثه جماد ونبات وحیوان است وهر قدر که از نقطه لاتعین پائین آییم به عالم مادیت وبالاخر در نهایت نزولی قطر الف ب بمرتبه انسان میرسیم، که درجه آخرین وجامع تنزلات اسمائی و کثر ات کو نیه و عالم اصغر و مظهر کامل صفات و اسماست وحضرت جامی تمام این مطالب نغز و لطیف را در ین ر باعی گنجانیده :

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن نوربا نو اع ظهور
حق نورو تنوع ظهورش « عالم» توحید همین است، دگروهم وغرور
(شرح رباعیات)

د ردایر ۀ تجلی ر حما نی که مظاهر دیگر اسماء حسنی هم ظهور میکنند در قوس عروجی ب، الف،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیر عروجی و صعودي انسان واپس بمبداء کل آغاز میگرددواین همه‌مظاهر اسماءرحیم وغیره‌اند که بعثت انبیا و وجود رهنمایان وصدیقان در همین قوس رجوعی یا عروجی سیرالی اللهو بزبان قرآن«هدي»است.

فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولاهم یحزنون (البقرة،۳۸) ظاهرا سیر عقل انسانی و تفاعل ماده تا نقطه ب قطر دایرة الوجود میرسد وسوجود در مذاهب فلاسفه‌و مدارج علوم مادی‌سیرتلونی وتکاملی خودرا درمراتب تنزلات تامنزلت مادی انسان دارد و تمام فعالیت های عقلی که تاکنون انسان‌رابه‌شگافتن ذره‌و تسخیرفضاموفق گردانیده‌ودر آینده هم‌ممکن است اسرار نامکشوف دیگری رادر کائنات کشف کندتا همین نقطه‌نشو وارتقاي‌انسانی در قوس نزولی تا آخر قوس الف به نقطه ب ،میرسدومظاهر اسماءوصفات الهی در تجلی رحمانی میدرخشد.

همیشه فیض‌وفضل‌حق تعالی بود ازشان خود اند ر تجلی

درین تنزلات دوری مراتبی می‌آید که بقول پیر هرات ـ طوریکه گفتیم ـ آتش و دود است و موجود ازمواقف ثلاثه گذشتنی وبمرتبه انسانی‌ارتقا کرد نیست.شمس‌الدین محمد کرمانی گوید:

ذات‌تو بسی صفات دارد اول صفت نبات دارد
چون قوت و زور تاب گیرد آنگه صفت د و آب گیرد
درنده وتیز چنگ با شد سولع بجفا و جنگ با شد
چون بر گذردزجنس‌شیطان انگاه‌شود زجمع انسان

(مصباح الا رواح ،۱۲)

این مراتب تنزلات و فراق‌از مبدأ فیاض راحضرت مولانابلخی قبل‌ازین در مثنوی خود بزبان رمزی فراق نی‌از نیستان و نفیر درد آلود انسان در عشق و صالی مجدد با ری تعالی

کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد وزن نالیده اند

بیان داشته که انصاري آنرا میان آتش و دود قرارمیدهد ولی فرق تفکرو جهان بینی صوفیان در باره ارتقاءو تکامل انسانی‌باعلماءو اهل‌سائینس‌درینست که‌سیر تکامل موجودات ازنظر سائینس تانقطه اخیر قوس نزولی الف‌و ب‌بوده وهم‌پرواز عقل وساده‌تااینجاست،ولی‌عارف برهمین سیرونقطه ب توقف ندارد ودر قوس صعودی ب تاالف به‌سیر رجوعی بهمان منبع فیاض تجلی‌رحمانی‌بالامیرود

که این قوس عروجی را تجلی رحیمی نامند و منتهی به نقطه احدیت وذات بحت میگردد که سالک درین وقت:

ربانی نور ذات باشد بر تر ز همه صفات باشد

از کون و حدوث بر تر آید وز نور قدم منور آید

(مصباح، ۱۲)

در ینجا ست که در منتهای قوس عروجی وتجلی رحیمی سالکی بقول پیر هرات بود او تعالی در می یابد وفانی فی‌الله میگردد و به نبود خود خشنود می شود و میگوید:

درهرچه بنگرم توپد یدار بوده‌یی ای نا نموده رخ توچه بسیار بوده یی

و عارف بلخی هم در مثنوی با صراحت عارفانه این مرتبه عالی را چنین بر شمرده است:

حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر

آنچه اندر وهم ناید آن شوم بار دیگر از ملک قربان شوم

(مثنوی مولوي)

منازل و عاقبت آن

صوفیان عارف را در عدد منازل سلوك برقوس رحیمی موازی ب تاالف اقوال مختلف است که عارف هرات درین مورد از کمك تحقیق و دقت کار گرفته و برقوس رحیمی موازی نیم دایرة الوجود که شهراه عروجی عارف سالك است در اول ده مقام یا منازل رابنام:

(۱) بدایات (۲) ابواب (۳) معاملات (۴) اخلاق (۵) اصول (۶) اودیه (۷) احوال (۸) ولایات (۹) حقایق (۱۰) نهایات ـ مقدر داشته و درهر مرتبه یازده مرحله را برعایت سیر عروجی سالك تعیین کرده وآنرادر دو کتاب خود صد میدان (دری) ومنازل السائرین عربی، شرح و ترتیب ابتکاری داده است که درهر منزل ازمشکوة قرآن استشاره میکند وازآیتی نام همان منزل را استخراج نماید وگوید:

«بنده را درجه بدرجه می گذارنند و بقبول وقرب حق تعالی مشرف میشود یاخود منزل منزل قطع میکند تا منزل آخرین، که آن منزل مقام قربست ومقام معلوم ومامنا الاله مقام معلوم (صدمیدان، ۳)»

در باره وجود هزار مقام در صوفیان متقدم وپیشروان پیر هرات عنعنه بی‌وجود داشت که در آخر منتهی به وصول الی الله و مقام اعلای کمابداکم تعودون (الاعراف ۲۹) می شد، وابن سیر هم دوری بود از جنید معنی این آیت پرسیدند، جواب داد که: (آغاز کار انسان به انجام آن می ماند، آنکه گفت: نهایت هر کار رجوع است بابدائت کار و راه حق حلقه بیست ازو درآید، باز او گردد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ الاسلام انصاری گفت: چون نیك ماند آخر این کار با ول این کار... بو بکر کتانی گفته که میان بنده وحق هزار مقام است... هم بآن شود که دراول بود. اینست سر کما بدأ تعودون

(کشف ۳ ر ۶۰۹)

در بیان منازل عروجی سلوك ابتکار پیرهرات اینست که درتر تیب صدمیدان که بقول ذوالنون مشتمل برالف عام و بگفته جنید هزار قصر است و صنعی را مرعی داشته که یکی از دیگری زاید واگر سالك بیکی قدم نهد همین منزل اورا به مرتبت بالاتری رهنمائی میکند و درخلانمی ماند که راه گم کند واین مصداق فریقاً هدی بعداز بدوعودت ودر آیت فوقست که از بدایات آغاز و بر نهایات ختم میگردد که نهایت نهایات همان توحید مطلق ذات بحت است و بو یزید بسطامی گفته بود: اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه، الف موقف فی کل موقف عرض علی المملکة فقلت لا ارید ها، فقال لی فی آخر الموقف: یا بایزید؟ ما تریا؟ فقلت ارید ان لا ارید. قال انت عبدی حقاً. گفتم: آن خواهم که نخواهم. (کشف ۸ ر ۴۲۴)

عارفان محقق گویند: که درنقطه احدیت مطلق وجاییکه تجلی رحمانی از آن نبعان دارد تجلی نیست ومراد رحمتی وسعت کل شیء اینست که تجلی رحمانی برمظاهر کونیه غیر ذات الله حاویست وهمچنین تجلی رحیمی که شهراه عروج سالکست نهایتی دارد که همان نقطه الف راس قطردایرة الوجود است که درمدارج مقرره پیرهرات نهایت نهایات باشد وبقول خود این پیر طریقت عوارض و عاقبت این راه چنین است:

«پیر طریقت گفت: در دود رسان، غم وشادی، فتروغنا این همه صفات سالکان است درمنازل راه، اما سرد که بمقصد رسید اورا نه مناسبست ونه منزل، نه وقت وحال، نه جان ونه دل» (کشف ۹ ر ۱۲۸)

پس نتیجه این سخنان چنین است: که عرفان اسلامی در مراتب تکامل موجودات درقوس نزولی تجلی رحمانی دایرة الوجود تانقطه نزولی (ب) وطی مراتب ثلاثه موالید تقریباً باساینس هم آهنگی دارد وانسان مظهر کامل صفات جلالی وجمالی واسماء وعلم واسرار کونی خدائیست که اینك تا کنون به تجزیه ذره وتسخیر فضا هم موفق آمده وبحکم همین عرفان ترقیات لاتعدولا تحصای دیگری هم در اسرار کونیه تجلی رحمانی درعالم ساینس که جزوی ازین تجلی است پیش روی دارد. ولی چون تجلی رحمانی دوریست وموقف نیست پس انسان ازنقطه پایین قطر دایرة الوجود (ب) درقوس صعودی، رحیمی ترقی کردنی وبالا رفتنی وباسبداء اعلی (الف) وصل شدنیست که این عالم حال وکشف وشهود وعشق است. وماوراء قیل وقال عقلیت محض باشد.

اگر سالکی درمنازل عشره پیرهرات ازبدایات به‌نهایات درصد مرحله (هزار قصر) برسد(۱) دران هنگام نه‌منزل ،نه‌وقت،نه‌حال،نه‌جان ونه‌دل ماندواین همان نقطه وحدت‌لاتعین و اطلاق محض لاهوت است که عارف غز نوی گفت :

مکن درجسم وجان منزل که این دونست‌وآن‌وا لا

قدم زین هردو بیرون نه، نه‌اینجا باش‌ونه‌آنجا (سنا ئی)

چه‌خوش است که پایان این‌سیر عارفانه بدایت تانهایت رابرخطوط تجلی‌رحمانی و رحیمی از خود پیر هرات بازبان رمزی او بشنو یم :

«الهی؟ یافته میجویم بادیده میگویم که دارم،

چه جویم، کەسی بینم،چه‌گویم ،(درآغاز تجلی رحمانی وفراق ازمبداء اعلی)

شیفته این جست وجو یم ،

گرفتار این گفت وگویم ،

عالم قال و :

هر کس کودور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

مولوی

الهی! بهای عزت توجای اشارت نگذاشت (در لاتعین)

قدم وحدانیت تر ا اضا فت بر داشت (در عوالم جبروت وملکوت)

تا گم کر د رهی هرچه در دست داشت (در عا لم موالیدثلاثه)

ونا چیز شد هرچه می پنداشت (در عالم نا سوت)

الهی ! زان تو میفزود وزان رهی میکاست (در سیر صعودی قوس رحیمی)

تا آخر همان ماند که اول بود راست (درنهایت نهایات ووصول مشرق انوار)

(کشف ۳ر ۷۳۴)

(بقیه در ص ۷۶)

(۱) شیخ الاسلام درصدمیدان ومنازل در هرمیدان ده مرتبه دیگر راتعیین کرده که جمله هزار قصرشود. صدسال قبل این هزار قصررا شاه عبداللطیف محی‌الدین قادری درجلد اول جواهر السلوک ترتیب کرده است (طبع مدارس هند، ۱۲۸۳ ق)

(c) ketabton.com: The Digital Library

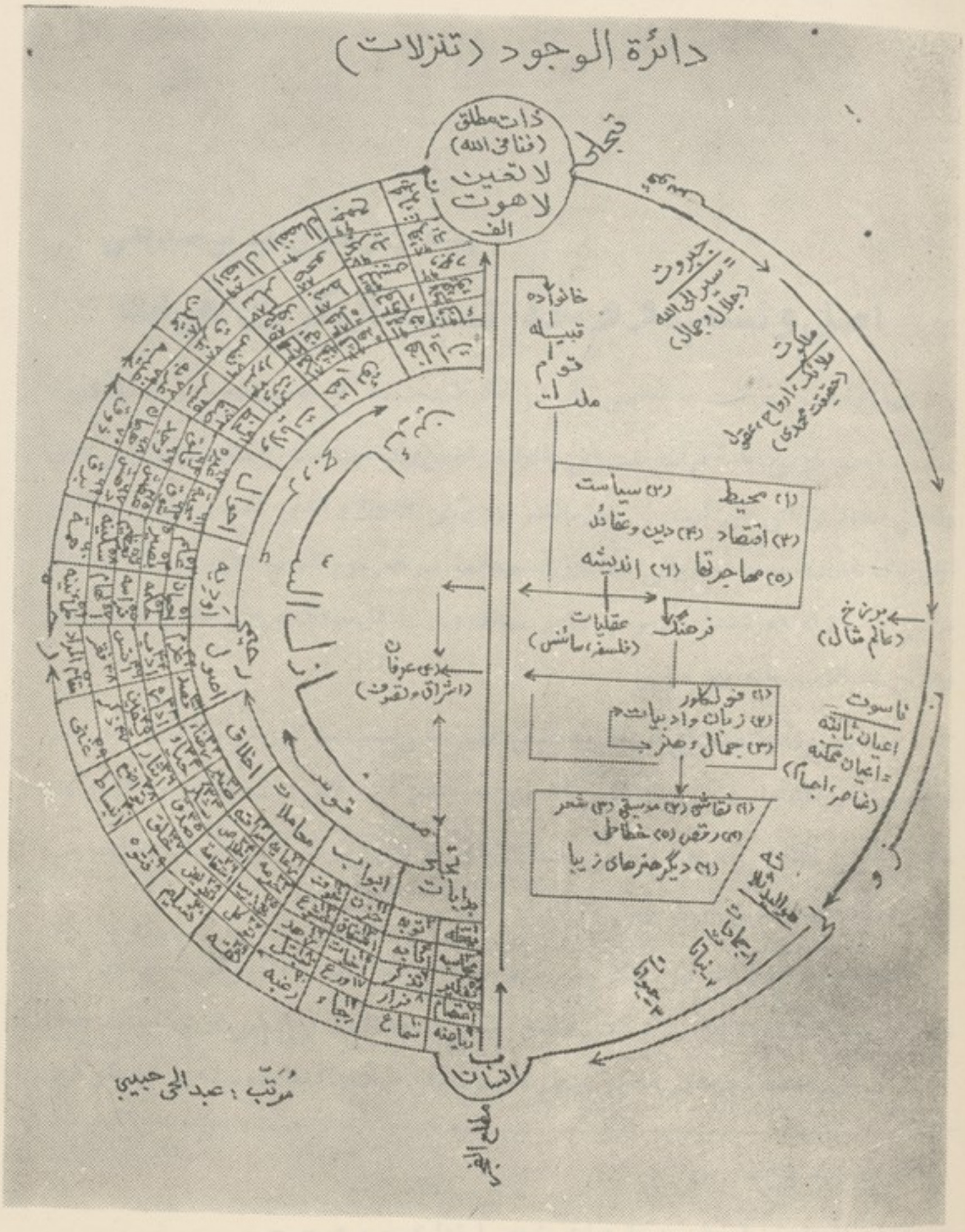

(c) ketabton.com: The Digital Library

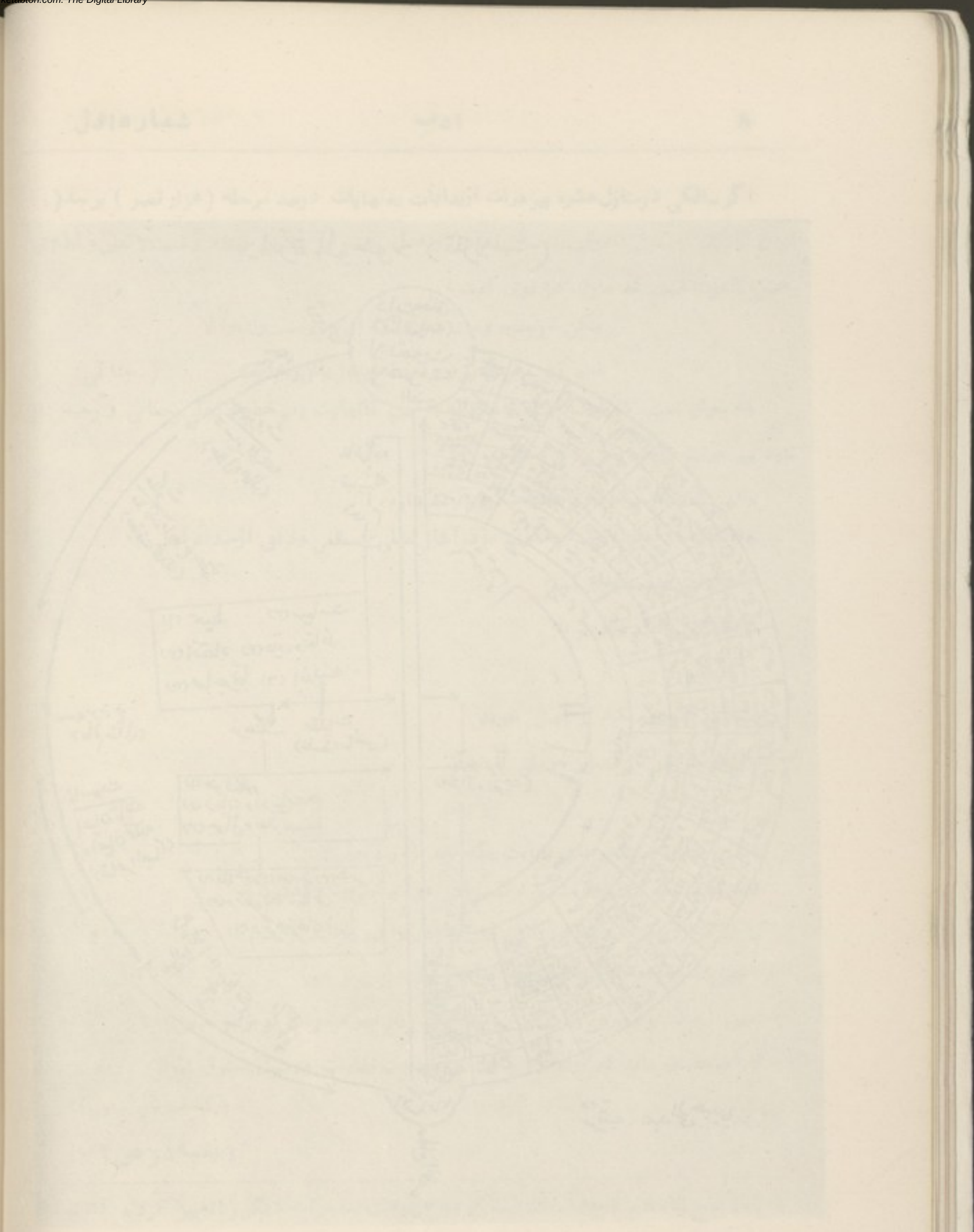

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار جلال الدین صدیقی

اصل و نسب و وجه تسمیه آل کرت هرات

اصل ونسب آل کرت به‌شخصي بنام ابی بکر کرت‌میرسد که‌خودمردی‌مقتدر ومتنفذی‌بوده است .صاحب تاریخ نامهٔ هرات نسب‌این‌خانواده راچنین‌بیان‌نموده‌است :«ملك مغفور شمس الحق والدین محمد بن ابی بکر کرت. . . پسرملك‌مرحوم رکن الدولة و الدین است وملك رکن‌الدین ازفرزندان خداوند ومخدوم اوالی المغفور السعیدالحاکم المرحوم السدید عزالحق‌و الدین عمر مرغنی طاب ثراه وعزالدین عمرمرغني وزیر ممالك ونایب کل‌سلطان مرحوم مغفور غیاث الحق والدین انارالله برهانه بود » (۱)

صاحب روضات‌الجنات‌فی اوصاف مدینة‌هرات‌نیز همین‌نسب مذکور در بالا رابه عبارت زیرچنین بیان داشته‌است : « ملك شمس الدین پسر ملك‌رکن الدین است‌و ملك‌رکن الدین پسر ملك‌تاج‌الدین عثمان مرغنی‌وتاج الدین عثمان برادر عز الدین مرغنی که‌وزیر بااستقلال‌صاحب اختیار سلطان‌غیاث‌الدین‌غوری بود . »(۲)

حافظ آبرو در بارهٔ نسب این‌ملوك چنین مینو یسد : «ملك کرت که جدملك شمس‌الدین‌است پسرسنجر بود وایشان درعدادلشکر کشی وقامه کشایی وسپهسالاری (سلاطین‌غوری) بودند »(۳)

مولف روضة الصفاملك‌شمس‌الدین کرت را چنین‌معرفی میکند: «ملك‌شمس‌الدین ابی‌بکر کرت

---

۱ - تاریخ نامه هرات . ص ۱۳۱ .

۲- روضات الجنات‌فی اوصاف مدینة هرات .زمچی اسفزاری ج ۱ ص۳۰۴ .

۳ - تاریخ وجغرافیاي‌حافظ ابرو ،محفوظ درکتابخانهٔ بنیادفرهنگ ایران‌ج ۲ص ۸۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

دخترزادهٔ ملك رکن‌الدین است‌واو ازفرزندان عزالحق‌واندین مرغنی‌است. وعزالدین عمر مرغنی وزیر ونایب سلطان‌غیاث‌الدین محمد بن‌سام بود . . . در بعضی‌ازتواریخ مسطور است که‌نسب ملوك کرت منتهی به‌سلطان سنجر بن ملکشاه میشود. در تاریخ وصاف‌مذکوراست که در آن هنگام که‌میان اباقا خان و برکاخان منازعت ومخاربت دست‌داد ،ملك‌شمس‌الدین کرت از صف‌اباقاخان‌بیرون تاخته ودرمیدان آمده گفت منم نوردیدهٔ سنجروالی‌دارالملك اسکندر.» (۱)

درتحریرتاریخ وصاف که‌اصولا متن تاریخ وصاف‌را به‌دری عامتر وسهلتر درآورده است به اشاره به‌آل کرت هرات مطلب راچنین‌عنوان کرده است:«پدرش کرت(مقصودپدرملك شمس‌الدین مهین‌است) درعهدسلاطین غور درشمال امیر اسفهسالاران بود . از بخت بهره‌مند وازحشمت برخوردار ، باسلطان‌شهاب‌الدین که‌درمقابل‌سلطان‌محمدخوارزمشاه سرفرود نمی آورد نسبت‌وقرابت داشت » (۲)

درحبیب‌السیر ذکرشده است که‌بروایت بعضی ازمورخان نسب آن ملوك نافذ فرمان به سلطان سنجر بن‌ملکشاه سلجوقی میپیوندد‌ومو یداین‌مقال درآنکه مثنوی‌ربیعی‌پسرقاضی نوشنجی درمدح ملك فخرالدین گفته که‌دو بیت آن اینست :

قاعدهٔ دودهٔ سنجر تویی — واسطهٔ ملك سکندر تویی
دودهٔ سنجر زتو خواهد نوید — ملك‌سکند ربتودارد امید

ومولانا صدرالشریعه دروصف ملك معزالدین حسین کرت گوید که: شهرت ابوالفتح سلطان‌سلاطین کلهم به‌نام فخرآل کرت بن سنجر ومالك شمس‌الدین محمد که‌نخستین ملوك کرت است دخترزاده‌ملك رکن‌الدین‌بود. نسب ملك رکن‌الدین بعزالدین مرغنی میپیوست و عزالدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث‌الدین محمد سام است . . . در آنوقت که‌عزالدین عمر بر حکومت دارالسلطنه هرات رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار رابه‌برادر خویش تاج‌الدین‌عثمان مرغنی ارزانی داشت وچون تاج الدین عثمان فوت‌شد،حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملك رکن الدین مرغنی تعلق گرفت‌وملك رکن الدین که جد ما دری‌ملك شمس الدین

---

(۱) روضة‌الصفا ،ج۴ ص ۶۰۰ - ۶۶۱ .

(۲) تحریرتاریخ وصاف . چاپ‌بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرت است چون آثار اقبال درناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده نمود ، همگی همت بر تر بیت او مقصور گر دانید »(۱)

صاحب تاریخ گزیده در بارهٔ آل کرت هرات تفصیلات سزید نداده است ، فقط در ختم مبحث پادشاهان غوری از آل کرت چنین یادنموده است : مملکت غوریان خـوا رزمشاه را صافی گشت و دولت غوریان سپری شد واز متعلقان ایشان کرت بر ملك هری مستولی شـد وتا غایت حکومت هری درتخمه اوست. » (۲)

درجامع التواریخ رشیدی چنین آمده است که:« ملك شمس الدین کرت ازملوك غور بود که بوقت وصول هلاکوخان درماوراءالنهر ببندگی رسید وسیورغامیشی یافته بملکی هرات وسبزوار وغور وغرجه منصوب گشت. » (۳)

در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چنین نوشته شده است: « اما ملوك کرت مردم دلاور و بامروت بوده اند واصل ایشان ترکست وسرورنام شخصی ازخطا بجبال غور افتاد و بعهد الپتگین خروج کرده وملوك کرت خودرا بدومنسوب میکنند و ایشان بعد ازملوك غور اند ، که سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شد، وسلطنت بلخ و هرات واکثرهندوستان و غزنین و کابـل سالها بدیشان متعلق بود ودر هرات و غور و مضافات آن دیارآل کرت چندگاه ملوك بوده اند ».(۴)

مرحوم فکری سلجوقی که ازمورخان معروف معاصر هرات بودند عقیده داشتند که آل کرت هروی الاصل بودند که ازکوهپایه های غور به دیار هرات رسیدند. (۵)

بعضی ازنویسندگان از انجمله مرحوم عباس اقبال آشتیانی، آل کرت راطبقه یی از حکام محلی خراسان دانسته اند که ازنیمهٔ اول قرن هفتم هجری تااواخر قرن هشتم در خراسان سلطنت داشتند واکثر اوقات پا یتخت آنان شهر تاریخی هرات بوده است . (۶)

---

۱ ـ حبیب السیر . ج ۳ . جزء ۲ ،ص ۳۶۷ ـ ۳۶۸ .

۲ ـ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی ص ۴۰۸

۳ ـ جامع التواریخ رشیدي به کوشش دکتر بهمن کریمی . ص ۷۷۰ .

۴ ـ تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی به تحقیق وتصحیح محمد عباسی ص ۳۰۰ .

۵ـ خیابان، فکري سلجوقی، ص ۳۶ چاپ کابل، افغانستان .

۶ ـ تاریخ مغول، عباس اقبال اشتیانی ص ۳۳۶ ـ ۳۷

واما پوهاند حبیبی مورخ معاصر افغانستان درباره ملوك کرت هرات نیز مطالبی نگاشته و درین زمینه تحقیقاتی نموده است وی معتقد است که درهرات اکنون بنام کورت قریه ای در حکومت گذره نزدیك شهر هرات موجود است که ممکن است کورتیان از آنجا بودند. ویا بنام ایشان تا کنون باقی مانده باشد. (۱)

واما در بارهٔ تلفظ کلمه کرت مباحث وگفتگو هایی میان مورخان بعمل آمده است. عده یی را عقیده براینست که کرت باضم کاف وسکون را صحیح است وعده یی هم بفتح «ك» و سکون را معتقد میباشند.

از آنجمله، علی اصغر حکمت مینویسد: «نام این طایفه همه جا کرت بفتح اول ذکر شده ولی در تاریخ هرات تالیف معین الدین اسفزاری کرا را کرت بضم قید گردیده که ظاهراً اقرب بصواب است. (۲)

اما دکتر بر اون راعقیده براینست که کرت بافتح اول صحیح تراست تاباضم اول.

ولی عباس اقبال درتاریخ مغول درباره معنی وتلفظ صحیح کلمه کرت مینویسد که این کلمه را هم بفتح کاف ضبط کرده اند هم بضم آن وبفتح مشهور تراست. وازین قطعه که وجیه الدین نسفی در تاریخ فوت شمس الدین محمد گفته جماعتی مضموم بودن کاف کرت را ترجیح داده اند وآن قطعه این است:

بسال ششصدو هفتاد وشش مه شعبان

فضا زمصحف دوران چو بنگریست به فال

بنام صفدر ایرانیان محمد کرت

بر آمد آیت والشمس کورت(۳) درحال (۴)

بار تولد مورخ ونویسنده شهیر اتحاد شوروی عقیده دارد که کرت بهضم کاف وسکون

---

۱ ـ طبقات الصوفیه، تصحیح، تعلیق و تحشیه عبدالحی حبیبی، ص ۶۴۶ ـ ۶۴۷

۲ ـ از سعدی تاجامی (ادوارد برون) ترجمه وحواشی علی اصغر حکمت زیر نویس ص ۲۹ ۰۲

۳ ـ این آیهٔ اول است ازسوره (التکویر) قرآن کریم ۱۸ ـ ۱ یعنی وقتی که آفتاب درهم پیچیده شد وچون نام وی شمس الدین بوده است. انتخاب این آیه درین قطعه متضمن ایهامی لطیف است، از سعدی تاجامی برون ص ۱۳۱ ۰ (۴) تاریخ مغول عباس اقبال آشتیانی ص ۳۶۷ ۰

را ءصحیح است چنا نچه در جائیکه از رکن الدین کرت‌درترکستان نامه،یادمیکند،مینویسد که مغو لان دژ سمر قند را تسخیر کردند،اسامی امیر شوندگان در یرلیغی از طرف. چنگیز خان خطاب به رکن‌الدین کرت نیای دود مان معروف امیران هرات صادر شده بود .نقل گفته‌اوست: ودر زیر نویس این صفحه با اشاره به‌اظهارات شفاهی مینورسکی صحت کلمه کرت باضم کاف‌وسکون را تایید شده است . (۱)

در مجله آریانا منتشر شدهٔ انجمن‌تاریخ کابل ــ افغانستان،در مقاله‌یی که به‌قلم‌غرجستانی چاپ شد ه است در با ره معنی و تلفظ کلمه کرت نوشته‌شده است :«یکی‌از شارحان کتاب مطول علامه تفتازانی بااین گفتهٔ خود کرت بفتح الکاف وسکون الراء والتاء الفوقانیه لقب‌دال‌علی التعظیم فی‌عرفهم موضوع را تا حدي‌روشن ساخته است‌وهمین قدر که این کلمه درعرف دودمان کرت برتعظیم دلالت داشته مارا کافی است . (۲)

آل کرت هرات

ساحه آل کرت هرات مناطق وسیعی را در برمیگرفت. چنا نکه این مناطق درتاریخ نامه هرات تالیف سیفی هروی قید و ثبت شده است ،عبارت است‌از جام ،با خرز کوسویه،جزه،فوشنج ،از آب ،تولك،غور، فیروز کوه، غرجستان ،سرغاب ،فاریاب ،مرجق ،تا آب اسوی، ،اسفزار ،وفراه وسجستان وتکینا بادو کابل‌وتیراه،بستستان تاشط سندوحد هند .(۳)

ظاهراً این مناطق که در بالا بیان شد مناطق بود و باش آل کرت هرات‌را تشکیل میداده است ودر روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات نیزاین مناطق چنین ثبت شده است:با ره هرات با لواحق وموافق از :

«جام ،وبا خرز،و کوسویه،وجزه،(مخفف شهر سجستان است) وفوشنج واز آب وتولك،وغور، خیسار،فیروز کوه، غرجستان،سرغاب مروجاق ، فاریاب تاآب جیحون ،اسفزار ،فراه، سجستان، تکینا بادو کابل وتیراه تا شط سند وحد هند .(۴)

---

۱ ــ ترکستان نامه بارتولد،ترجمه کریم کشاورز، چاپ بنیاد فرهنگ ج۲ص ۸۲۲ .

۲ـ مجله آریانا ،چاپ کابل سال شانزدهم، شماره۴ ،اول‌ثور سال۱۳۳۷ص۴۱

۳ـ تاریخ نامه هرات ـ سیفی ـ ص ۱۶۹-۱۷۰ .

۴ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات . ص ۴۱۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنا نکه سیدا نیم ملوك کرت هرات مقا رن ا ست بانفوذ واقتدار ایلخا نان یا ایلخانیان که موسس ان هلا کو فرزند تولوی بود که‌از جوانترین فرزندان چنگیزخان به‌شمار میآ مد. هلا کو یکی از بر اد را ن قو بیلای قا آن بن تو لوی بر اي بار دوم به‌فتح ممالك اسلامی برخاست وسلسله ایلخانیان‌را درافغانستان وایران‌بنیادنهادودر واقع هلا کوبود که حدود متصر فات خود را گسترش داد ودر حدود وثغور خارج از مغولستان استقرار یافت وایلخانیان تا مدت ز یا دی توا نستند در سرزمین های‌دیگران‌حکمرانی کنند،ایلخانیان از سال ۶۵۴ ه. ق‌تا سال ۷۳۶ ه.ق. د راین‌منطقه وسایر نقاط مجاورآن حکمرانی داشتند ود ر ین زمان بود که حکمر ا نا ن محلی و ملو ك غیر درمناطق تحت تسلط شان قدرت یافتند ومدت زمامداري منا طق شان ر ابعهده د ا شتند .ملوك کرت هرات نیز از همین قبیل بوده اند که‌در ز مان ایلخانیان بقدرت‌ر سید ند وتاظهور تیمورلنگ قدرت داشتند ودرواقع سلطنت‌مینمو دندو حدود و ثغو ر سلطنت شان چنانکه در بالا بیان‌شدمعین‌و مشخص گردیده بود .اما بعضی ،اوقات‌ایلخانیان‌وشهزادگان‌وبزرگان‌گو ر گانی‌دست تعرض وتجاوز بخاك کر تا ن دراز مینمو دند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحقیق مقایسی درداستانهای رستم وزال وگوراوغلی

-۲-

بخش اول

زال وگو راو غلی

پوهندوی عبدالقیوم قویم

۱ـتولد زال وگور اوغلی وپرورش آنها توسط سیمرغ ومادیان: *

از زال پهلوان آریاناي باستانی درمتون اوستا یی ذکری نرفته ،درآثار پهلوي دستان نامیده شده ودر بندهشن نام او بارستم یکجاآمده است .(۱)

درمتون کهن زبان دری او را زال زر خوانده اند .بقول کریستانسن ونولد که زال وزر، هردو بمعنی پیرو دوشکل ازیك کلمه میباشد(۲)نظربه روایت شاهنامه او را ازجهتی زال می گفتند که

---

*داستان رستم وزال دراین جا تنها باروایتی از داستان گوراوغلی که در ولسوالی چاه آب ولایت تخار گفته میشود، مقایسه شده است.میدانیم که از این داستان درمناطق مختلف افغانستان ونیز در چند کشور دیگر،روایات واشکال مختلفی موجود است : نشان دادن تفاوتهای همه روایات واشکال گوناگون داستان گور اوغلی درین مقاله ممکن نمیباشد ، بنا بران جز در بعضی از موارد از ذکرتفاوت روایات مختلف این داستان صرف نظر شده است .

۱ـبندهشن(نسخه ایرانی)،چاپ بنیاد فرهنگ ایران فصل ۳۵

۲- کریستانسن ، کیانیان ،ترجمهٔ ذبیح الله صفا ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۳۳، نولدکه،حماسه ملی ایران ،ترجمهٔ بزرگ علوی ،چاپ دوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگام تولد موی‌سرورویش سپید بود ودستان از آنجهة که پدر با اودستان وحیله کرد وا ور ابه کوه البر ز ا فگنـد :

...بفر مود پس تا ش بر د اشتند — از آن بو م و بر د و ر بگذ اشتند
یکی کوه بد نا مش البر ز کوه — بخورشیدنزد یك ود و ر از گرو ه
بد ان جای سیمر غ را لا نه بو د — که آن خانه‌از خلق بیگانه‌بود
نها د ند بـر کـو ه و گشتند با ز — برآ مد بر ین رو ز گار د را ز (۱)

زال پسر سام نریمان سپهدار آر یانا بود . سام در روز گارمنو چهردر ز ابل حکمروایی داشت سالها آرزوی داشتن‌فرزند را در دل‌می‌پرورانید، بالا خره‌انتظارش بسر رسید وصاحب فر زند ی‌شد. چون کودك موی سپید داشت ،سام به‌علت سپیدی‌موی‌سر ،اور ازال‌نامید (۲) . از ا ینکه او در کود کی پیرمی‌نمود بنظر سام ناخوش آیند آمد ودستور داد کود ك نوزاد را بر دامن البرز کوه بیفگنند. زال مدتی درآنجا ببود ،گاهی می گریست وز ما نی سر ا نگشت خو یش ر امی مکید(۳)

درین کوه سیمرغ آشیان‌داشت . چون‌بچه های‌آن گرسنه شده بو دند، سیمر غ به پرو از آمد، کود کی شیرخواره را در حال خروشیدن‌بدید. این کود ك ز ال بود . گهو اره ا ش خا راود ایه اش خا ك .جامه ازتن وشیرپا ك از لبان آ و دوربود .درگردش خا ك تیره‌بود وبرسر ش خورشید بحال تابش .سیمرغ از هوافرود آمدوزال ر ا ازروي سنگ گرم،برداشت.اورا با خو د برد تا طعمهٔ بچه هایش شو د .به سیمرغ صدایی‌آمد که ای سرغ فرخنده پا ك ، این کو د ك شیر خوار رانگه دار از اوبهلوانان وراد مردانی مانند شیر ژیان بوجود بیایند .زال‌در آشیان سیمر غ ماند وبا بچه های‌آن انس گرفت . سیمرغ اورادر کنار بچه های‌خود بپرورد . زال‌بزرگ شد ونشانش در جها ن پراگنده گشت ،ازآن پورنیك پی‌به سام‌نیز آگاهی رسید . سالهابعد سام‌خوابی دید واز زنده بودن فرزنددرعالم رؤیا اطمینان حاصل کرد .بابر بزرگان‌وبخردان‌به‌البرز کوه ر فت، سیمرغ زال رانزد سام آورد ویکی ازپرهای‌خود رابه او داد تا هنگام ضرورت آنرا به آتش اندازد واورا برای کمك بخواهد .سام‌ازد یدن‌زال ویرزوبالای مردانه او شادمان‌شد و یزدان‌را سپاس‌گفت. از فرزند پوزش خواست‌وپیمان کرد که‌درتمام عمر بر خلا ف خشنود ی او کاري نکند (۴)

۱- فردوسی ،شاهنامه ،بکوشش‌محمددبیر سیاقی ،تهران ۳۵-۱۳۳۴،ج۱ ص ۱۱۹
۲- ا یضاً ص ۱۲۵ ۳- ایضاً ص ۱۱۹
۴- سیدمخدوم رهین ،جنبه های‌غنایی‌در ادبیات ما،مجله‌ادب شمارهٔ چارم سال ۱۳۵۲ ص۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید متذکرشد که سیمرغ در داستان زال ورستم و خانواده او مرغ پاسدار است (۱) اوست که زال را درشیر خوارگی می‌پرورد ورستم که بعلت کبرنیش از شکم مادر بیرون نمی‌آید بدستور آن مرغ از طریق پاره کردن شکم مادرش ،بدنیا آورده میشود . سیمرغ شبیه به همان مرغی است که در یشت ۱۴ (بهرام یشت ، بند های ۳۵و۳۶) فرخ بال Varenjina ومرغ مرغان خوانده میشودوا زجانب اهورا مزدا به زردشت توصیه می گردد که پری از او را برتن خود بمالد ونیز به‌وی گفته میشود که کسی که استخوانها یا پر های این مرغ نیرومند را با خود داشته باشد ، هرگز ازپای در نمی آید . زال سیمرغ راشاه مرغان می‌خواند که از جانب «دادگر» آفریده شده است تا یاور رساندگان باشد وبه‌اندازه یی عظیم است که چون پدیدار میشود مانندابری نمود می کند که بارانش مرواربداست (۲) پورداود بحواله مینوی خرد می نویسد که این مرغ برد رخت شگفت و یسپو بیش (Wispobish) که در میان دریای فراخکرت است ،آشیان دارد وآن درختی است که بذرهمه نهال ها دراوست. (۳) پنداشته شده است که خاصیت درمانگری سیمرغ ازهمین رابطه آن بادرخت ضد گزند گرفته شده واین درخت درآریاناي بعدازاسلام طوبی خوانده‌است .شیخ اشراق،سهروردی،برآنست که سیمرغ برسرطوبی آشیان دارد(۴)

اما پیدایش گوراوغلی وپرورش اوتوسط مادیان باآنکه باپیدایش زال و تربیت او توسط سیمرغ اخلاقی دارد ،لیکن دربعضی از موارد ،نشانه هایي در داستان گوراوغلی موجود میباشد که باداستان زال بی شباهت نیست .از آنجمله چوشیدن انگشتان درهردو داستان واطلاع سام پدر زال واحمدخان مامای گوراوغلی از زنده بودا ینها را میتوان یاد آور شد و موارد دیگری نیزهست که بعد آبیان می کنیم .

در داستانهای پهلوانی ملل مختلف ، قهرمانانی راسی شناسیم که به اهتمام حیوانا تی پرورش یافته وبزرگ شده اند . نمونه این پیش آمد درآریانای باستانی

۱-رجوع شود به مروج الذهب ج ۲ ص ص ۵۷۶-۵۷۷ ،داستان داستانها ، تالیف محمد علی اسلامی ندوشن از انتشارات انجمن آثارملی ،تهران ۱۳۵۱ ص ص ۱۹۲-۱۹۳

۲- محمدعلی اسلامی ندوشن ،اسفندیاروراز رویین تنی او،مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران سال ۱۹ شمارهٔ ۳-۴ ص ۵۲ ،نکلسن،دایرةالمعارف اسلامي مادهٔ سیمرغ .

۳-پورداود ،یشتها ،چاپ دوم ۱۳۴۷ ج اول پاورقی ص ۵۷۷

۴-سهروردی، رسالهٔ عقل سرخ ص ۲۳۲ بحوالهٔ ندوش(اسفندیاروراز رویین تنی او) ص ۵۳

زیاد است. آیلیان مؤرخ یونانی روایت کرده است که هخامنش جد خاندان پارسی را شاهینی تربیت کرد. (۱) هرودوت مؤرخ یونانی سرگذشت کوروش را از قول پارسیان ثبت نموده و درین روایت یاد آور شده است که جد مادری کوروش پس از زادن، کوروش را به وزیر خود سپرد تا او را نابود سازد، اما وزیر بجای اینکه نوزاد را از میان ببرد او را به چوپانان دادو وی در میان چوپانان بزرگ شد وسپس انتقام خود را از آستوآگس جد مادری خود بگرفت. سرگذشت کوروش با سرگذشت کیسخرو در توران، شباهت دارد. کیسخرو نیز در میان چوپانان بزرگ شد و بالاخره انتقام خون پدر را از جد مادریش افراسیاب بگرفت. (۲) موسی خوانی مورخ ارمنی در بارهٔ اردشیر ساسانی روایتی را بیان می کند که ارد شیر توسط حیوانی پرروش یافته است. (۳)

هر چند پرورش این قهرمانان آنسانکه ذکر شد درست هم نباشد و از دایرهٔ تخیل بدور نرود، با آنهم این پندار وتخیل چه در مورد اردشیر و چه در مورد گور اوغلی نتیجهٔ داستان زال وتربیت یافتن او توسط سیمرغ تواندبود. تنها در چگونگی هستی گرفتن این داستانها ذوقهای راویان وداستان پردازان، بتأسی از ظواهر کلتور ومدنیت هر قوم فرق می دارد. بحیث مثال در مورد داستان زال و سیمرغ و گور اوغلی ومادیان میتوان متذکر شد که چون سیمرغ در آریانای باستانی مرغ فرخنده و مددگار است و جایگاهش در مکان عالی میباشد، بنابران برای تربیت زال پهلوان عالی مقام و مشهور آریانا ونیز برای کمك دودمان او چنین مرغی انتخاب شده است. همین قسم در نواحی که داستان گور اوغلی بوجود آمده (ظاهراً دو طرف آمو دریا)، اسپ حیوان با ارزش بشمار میرفته است و اقوام وپیوستگان گور اوغلی مردمان گله دار بوده اند، بدان سبب برای پرورش او، مادیان گزیده شده است. همین ملاحظات را میتوان در تمام داستانهای عاشیانه و اساطیری جهان به نحوی دریافت.

در اسر آبستن شدن مادر زال وگور اوغلی فرقهایی نمایان است. میدانیم که زال پسر سام است و سام پسر را به سبب سپید بودن موی و روی او به البرز کوه بیفگند. لیکن در روایات شفاهی ما، پدر گور اوغلی معلوم نیست. مادر او، در حالیکه باکره بود، حامله شد (۴) چون احمد خان مامای

۱ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران ص ۳۹

۲ـ نولد که حماسه ملی ایران ص ۱۷

۳ـ ایضاً ص ۱۷

۴ـ این روایت همانند است به زاده شدن «نجمای خاکی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

گور اوغلی که شخص متنفذی بود، از حامله شدن خواهرش مطلع شد، دستور داد که خواهر وی را زنده بگور کنند. در اینجا باید متذکر شد که علت به کوه افکندن زال وسپس زنده بگور کردن مادر گور اوغلی، گریز از خجلت بود. زیرا سام از سپید بودن موی و روی فرزند احساس خجالت می کرد و احمدخان از عاقبت کار آبستن خواهرش. بنابران یکی از وجوه مشترک در هردو داستان همین موضوع کسر شان دو شخص معروف میباشد. برای اینکه به چگونگی پیدایش گو راوغلی خوبتر پی ببریم، به بیان مطالب ذیل می پردازیم :

گویند احمد خان خواهری داشت. خواهر او در حالیکه باکره بود حامله شد. بعد از چندی این خبر وا شایع شد و بگوش پیر و جوان رسید. احمد خان نیز از حادثه واقف شد. برای دفع بدنامی و حفظ آبروی خانوادهٔ خویش دستور داد که خواهرش را زنده بگور کنند. دستور او به موقع عمل گذارده شد. پس از چند ماه موضوع آهسته آهسته از خاطرها فراموش گردید.

از خواهر احمد خان در گوری بدنیا آمد کودک با مکیدن انگشت روز می گذارانید.

احمد خان مالک رمه وگله بود. روزی یکی از گله بانان خبر عجیبی به وی آورد و تذکرداد که یک مادیان هر روز از گله جدا میشود و بسوی قبرستان می رود، بعد از ساعتی به گله باز میگردد. گله بان گفت که برای معلوم نمودن علت این امر به دنبال مادیان رفته دیدم کودکی از قبری بیرون می آید و از پستان مادیان شیر می خورد و قتیکه سیر می گردد واپس به داخل قبر می رود. احمد خان برای دستگیری کودک چندتن راموظف می سازد لیکن آنان به این کار موفق نمی شوند. بالاخره خود احمد خان برای انجام این کار روانهٔ قبرستان می شود. بعد از تلاش زیاد موفق به دستگیری کودک می گردد. سپس ملتفت میشود که قبریکه کودک در آن زندگی می کند متعلق به خواهرخودش میباشد. بنابران می فهمد که این کودک خواهر زادهٔ اوست. وی را به قصر خود می آورد و در تربیتش همت می گمارد. نامش را گور اوغلی می گذارد. گور اوغلی روز بروز قد می کشد وتنومند میشود وشهرت جوانی و قوت او در قلمرو احمد خان پخش می گردد.

در بارهٔ پیدا شدن وپرورش یافتن گور اوغلی در نواحی مختلف افغانستان که گوراو غلی گوبی رواج دارد روایات بکلی همسان نیست. همین قسم راجع به اوس خان پسرخواندهٔ اونیزروایات متفاوت میباشد. تفاوت در واقع ناشی از ذوق خاص راویان، وضع محیط های مختلفش بوجود آمده است وبعضی ما خذیکه در کشور های دیگر راجع به کارنامه های گور اوغلی فراهم شده از نام پدر وی تذکری بعمل آمده است. چنانکه صمد بهرنگی نویسندهٔ کتاب« کوراوغلوو کچل حمزهٔ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسم پدر او را « علی کیشی» ونام اصلی گوراوغلی را «روشن» می نویسد و یاد آور میشود که علی کیشی پدر روشن، مهتر خان بزرگی به اسم حسن خان بود. تذکر صمد بهرنگی در بارهٔ گور اوغلی با روایات شفاهی کشور ما همسان نیست. موصوف در فراهم آوری اثر خود از روایتی استفاده کرده که در اختیار وی بوده است. وی میخواهد بر جنبهٔ افسانوی داستان گور اوغلی پردهٔ واقعیت بکشد و با تحلیل بخصوص نتیجه گیری نماید که این داستان واقعیت داشته است. در حالیکه در نتیجهٔ گیری این نویسنده مطالبی موجود میباشد که خود صبغهٔ افسانوی داستان گور اوغلی را تایید می کند. از آنجمله است اسپ گوراوغلی که از جوره شدن سادیانی بااسپ دریایی افسانوی بوجود می آید و این اسپ در تاریکی به قوهٔ جادو پرورده میشود که ما در جای دیگر پیرامون این موضوع بحث مفصلی خواهیم داشت .

۲ـ تحلیل کلمهٔ گورا وغلی ونظریات مختلف در مورد آن :

تا جاییکه از رویات شفاهی گور اوغلی افغانستان مستفاد می گردد ، این کلمه مرکب از دوجزء ، گور(gor ـ قبر) و اوغلی (Oghly ـ پسر) میباشد و بطور کلی معنای بچهٔ گور یا گورزای را افاده می کند. جزء اول کلمه دری وجزء دوم ترکی است. این نام با روایات شفاهی گور اوغلی افغانستان، مطابق میباشد. زیرا نظر به این روایات گور اوغلی درگور زاده شده است. در بعضی از مناطق ماوراالنهر نیز این نام به همین شکل تلفظ میشود .

به استاد کتاب« کور اوغلو و کچل حمزه»، گور اوغلی را در آذربایجان بشکل کور اوغلو تلفظ می نمایند و آنرا «پسر مرد کور»معنی می کنند، زیرا پدر گور اوغلی توسط حسن خان کور ساخته شده بود. مؤلف این چنین می نویسد:«...نهال قیام بوسیلهٔ مهتری سالخورده علی کیشی نام کاشته میشود که پسری دارد موسوم به روشن(کور اوغلوی سالهای بعد)وخود، مهترخان بزرگی است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاق جزئی(۱) که آنرا توهینی سخت نسبت به خود تلقی می کند، دستور میدهد چشمان علی کیشی را درآورند » اینکه کدام یکی از این دوشکل (گورا اوغلی یا کور اوغلو)صحت دارد، نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد، زیرا در محیط های مختلف راجع به وجه تسمیه گور اوغلی و داستانهای او آرای ناهمگون وجود دارد. من که درین مقاله کلمهٔ گوراوغلی را بکار میبرم، بتاسی از روایات شفاهی کشور ما

---

۱ — صمد بهرنگی، کور اوغلو و کچل حمزه ص ۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقرون به صحت است واین نام باسجتو ای داستان موافقت دارد.

۳ـ اعمال قهرمانی زال و گورا وغلی :

قبلا یاد آور شدیم که سام نیرم ،زال را ازنزد سیمرغ وازالبرز کوه با خود به‌زابل آورد . در این وقت زال جوان نیرومند وقوی هیکل شده بود. زال به کسب هنر ودانش پرداخت‌و بزودی به کمال رسید . روزی با یاران وپهلوانان از زابل برای تفریح و تما شابه سوی کابل روانه شد. در کابل مردی موسوم به‌مهراب حکمروایی‌داشت بعد از رسیدن زال‌به کابل‌مهراب به دیدن او آمد . زال را ازمهراب خوش آمد و با بزرگان زابل به توصیف او پرداخت . مهراب دختری داشت بنام رودابه زال در بارهٔ زیبایی او سخنها شنید و نادیده دل به او داد . سیندخت زن مهراب زنی بود خردمند . ازمهراب راجع به زال پرسشهایی نمود ووی در پاسخ از زال به نیکویی یاد کرد . رودابه دختر مهراب کابلی ، چون‌اززبان پدردربارهٔ پورسام حرفهای خوبی شنید ،دانست که زال‌جوان پهلوان وزیبا ودارای شخصیت نیکو است، نادیده دل درگرو عشق او داد .ندیمه های رودابه وسیلهٔ ملاقات اوو زال را آماده ساختند. زال درشب موعود بپای قصر رودابه آمد .رودابه ازفراز قصر گیسوان‌درازخود را تاپای قصر فروهشت وبه‌زال گفت که به کمک گیسوان‌وی‌فراز، آیدازین کار رودابه زال را شگفت آمد سپس به وسیله کمند فراز قصر شد زال و رودابه همان شب با هم بودند . پیمان کردند که درادامهٔ عشق بکوشند ونیز عهد بستند که تازنده یند باهم باشند . زال از عشق خود به پدر نامه نوشت. سام ازین پیش آمد به تشویش افتاد می اندیشید که منوچهر فرمانروای آریانا باوصلت زال ورودابه که از تخمهٔ ضحاک است ، موافق نخواهد بود . سام اختر شناسان را خواند تا در عاقبت این وصلت‌غور کنند .آنهاپس از نگریستن درفرجام‌ازدواج زال ورودابه، به‌سام خبردادند که عاقبت آنان نیکوست وازآنها پسری بدنیا خواهد آمد که بدسگالان را از روی زمین نابود خواهد ساخت . سام ازاین خبر خوشحال شد وقاصد زال را با نامه یی مبنی بر موافقت‌خویش در بارهٔ ازدواج رودابه وپسرش واپس فرستاد وخودش نزد منوچهر شد. زال نامهٔ پدر را به رودابه رسانید .ازاین حال سیندخت مادر رودابه آگاه شد وموضوع رابه مهراب اطلاع داد . مهراب خشمگین شد . می خواست‌دختر را نابود سازد ،اما سیندخت اورا مانع شد .مهراب فکر می کرد که منوچهر به سبب مخالفتهای که بین او وخاندان مهراب

(c) ketabton.com: The Digital Library

است به این ازدواج موافقت نخواهد داشت .چون منوچهر از این راز آگاه شد، سام را با سپاه بزرگ بجنگ مهراب فرستاد . زال نگذاشت که عزم پدرش جامهٔ عمل بپوشد . زال گفت اگر اژدهای دژم بیاید که گیتی را به دم خود بسوزاند وچون بخواهد کابلستان را نابود کند، باید نخست سر مرا از تن جدا کند .سام نامه یی به منوچهر نوشت واین نامه را زال شخصاً به منوچهر برد .منوچهر لاخره به از دواج آنها راضی شد .مراسم ازدواج رودابه‌وزال در کابل باشکوه خاصی برگزار گردید .پس از مدتی رودابه باردار شد و کودکی بدنیا آورد.

این کودک همان رستم جهان‌پهلوان است(۱) زال وبزرگترین پهلوان دودمان او یعنی رستم درطول دورهٔ پهلوانی مددگار فرمانروایان وبرای حراست وطن خویش در پیکار بود. بطور کلی زال از دورهٔ نوذر پسر منوچهر که هفت سال فرمانروایی کرد ودر این زمان سام پدر او از جهان درگذشت، مستقیماً در جنگها با او یاری می کرد.زال در جنگ افراسیاب که بعد از فوت منوچهر برنوذر حمله ور شده بود ، اشتراک کرد وبا مهراب کابلی یاری‌نمود . زمانیکه نوذر توسط افراسیاب بقتل رسید، پهلوانان و مردمان با دل پر از غم نزد زال آمدند وحال به او گفتند . زال از این وضع سخت آشفته شدو از فرط غضب جامه برتن درید، گریست وبر خاک بنشست و گفت :

« زبان داد دستان که تا رستخیز — نبیند نیام سرا تیغ تیز
همان چرمه در زیر تخت منست — سنان دار نیزه درخت منست
رکیب است پای مرا جایگاه — یکی ترک تیره سرم را کلاه
براین کینه‌آرامش و خواب نیست — بما نند چشمم بجوی آب نیست . . .
سپه را همه زال آباد کرد — دل سرفراز ان بدان شاد کرد، (۲)

در دورهٔ فرمانروایی زوطهماسپ که پنج سال بود و همچنان در عهد گرشاسپ که نه سال حکمروایی کرد ، نیز زال بمثابهٔ بزرگترین قدرت در کار دفاع از کشوروپاید اری در برابر دشمنان آریانا ،دلیرانه تلاش نمود، (۳)

۱- فردوسی ،شاهنامه ،بکوشش محمد دبیر سیاقی ،ص ص ۱۲۹-۱۹۶

۲- ایضاً ص ۲۴۴

۳ - ایضاً ص‌ص ۲۶۵ -۲۷۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه زال از عهد منوچهر تادوران داراب زندگی میکرد ، اما از این پهلوان تاشرح دورهٔ بهمن سخن رفته است . او همواره یکی از بزرگترین پهلوانان بودوهمهٔ پهلوانان دراوبدیدهٔ اعتبار می نگرستند(۱)

گوراوغلی همانند زال سرگذشت شگفتی انگیز پهلوانی دارد .با آنهم در این مورد با زال کاملا برابری نمیتواند کرد .در داستان این دو پهلوان نکات مشابه موجود است . نخست اینکه پرورش هر دو پهلوان توسط دو موجود غیر انسان صورت گرفته است . دیگر اینکه سام پدر زال وگوراوغلی آرزوی داشتن فرزند را در دل می پرورانیدند، سام صاحب فرزند میشود ، اما گوراوغلی تا آخر عمر از داشتن فرزند محروم می ماند . برای اینکه شخصی از ملک ومنال او حراست کند ،اوس خان پسر کریم قصاب از اهالی داغستان را به فرزندی برمی گزیند .قرار روایت شفاهی ،گوراوغلی هم پهلوان وهم حکمروای ناحیتی بود ،چنانکه زال نیز علاوه برزور مندی وبهلوانی ،ساتراپ ناحیتی بود .در داستانهای بهم پیوسته گورا وغلی و اوس خان نامهای افسانوی، از قبیل،دیو، پری ، کوه قاف وماننداآن ،موجود میباشد . همچنانکه در داستان زال ورستم نامهای خیالی چون سیمرغ ، دیو اژدها ونظایر آن وجود دارد .یکی ازوجوه شباهت این دو پهلوان اینست که هم زال وهم گوراوغلی به آیین زمان خود سخت پابند بوده است . .گوراوغلی مسلمان وزال پای بندو معتقد به کیش آریانای باستانی بود . از اینجا میتوان بدین نتیجه رسید که اگرذوق راویان وقصه پردازان دورهٔ اسلامی در قصه گوراوغلی تصرفی نداشته باشد، این داستان ، از ایجاد های عصر بعد از اسلام آسیای مرکزی است . ناگفته نباید گذاشت که استمداد از نیروهای مورد نظر در مواقع لازم در هر داستان وجوددارد. بدین معنی که زال همیشه از سیمرغ کمک می طلبد وگوراوغلی از چهار شخص روحانی و بخصوص از حضرت خضر حیات .

برای اینکه از سرگذاشت پهلوانی و کارنامهٔ گوراوغلی اندکی وقوف پیدا کنیم ،خلاصه یی از روایت شفاهی داستان اورا که درولسوالی چاه آب ولایت تخارگفته میشود ، می آوریم: گویند احمد خان، مامای گوراوغلی بر سر حادثه یی بروی برآشفت .او را از خانه اش بیرون کرد . گوراوغلی نظربه تقصیری که داشت، در برابر دستور مامای خود از در اطاعت پیش آمد .

۱- ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران ص ۵۶۱

لیکن از وی تقاضا کرد که احمد خان همان مادیانی را که از شیر آن در کودکی تغذیه شده بود ،برایش ببخشد . احمد خان این خواهش گوراوغلی را پذیرفت. گوراوغلی سر به صحرا نهاد ، در دره ها وبیابانها می گشت .مادیان او که بااسپ ایل قره جوره شده بود ، کره یی بدنیا آورد .رنگ آن کره ،سیاه مایل به سرخ(تقریباً شبیه به رخش رستم) بود وبسیار تنومند بنظرمی رسید. درمدت چندسال اسپی شد که چون رخش رستم گوراوغلی وپسرخوانده‌اش اوس خان رادرنبردها و مشکلات یاری می کرد. نام این اسپ قیر بود(۱) روزی گوراوغلی غرق در خیالات بود، نمیدانست چه کند .زندگی اوسملواز خاطرات تلخ وازین زندگی سخت ناخشنود. در همین اثنا حضرت خضر حیات در برابر وی نمودار گشت. او راتسلی ووعدهٔ کمک داد وبرایش گفت که در تمام مشکلات و خطرها یاریخواهد کرد. گوراوغلی ازین پیش‌آمد قوت روحی یافت و تصمیم گرفت که باایل قره مصاف دهدو جبران تقصیرگذشته‌را بنماید. از ین عزم خودبه مادرش اطلاع

۱- نویسندهٔ کتاب کوراوغلو و کچل حمزه، دربارهٔ اسپ گوراوغلی مطالبی را که مبتنی بر روایت آذربایجانی است بدین شرح ثبت کرده است «علی کیشی پدر روشن (گوراوغلوی سالهای بعد) مهتر حسن خان بود و برسر اتفاقی چشمان علی کیشی را درآورد . و علی کیشی با دو کره اسپ که آنهارا از جفت کردن مادیانی بااسپان افسانه‌یی در یابی بدست‌آورده بود، همراه پسرش از قلمروخان می‌گریزد و پس از عبوراز سرزمین های بسیاردورسر انجام در چنلی بیل (کمرهٔ مه‌آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب العبور با راههای پیچا پیچ مسکن می‌گزینند. روشن کره‌اسپ‌ها رابه دستورجاد ومانندپدر خویش،در تاریکی پرورش می دهد.(رجوع شود به کتاب مذکور ص ۸) یکی از کره‌ها قیرآت ودیگرش‌دورآت نامیده می‌شود . چنانکه کوراوغلو گویند: «به هر دیاری که سفر کردم، دیوان‌را به تنگ‌آوردم، اسپم قیرآت درآغوش کوهستان به جولان درآمد» (ایضاً ص ۱۲)از کتاب کوراوغلو و کچل‌حمزه برمی‌آید که قیرآت نسبت به‌دورآت قوی‌و مشهورتر بوده است. در داستان شفاعی‌گور اوغلی افغانستان تنهایک اسپ به وی‌نسبت داده میشود که همان « قیر » است. این اسپ بعداز پیرشدن‌گور اوغلی به‌پسر خوانده اش اوس خان تعلق می‌گیرد. بنا بر ان در داستانهای بهم پیوسته‌گورا وغلی واوس خان قیربیشتر با نام اوس خان ارتباط می دارد، چنانکه رخش‌با نام‌رستم توام‌است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد. در واقع نخستین مرحله پهلوانی وجنگ آوری گور اوغلی از همینجا آغاز می یابد. وی درین مقابله پیروز میشود. بعد از این آهسته آهسته شهرت گوراوغلی رو به فزونی میرود. تا آنجا که بزرگترین پهلوان خوانده میشود ونیز طبل فرمانروایی می کوبد. در جنگهای زیاد شرکت می کند و بر دشمنان پیروز می گردد به کوه قاف می رود و آنجا را تسخیر می نماید. از نسل پریان آنجا زنی بنام اغه جنس انتخاب می کند. بعد از آن به سراغ کریم قصاب به داغستان میرود واوس خان پسراورا ازنزدش به پسرخواندگی می گیرد. در میان یاران گوراوغلی، نام اشخاصی برده میشود که از جایهای مختلف بوده اند، ازقبیل شادمان ازخراسان، حسن خان از کلات وساقی بلبل از کشمیر. مطابق روایت شفاهی گور اوغلی افغانستان حسن خان چنان زورمند بوده که درخت را با قوت از ریشه می کنده است ودر واقع سرزبان گور اوغلی بوده است، ساقی بلبل آواز خوش داشت.

بروی هم گورا وغلی پهلوانی بودنام آورو یک حکمروائی متنفذ محلی. همانطور یکه زال هم پهلوان بود و هم فرمانروای ناحیتی و همین وضع را در اوس خان و رستم دستان که سا تراپ ناحیه سیستان بود می توان یافت. مدت زندگی گورا وغلی معلوم نیست. از خلال داستانهای اوواوس خان برمی آید، مدت نسبتاً زیادی زیسته است. لیکن نه تا آن حدی که زال حیات بسر برده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای طالب ، هشیار باش ،مست باش و مخروش، گرم باش ومجوش، شکسته باش و خاموش ، که سبوی درست را بدست بر ندوشکسته را بدوش. «پیر هرات»

پیری از هرات

میر نجیب الله روز به مایل

یادی از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی

می‌بینم که زندگی پیر هرات ـ که ما در این گفتار بر سر آنیم ـ از گوشه ای شباهت به زندگی گاندی فقید دارد .

شیخ هروی از نوادر روزگار خود و از عرفای عدیم‌النظیر و صاحب‌ولایت و صلت بود که در شریعت و طریقت روش وسیرهٔ خاص داشت، کمتر کسی‌چون او در قلمر و ادبیات‌دری داد سخن و داد دانایی داده است .

پیر هروی پدرش ابی منصور بود، کنیت خودش ابو اسمعیل بود ،وی سلسلهٔ نسب خود را به‌ابو المنصور مت الانصاری از صحابه رسول اکرم «ص»میرساند . (۱)

خودش گفته است « که پدرمن ابومنصور در بلخ باشریف حمزه عقیلی‌می‌بوده است ، وقتی زنی به‌شریف گفته‌است که‌ابومنصور را بگوی که سرا بزنی کند، پدرمن گفته است که من هرگززن

---

(۱) نفحات‌الانس ص ۳۳۱ .

نمی خواهم وآن رارد کرده‌است.شریف گفته‌است که‌آخرزن‌خواهی‌وتراپسری آید اما چه پسری، چون بهرات آمده است زن‌خواسته ومن بزمین‌آمده‌ام » . (۱)

وی‌در روزجمعه‌دوم شعبان سنه ۳۹۶ زاده شده است ودرنفحات آمده است «که شیخ هرات گفته : «من ربیعی ام ودر وقت بهار زاده‌ام و بهار راسخت دوست‌دارم » (۲)

بو منصور پدر پیرهرات نیز به زهد و ورع گرایش تام و تمامی داشت ودر بلخ شاگردي‌پارسای حنبلی‌بنام ابوالمظفر جباي بن‌احمد کرده‌بود ، بطوریکه‌آنچه بومنصور ازاستادش فرا گرفته‌بود درهرات براي‌شیخ هروی که کودکی مستعد بود بازگوی کرد ، ازاینرو توان گفت که :اولین استاد پیرهروی پدرش‌بود که‌اثر نیکی‌بر اوداشته است . کودك بود که‌سایه پدر ازسرش کم شد وتربیت‌او را یحیی بن‌عمار شیبانی واعظ وابو اسمعیل احمد بن‌محمد بن‌حمزه معروف‌به‌شیخ عمو عهده دار شدند .

در چهارسالگی‌اورا بدبیرستان گذاشتندوجامی‌از زبان‌او نقل کرده‌است که« اول‌مرادر دبیرستان زنی کردند گفتند زبان‌دارد،چون‌چهارساله شدم مرادر دبیرستان مالینی کردند ، چون نه ساله شدم املائی‌نوشتم ازقاضی ابومنصور و ازجا روزی » (۳)

شیخ هروی ازکودکی شور وذوق معرفت جویی داشت وازجودت ذهنی عجیبی برخوردار بود،درآغاز به‌حفظ قرآن مجید همت گماشت و بعدازآن به حدیث رغبت‌فراوان نشان داد . ذهمین گرایش وافراوبه کلام ربانی موجب آمد تا تفسیری راتقریر کند که درنوع خود کمتر عدیل و نظیری داشته‌باشد،خاصه ازلحاظ عرفانی وادبی- که ما درآینده‌ازآن یادخواهیم کرد .

نیز به حفظ اشعار و کلمات‌قصار تمایلی‌خاص داشت بطوریکه گفته‌است «من‌صدهزاربیت» تازی از شعرای عرب. . . یاد دارم) .(۴)

بیرون از یحیی بن عمار،طاقی‌سجستانی وبشری سجزی، استادی که افکار وسیرتش‌بیشتر از

---

(۱) نفحات‌ص ۳۳۱

(۲) همان اثر ص۳۳۲

(۳) همان ص۳۳۲

(۴) همان‌ص۳۳۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگران برشیخ هروی موثر افتاد، ابو منصور رازدی (متوفی ۴۱۰ ه) بود که شیخ هروی علم حدیث ازوی فرا گرفت.

در سال (۴۱۷)(۱) به نیشاپور رفت و در خانقاه شیخ عمواز علم و دانش آن خطه بهرها برد.

در (۴۲۳) سفری بسوی خانه خدا کرد وبقصد حج، اما به سبب ناایمنی وناقراری راها باز گشت. یک سال بعد باز قصد حج کرد و به علتی که ذکر رفت موفق بزیارت آن خانه نشد و در راه برگشت بابوالحسن خرقانی عارف بلند پایه وفزون مایه روزگار خود ملاقات کرد و این دیدار هرچند گذرا بود ولیکن تأثیر آن برشیخ هرات خوش بوده است. چنانکه جامی ازقول پیر هری چنین نقل می کند: «عزیمت حج الاسلام کردم تاری برفتم وقافله راه در آن سال بار نبرد، در بازگشتن به صحبت خرقانی رسیدم. مرا بدید گفت در آی من رماش که تو از دریا آمدی جز الله تعالی نداند که این چه بود که وی گفت از غیب. ویرا از کرامت وی آن تمام بود که مرا گفت: از دریا آمدی، ازعلم وی آنکه گفت واینکه میخورد ومی خسپد چیزی دیگر است. چون این سخن شنیدم خرقانی من بودم. وی مرا تعظیم که میداشت کسی رانمیداشت (۲) نیزازقول شیخ هروی گفته اند: «عبداله (شیخ هرات) مردی بود بیابانی، میرفت بطلب آب زندگانی، تا خود آگاه رسید بابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبداله ماندو نه خرقانی». (۳)

بنابرین مایه سفرهایش در حکم دستمایه بوده که براعتبار و هم بر تجربات شیخ چیزهایی افزود وصبغه بارزی در زندگی او بدرخشش در آورد. چند انکه خودش درمورد خرقانی گوید اگر من خرقانی را ندیدمی حقیقت ندانستمی (۴)

بعد از این پیر هروی در هرات به اوستادی وارشاد دست یازید ودر مجالس وعظ وتذکیر باسخنان موزون وعمیقش چنان بردل و جان مریدان وشاگردان اثر کرده بود که غالب مردم هرات در حلقهٔ درسش برغبت تام وتمام حاضر می شدند.

اما این پیر مفسر ومتفکر را آرام نگذاشتند، در روزگار وی تدنی اخلاق شدت وقوت گرفته

---

(۱) طبقات الحنابله ذیل شیخ الاسلام

(۲) نفحات به نقل از زندگانی خواجه عبداله تالیف سرژ بور کوی ص ۵۹

(۳) ریاض العارفین هدایت ص ۵۰-۸

(۴) همان کتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

بو د و همین امر باعث میشد تا هر فکوری و کتاب خوانی بی انصا فانه ،آزار واذیت به‌بیند. روی همین اصل دشمنان پیر هروی آهنگ آزردنش کردند واو در او اخر عهد مسعود غزنوی متهم شد به اعتقاد به تجسیم وبا آنکه او رابت پرست خواندند ،ولیکن مجازاتی ندید وهشدار شنید.

باروی کار آمدن سلاجقه با آنکه فضای معنوی تغیری نکرد ،نظام الملک سعی کرد تاآن عده ای که به علت اشعری بودن از دیار تبعید شده بودند ، بازگشت آنها میسر شود،از اینرو لعن اشاعره ـ که در منابر ومجالس صورت می گرفت ـ قدغن شدو کسانی مانند ابو القاسم قشیری وامام الحرمین دوباره به نیشاپور باز گشتند . در همین موقع نظام الملک مدارس معروف به نظامیه را بمیان آورد که مذهب شافعی بر اصول اشاعره تدریس می شد و این امر سبب شد تا مخالفین پیر هری قوت‌گیرند وبر رغم‌او سخن برانند وتهمت هایی‌بوی نسبت دهندبدو را زصواب در همین اوان‌بود که مخالفان علیه او شوریدند وغوغای‌مخالفان موجب‌تبعید شیخ‌از هرات شد ولی بعد از چند ماهی‌در (۴۳۶)بهرات برگشت‌وبه تدریس پرداخت .

مخالفان شیخ راو انمی گذاشتنداز ینرو در (۴۳۸) سروصدا هایی‌براه انداختند و این دفعه یکسال بندي شد (۴۳۹) .

باردیگر در هرات به‌تدریس‌وتفسیر قرآن مشغول شد . دربین‌سالهای (۴۴۵-۴۵۵) به‌تحریک عمیدالملک کندری لعن روافض واشاعره به منابرمجاز شمرده‌شد،وشیخ در گوشه فقر خود درجامع هرات‌وخانقاه شیخ عمو به‌مجلس گویی می‌پرداخت ،امایکسال‌بعدیعنی درسال ۴۴۶عمیدالملک کندری قدرت‌ونفوذ خود را از دست‌دادو مجالفان‌شیخ باز ،بارها بروی‌تاختندوقرارش‌نگذاشتند تااینکه به ابرام وبا فشاری اشاعره بابندو قیدازهرات‌به بلخ رانده شد (۴۵۸) . بازدر (۴۶۲) او را بت‌پرست خواندند وآلپ‌ارسلان را بر انگیختند تامجازاتش کندوازنفوذش‌در اذهان‌عامه بکاهد،با تجسسی که آلپ ارسلان در اینمورد کرد ، شیخ را بی‌گناه خواندند و بسیار حرمتش کردند ؛ شرح آن حکایت جالب است اما چون موجب اطاله کلام‌است نقل‌آن مقدور نیست .

بعد ازاین پیرهروی‌چند سالی زندگی تقریباً آرام و بی سروصدایی داشت ودرهمین موقع بود که مجلس می گرفت وآثار خود را تقریرمی کرد ومریدان آنرا تحریرمی کرد ند .

دراین دوران همگان او را معزز می داشتند وحرمت‌می کردند،هم‌درهمین اوان‌ارزقی هروی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱)،شاعر بنام قرن پنج و شش شیخ هروی راطی قصیده یی مدح کرد .

شیخ دراواخر عمر کورشد وحتی درهمین روزگار رودرحالت نا بینائی هم او رارها نکردندو در(۴۸۰) بعلتی تبعیدش کردند .

درهرحال بعداز ۸۱سال زندگی ـ در همان سالی که ناصر خسرو درگذشت ـ در زادگاه و پرورشگاه خود ودرمیان مریدان وهواخواهان این سرای خاکی راپدرود گفت (۴۸۱).

وبااین وداع عالم اسلام ومردم هرات رابداغ رفتن خود گرفتار کرد. جایگاه رفیع او هم درعرفان وهم در ادب دری خالی ماند .

آثار پیرهرات: یکی ازپراثرترین عرفای دری نویس وتازی سراشیخ هراتست. البته بروش وسبرهٔ تقریر. (۲) درمورد انتساب آثاری که به نام پیرهروی می باشد باید همان احتیاطی را بکنیم که در مورد اشعار منسوب به سنائی کرده شده ویاتردیدوشکی راکه در مورد پاره ای رباعیات عمر خیام کرده اندو یاآن احتیاطی راکه در زمینه انتساب «یوسف وزلیخا» به فردوسی درنظر داشته شده است، زیراعده ای از جاعلین آنها را بنام دیگری کرده وعقاید زهرآلودشان را درعرصهٔ فرهنگ دری عرضه کردندتاسنگی را بجای لولوی گرانبها یی بفروش برسانند .

هرچند عده ای از محققان انتقادی بر اختلافات لفظی وصوری نسخ مختلف آثار شیخ هری می-گیرند ولیکن نباید فراموش کرد که آن قسمت از آثاری که توسط مریدان تحریر شده لاجرم چنین تفاوتها یی را دارا ست ،اما منظور نگارندهٔ این سطور عمانا مضمون ومحتوای آنست که نباید آنرا نادیده گرفت .

اماآثاریکه از پیرهروی است ویاظاهراً بوی منسوبست بدینقرار می باشد: طبقات الصوفیه سلمی

---

(۱) نگاه کنید به دیوان ارزقی هروی چاپ عبدالرسولی صفحه(۶) . کاتب این قصیده را بنام طغان شاه سلجوقی ثبت کرده است،مطلعش اینست :

درقناعت وتوفیق دین ومذهب راست ✿ بروزگار تواي فخر روزگار کراست .

(۲) غالب آثار پیر هری اما لی بوده است. امالی درلغت جمع املاسی باشد که درمجالس وحلقه های درس و مواعظ وخطابات بیان می شد وتوسط مریدان وشاگردان ممتاز پیرهری باثبت تاریخ دقیق آن به تحریر درمی آمده است ،علاوه برپیر هرات سیدمرتضی وصدوق وشیخ طوس نیز کتب امالی گونه ای داشته اند. ومعارف بهاولد وفیه مافیه مولوی ازهمین طریق فراهم آمده است .

صدمیدان ،ذم علم کلام واهله،زاد العارفین ،رساله سوال دل از جان ،علل المقامات، کنزالسالکین ،الهی نامه، الاربعین فی الصفات، پرده حجاب و حقیقت ایمان، انوار الحقین ، قلندر نامه ،نصیحت نامه، محبت نامه،گنج نامه،مناجات،منازل السایرین،و اردات ،انیس المریدین وشمس المجالس(۱) و تفسیر معروف به کشف الاسرار میبدی . (۲)

کشف الاسرار وعدة الابرار .از عمدهٔ آثار خواجه عبدالله هروی تفسیری بوده است که تقریر اوبوده وابی الفضل رشید الدین احمد بن ابی‌سعد بن احمد بن مهریزد المیبدی آنرا اساس تفسیر عرفانی وادبی خود قرار داده است .ودراین باب درمقدمه کتاب خود چنین می گوید (۳) ، ومن کتاب شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبدالله بن محمد انصاری را درتفسیر قرآن خوانده ودیده‌ام ...» ژرفای این تفسیر دیرینه دری ،دقت‌نظر ومایهٔوافرپیرهرات‌را می‌رساند ، وسخنی بگزاف‌نگفته اند که‌خواجه عبدالله در تقریر آن به یکصد و هفت تفسیر رجوع کرده است (۴)

کتاب‌بی کران وژرف‌اساسی معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله‌انصاری هروی هم‌ترجمه‌است هم تفسیر است،و هم تاویل و مشتمل بر سه نوبت .

نوبت اول خاص ترجمه است و نوبت دوم در تفسیر و نوبت سوم در توجیه و تاویل، که‌نکات جالب عرفانی درنوبت سوم آن‌جای‌گرفته وبحق ازخصوصیتهای عدیم النظیر این کتاب هم‌می باشد که توام‌است با اشعار وسخنان نغز وپر مغز پیر هرات ود یگران .

شایندگی این کتاب‌از جهات گوناگو نیست که اگر درمورد آن تحقیق بعمل آید به اندازه خود آن کتاب‌باید کتابی نوشت،امانا گفته نباید گذاشت کی هرگاه کسی‌خواستار باشدتادر موردلهجه هروی تحقیقی‌بکند وآنرا بشناساند، ماخذو مصدر مهم او باید طبقات و همین کتاب ارزنده باشد.

---

۱ انیس المریدن و... توجیه وتصنیف عرفانی یوسف‌وزلیخاست که مشحون‌از پندواندرز می‌باشد ودرباره آن نگاه کنید به مقدمهٔ کشف الاسرار میبدی .

(۲)در مورد اسامی کتب فوق نگاه کنید به:ریاض‌العارفین ص ۵۰،ریحانة الادب ج۱ - ۱۶۴،تاریخ ادبیات صفا ج ۲ ر ۹۱۲،براون ص ۶۰۴،هرمان اته. ۱۵،شفق ۲۱۹، نیز رجوع شود به مجله ادب شماره سوم سال دهم ص ۹۱ .

(۳) نگاه کنید به کشف الاسرار میبدی ص ۱

(۴) طبقات المفسرین سیوطی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه مطالب زیادی را توان از این دو کتاب بدست آورد.

کتاب الاربعین . . . شیخ مشتمل از پاره ای از احادیث نبویست که بوسیله او توجه گردیده است .نیز کتاب ذم علم کلام،مجموعه روایات واحادیث می باشد وبر رغم اهل کلام تأویل شده است .

از معروفترین آثار پیر هری در تصوف کتاب منازل السائرین است که خود اوبه عربی تألیف کرده ونشان دهندهٔ منازل صد گانه است که سالک آنرا باید طی کند .

براین کتاب کسانی از جمله عفیف الدین تلمسانی وعبدالرزاق کاشانی وجمال الدین یحیی بن داود بن سلیمان الفارسی وشمس الدین محمد تستری ومحمدبن الحسن القادری وچندتن دیگر شروحی نوشته اند که بعضاً در آن شروح از مشرب مؤلف بیراهه رفته وبدور مانده اند.

نیز رساله دری صد میدان مقدمات کار پیر هری است در ترتیب منازل السایرین ، که شیخ آنرا نزدیک بیست وهفت سال قبل از منازل السایرین تالیف کرده بود.

از جمله امالی او کتاب مشهورطبقات الصوفیه سلمی است که ترجمه‌وتهذیب آنرا شیخ در مجالس‌وعظ و درحلقه درس به مریدان بازمی گفته وخود نیز ترجمه هایی از احوال مشایخ را بدان افزوده است .

همین کتاب دستمایهٔ جامی در ترتیب نفحات است (۱) البته عطار نیز در تدوین و تألیف تذکرة الاولیاشاید طبقات الصوفیه سلمی را(خاصه ترجمهٔ هروی آن) نظر داشته .

مقام پیر هرات در ادبیات دری:

غناوثروت ادب‌صوفیانه در زبان دری برکسی‌پوشیده نیست .نظم ونثر صوفیه پراست از اخلاق، فلسفه ومذمت‌دنیا .(۲)

با نظر داشت اینکه تصوف ما منشأ و مبدأ اسلامی دارد ،با آنکه تصوف دیر تر از بغداد در کشور ما نضج گرفت‌باآنهم‌زودتر واردادبیات دری شدوآنرا در طی‌هزار و اند سالی بکمال رسانید از اینرو توان گفت : که ادبیات‌عرفانی و صوفیانهٔ دری درمیان زبانهای زندهٔ جهان‌فردو یگانه

---

(۱) نگاه کنیدبه چهارمقاله‌صفحه ۴۵ ،نیز مقایسه شود مقدمهٔ مستدرک و ممتعی که عبدالحی‌حبیبی بر چاپ طبقات نوشته است.

(۲) ارزش میراث‌صوفیه از زرین کوب ص ۱۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

است ،البته با توجه به آن عده آثاری که دری زبانان به عربی تألیف وتدوین کرده‌اند .

نکتهٔ مهمتر آنست که ادب صوفیانه انسانی ترین ودرست ترین مکتب تربیتی انسانی می باشد که مشحونست از دقایق اخلاقی و معارف الهی ونکات فلسفی ومنطقی توأم باذوق وحال،شور وجذبه،میل واراده.

باری اگر در مورد ادب صوفیه بنویسیم وتحقیق کنیم همانا «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

اما شیخ علامهٔ هری بیرون از مقام عرفانی والای که احراز کرده، در اد بیات دری دارای روش ویژه یی بوده ، که بحق نظیر وعدیلش را کمتر می توان یافت. وآثارش در فصاحت و بلاغت نمونه ونشانه است .

باآنکه شیخ هری بیشتر به تازی شعر سروده است امامحتوای شعر دری رابیکباره دگرگون کرد، ودر اشعار خود بیشتر به صبغه عرفان ومعارف ، پند واندرز ،توجه کرد، وهمین امر باعث شد تا راه برای یگانه میراث اواخر عهد غزنوی یعنی سنائی باز گردد. (۱)

پیر هرات چون اغلب صوفیهٔ دیگر بیرون از مجلس گوئی توجه زیادی به شعروشاعری،عشق و مجالس سماع داشته ورباعیات زیادی سروده است وهمین امر موجب آمده تا بر او ن در تاریخ ادبی خود اسم او رادر کنار سه رباعی سرای معروف یعنی خیام ، بابا طاهر و بو سعیدابوالخیر ذکر کند،(۲)

د ر رباعیات او اندیشه وفکر باعشق وشور وحال توأم شده واز اینرو در آن هم احساس است و هم عقل،هم میل است وهم ا راده،و محتو ای بیشتر اشعارش همانند محتوای تقر یرات او ست وسملوست از عشق نسبت به «او» ،پندو اندرز ومذمت نفس وهوا خواهی. به این دو ر باعی توجه کنید .

عیب است بزرگ بر کشیدن خودرا و ز جمله خلق بر گز یدن خو د را
از مر د مک د یده بباید آ مو خت د یدن همه کس را وندیـد ن خـو د را

***

یا.

دی آمد م و نا ید ازمن کا ری امـر و ز ز من گر م نشد با ز ا ر ی
فر دا بر و م بیخبر ا ز اسر ا ر ی نا آمد ه به بـو دی ا زین بسیا ری (۳)

همین شور وحال وطبع شاعرانهٔ شیخ هرات باعث شد تانثر ش نیز آ هنگین ببار آید ـشاید مرید ان مطلب رااز اینراه خوبتر می گر فتند.نثر او را شعر هجا ئی نامیده اند .(۴)

---

(۱) تاریخ ا دبیات هرمان اته ترجمهٔ شفق زاده ص. ۱۵۰-۹

(۲) از فردوسی تا سعدی ص ۴۰۷

(۳) نقل از ریاض العارفین ،روضهٔ اول ص ۵۱ (۴) گنجینه سخن ج ۱ -۳۲

البته آثار این گونه شعر را که قبل از اسلام وجود داشته- در اشعار ودو بیتی ها وامثال عامیانه می توان یافت ،ولی سخنان موزون شیخ هري رایحهٔ دیگری را میرساند .

هرگاه خواننده وقف‌ها وکوتاهی ودرازی هجاها وصوت های کوتاه ودراز را در حین خواندن سخنان پیر هری رعایت کند ،خواه ناخواه ازآن همان التذاذ را نصیب می برد که از زمزمه کردن شعربرده است .

بطور مثال : عقل گفت من : رقیب انسانم نقیب احسانم

گشایندهٔ درفهمم زدایندهٔ زنگ وهمم

پابستهٔ تکلیفاتم شایستهٔ تشریفاتم

گلزار خردمندانم افزارهنرمندانم (۱)

این قافیه پروری پیر هری در نثر مصنوع وتکلف‌نیست . وهمین روش را بعداً شاگردشیخ با استفاده از کلام خود او در زمینهٔ تالیف‌تغیر معروف خود- که از آن اضطراراً باختصار یاد کردیم- بکار بسته وسلای آنرا بکمال رسانید .

مزایای نثر ژرف آسای پیر هرات‌بسیار است،علاوه برقوت و کیفیت‌تهذیب وتربیت و عرفان و معارف‌وتأویل وتفسیرآیات واحادیث رسانیده‌است تاازدیدگاه های‌ذیل نیز مورد مطالعه‌وبررسی‌دقیق محققان قرار بگیرد :

اولا :صراحت و قطعیت معانی‌و اژه‌های‌سره ودیرینهٔ‌دری می‌باشد- که‌اکنون پاره ای‌از آنها فوت شده‌است زیرا به کار بردن‌آنها در امالی پیرهرات‌محقق‌ومحرز است.روشن‌است که‌شعرای‌دري گوی اغلب بعلت خیال‌پروریهای که داشته اند وگاه ناگاه ضروریات وقیود شعری آنها راپا بند داشته وموجب شده است تاگاهی کلمات‌به معنی صریح و قطعی خود بکار نروند ویکی از دلایلی که باعث پیدایش چند معنایی کلمات در زبان دری شده است ، همین‌امر است ، بنابرین آثار پیر هرات از تحریر گرفته تا به تقریر ،همه دارای این مزیت‌هست که‌واژه ها خیلی دقیق وصریح بکار رفته است ، خاصه طبقات وتفسیرمیبدی از این‌حیث سخت جالب توجه است .

ثانیا : میدانیم که اجداد مابزبان خود بیشتر وفادار بودند،از اینروسعی‌بلیغ‌می کردندتاازاستعمال لغات نامأنوس‌و بعید از ذهن احتراز واجتناب کنند ،خاصه صوفیه که در حلقه تدریس خود بیشتر باعوام‌سروکار داشتند .

---

۲۲ رسالهٔ کنزالسالکین به نقل ازگنجینهٔ‌سخن ج۱ص۲۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این راه همت بیشتر گماشتند . مگر نه اینست که غزالی با آنکه عربی دان خارق العاده بود ، از استعمال کلمات و مفردات عربی خود داری می کرد . با عالمی که استحضار داریم که احیاء علوم الدین او ـ که آن را بزبان عربی تالیف کرده بود ـ تا کنون در کشورهای عربی نمونه ایست و تدریس می شود خاصه از جهت ادبی و دستوری آن زبان .

شیخ هروی نیز نظیر غزالی حتی از تمثیل جستن به امثال و حکم عربی احتراز می کرد با آنکه صدها هزار شعر عربی از برداشت و اشعار زیادی به تازی سرود .

باری این وفاداری موجب شد تا شیخ هری در تمام آثارش از پیوند دادن دو لغت یا لغتی با پیوندی و یا پسوندی ترکیبات طرفه و بدیع دری را بسازد . پس آثار منثور او باید از لحاظ لغت سازی نیز مورد بررسی قرار بگیرد .

ثالثاً : میدانیم که تا مدت مدیدی زبان دری صورت متحدالشکلی نداشت یعنی بیشتر نویسندگان و شعراء به لهجه محلی و خطه یی خود و یا قریب به آن می نوشتند و می سرودند . از ین دوره کتب و متون زیادی در دسترس است که از لحاظ ـ لهجه شناسی زبان دری سخت مغتنم می باشد . خصوصاً آثار پیر هری از این نظر شایان توجه بیشتری است شیخ هرات تمام محتویات فکری خود را بزبان ساده و شیوای آنزمان نزدیک به فهم مریدان بیان می کرده است و صبغه لهجه هروی در اکثر آثار او خصوصاً در طبقات الصوفیه سلمی روشن و نمایان است . بناءً آثار پیر هرات را باید از جهت فوق مورد مطالعه دقیق قرار دهیم و منزلت رفیع آنها را در عرصه زبان شناسی و لهجه شناسی معین کنیم

رابعاً : میدانیم که تا کنون موفق نشده ایم تا دستور تاریخی کاملی برای زبان دری ترتیب دهیم و نشر و مطالعه دقیق متون دیرینه دری این نیاز را پا کرفع می کند .

آثار شیخ هروی به علت اینکه در قرون اولیه هجری به سلک نوشته آمده است با برین در ترتیب دستور تاریخی کامل زبان دری بدانها نیاز وافر احساس می شود .

با توجه به سطور فوق خواننده جایگاه شیخ هری را در عرصه ادبیات دری می یابد

پاره ای از اندیشه های شیخ : شناخت طرز تلقی شیخ از طریقت و شریعت کاری نیست که به یک یا چند گفتار بسنده کرد . چرا که بدون تردید توان گفت : اگر در بن زمینه تحقیقی بعمل بیاید باید به اندازه آثار شیخ هم آثاری نوشت خاصه که با ید عصر شیخ هری را که معروف به «عصر تفتیش عقاید» شده است — دقیقاً مطالعه کرد و از اخلال آن اغراض کسانی

چو ن نظام‌ا لملك را نسبت‌به شیخ بیرون آورد وسیره مخالفان پیر هرا ت را باید روشن سا خت وبطور کلی فر هنگ سیاسی وسیاست د ینی آنزمان‌را باید کاوید و بعد از آن‌بر عقا یدو رفتار شیخ چیزها یی‌نو شت. هر چند قبل‌ازین عده‌ای‌اورا در طر یقت خشك‌ودرشریعت متعصب خوا نده ا ند ولکن از آنها بایدپرسید که آیا می‌شود به حکایت افسانه‌آمیز چها ر مقا له اعتما د کر د؟ا لبته تردیدی نیست که‌شیخ بررغم اهل بدعت سخنانی گفته‌وعقایدی‌داشته و کتاب «ذم‌علم‌الکلام» را بنابه اسرار وابرام مریدان تالیف کرده است اما بازهم مکر ر یادمی کنم که‌با ید به مطا لعه وبررسی‌دوران او ر فت وبعد از آن سیر ه شیخ خواه‌مخواه رو شن خو اهدشد .

نگارنده این سطور بنابه خوی که‌دارد ،نمیخواهد تا گفتاری را صرف درساحه خشك تحقیق بگذاردبنابر ین‌ازسوی‌دیگر درین مختصر معرفی‌همه‌آثار فکری‌و ز وایای زند گی ا ین عارف ربانی ناممکن می نمایدامابا در پی‌آنیم‌تاگوشه ای‌وشمه‌ای‌از افکار اورا ازلا بلای پا ره ای از آثارش که‌آینه‌افکار می‌باشدبیرون کرد ه وعرضه کنیم.باشد که‌دروقت‌فا ر غ تری‌وباخاطر جمع تری تحقیق‌مفصلتری‌دراندیشه های‌ژرف وعمیق‌اوبعمل‌آید . ان شاء الله تعالی .

در روزگار شیخ مجرب هرات تدنی اخلاق سخت شدت‌وقوت گر فته بود،بطور یکه فراموش‌شده بود که اخلاقیون،آن کسانی بوده‌اند که‌بوسیله«عمل» (۱) نابسامانی‌و ر یخت و پاشهای‌جامعه را از میان می‌بردندوهدف‌را همچون هدف‌توجیه‌می کردند و برای رسیدن‌به‌آرمانها خود، ا خلاق راپایمال ومضمحل‌نمی کردند وآنراچیزی (غیراز آن که بود) نمی‌نمودند . د رچنین عصری که صفحات تاریخ آنرا نیك‌می رساند ،شیخ هرات یك‌راه را برا ی‌تحصیل آرز وهای‌اخلاقی وانسانی می‌د انست وآن دین ،مسلك وطر یقت بو د .

پیر هرات به‌شریعت پا کی‌گرایش داشت ،گویی که ازخمیره شریعت سرشته شد ه بود ،لیکن آنهمه در میان سخنان‌نغز او بسیاری‌است سخنانی که‌می‌نما ید ا و سرد خد ارا نه تنها د ر مسجد می‌پالید بلکه درهمه جا،حتی ازخرابات‌نیز سزاغ اورا می گرفت .

به این چند کلمه اي که از سخنان‌ابر اهیم‌ادهم‌نقل‌می کندتو جه کنید :

«. . . قوت خویش‌پا کی‌دار وآنچه نو ری از حلال‌خور،بر تو نیست که همه شب قیام کنی

---

(۱) هرچیزی که‌موجب‌حول‌وتطو رجامعه‌ای‌بشودعمل است‌وهم هر سخنی که‌چنین بر خرد داری داشته باشد ، عمل است رکی : نقد حکمت عامیانه ا ز : سیمون دوبوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه ایام روزه داری، خواهی شب بیدار دار، خواهی نی (۱) .

وبدین طریق لازمه شناخت حلال از حرام، صدق از کذب و صواب از ناصواب نزد یک پیر هرات آن بود که انسان را احق را بشناسد و آنرا بطلبد .

* * *

پیر هرات سعی می داشت تا حب دنیا و مال را در دل مریدان سرد سازد، زیر اطمع به زندگی مادی سالك را از سعادت معنوی دور می کند و تحصیل و «تربیب درون» را ناممکن و محال می سازد، بنابرین سالك باید متفکرانه تر بمسجد و به حطام دنیوی تمایلی نداشته باشد تا «درنگ ساخته سازنده را از دستش نرباید» . . ازین خاطر شیخ ما اصلی را در دل پیر و ان بوسیله سخنان مجذ و بش کوتاه می گردانید و هر روز را روز پسین عمر شان می شمارد و هر شب را شب واپسین عمر آنها ...(۲)

بر روی همین گونه عقیده وسابقه بود که در بسیاری از مجالس و عظ خود مریدان را بدین سخنان پر معنی توجه میداد : «درجوانی هواها را از نفس بیرون نکرد، در پیری نفس هواها را در دل او جمع کرد، که اگر دست دهد مراد نفس و هوا هلاک می شود و اگر دست ندهد به نقد در عذاب او می برد و او در طلب آن هوا ذلیل و خوار می بود، که قدر جوانی بند انست، رضای الله فرو نهاد رضای هوا برداشت اکنون اسیر هوا و در دست ».(۳) .

گفتار وجستار پیر هرات در مورد پشت پازدن به حطام دنیوی در این مختصر انجام نمی پذیرد، از هموست در باب قناعت: «چون دیدی که سیری را روی نیست از قناعت فرا تر مرو، که قناعت را به باید می و به مقصود نرسی . خاك نومیدی به روی حرص باز زن تا برآسایی، تا مال دنیا در چشم تو خاك نشود، اندرون تو از حرص پاك نشود و تا مال در چشم تو باز نشود از زخم ها و دل تو انگار نشود و نفس تو بکلی از وگر یزان و بیزار نشو و فقر اورا پناهگاه و حصار نشو، .(۴)

اینچنین سخنان روح بخش و آرام بخش در آثار پیر هرات کم نیست ، و توان بکرات و مرات از آنها یافت .

---

(۱) رسایل خواجه عبدالله انصاری باهتمام محمد شیروانی ص ۷/۳۵

(۲) رسایل ص ۲/۳۸

(۳) رسایل ص ۱۳/۳۸

(۴) رسایل ص ۹/۹۲

«ای درویش تو دنیارا دوست میدار یا دشمن ،اگر دشمن میداری ، بده تا نماند ، واگر دوست میداری بده تا بماند . که دنیا همچون ماراست که بدم می کشد و به دم می کشد».(۱)

*****

تحصیل طریق عرفان وتصوف طرزی است که باسیر و سلوك و بینایی مطلق وروشنا یی دل ودرون حاصل میگردد ودرنتیجه معارف حقهٔ الهی بر ذهن سالك نقش می بندد و بقول حافظ :

زفلك تاملکوتش حجاب بر گیرند
هرآنکه خدمت جام جهان نما بکند

باتوجه به این نکته تصوف درنزد پیرهرات تصفیه شدن انسان است از خود. اوازعارفانی بود که ازنا آگاهی عده‌ای که بظاهر خود راصوفی مشرب معرفی می کردندودرحقیقت صوفی نمابودند ، سخت خشمگین می شد ودریغ یاد میکرد و به شدت برآنهامیتاخت: «خانه و نامی ،دانه و دامی شمعی وقندیلی ، زرقی و زنبیلی بعضی صوف پوشیده وگرو هی موی تراشیده». همگان میدانند که طریقت صوفیه ژرفای و یژه یی داشت،روش، کنش، وگویش آنهادرحقیقت گنجینه ایست پر مایه و دستمایه ایست شاینده ، امااین طریقت نیزگاهی بدست مفتخواران وهیچ مدانها افتاد، بطوریکه هرچه خواستند کردند وشوربختی عجیبی وارد این طریقت کردند واینجابود که برخی کتبی ورسایلی برغم رفتار آنها نشر می کردند وحق است که بوسعیدا بوالخیر اینسته راخود کامه ها وسبك سرها می نامد ومورد طعن و لعن قرار می دهد و بوسیله سخنان طنز گونهٔ خودبر آنهامی تاخت وشریعت وطریقت را چنین می نمود :

ازدوست پیام آمد کاراسته کن کار این است شریعت
مهردل پیش آروفضول ازره برادر اینراست طریقت(۲)

و بهمین ترتیب پیر هرات نیز تصوف رابطریق فوق خلاصه می کرد . اوگاهی تصوف رادوری و احتراز ازنفس میدانست ، بنظراوهردرویشی که از نفس وانرهد ،درویش نماست نه درویش سالکی که نفس پروارنی را سرد ودبحساب نمی آورد ، و بخاطر «او» علیه آن نمی ایستاد سالك نبود و

(۱) رسایل ص ۹۵/۵

(۲) اسرار التوحید ۲۲۷ - ۲۲۸

صوفی بودنش به‌نزد پیرهرات محل تردید بود ، هرچند مخالفت با هوی و هوس ، کندن کوهی است به‌سوبی ، که کار هر سالکی نیست ،اما این کار صعب ناشدنی هم نیست و از آن رهید ،زیرا که نفس هما نند پرده ای است که جلو دیدگان مریدان گسترده می گردد و مانع تمیز حقیقت وحقیقت‌جوبی می‌شود . باتوجه به‌این مساله چون طریق مخالفت فرق می کند ، سالکان چون درختی‌اند که :

« بهم‌نمانند وسیوه و بارآن نیزبهم نمانند ، هردرختی راباری وهرنباتی‌را بری است . . . وهر فرعی سزاوار اصل خویش »

ولیکن صوفی در نزد پیر هرات‌عزت‌ومنزلت خاصی‌داشت‌واو قدر آنراچنین بیان میداشت« هر چند درشکل حقیرو کوچك است‌ولی چون‌بانام حق‌پیوسته ،قدروجمال یافته و شأن و کمال گرفته ! تابدانی که‌هر کس باحق‌پیوست از پستی وحقارت رست و هر کس دل د رغیر مابست در نهاد خود شکست ». (۱)

****

طریقت‌وشریعت‌در نزدپیر طریقت مانوعی تربیت بود ،او درحقیقت قطبی بود که مریدان را به‌اعمال نیکو ورعایت حال‌دیگران ترغیب وتشویق می کرد ، چون‌در یافته بود که مولد ناپاکی ونا پاکی مریدان ازتوجه نکردن‌آنهاست‌بدین‌مسایل.واگر اعمال‌نیکو درتاروپودآنها ریشه ندواند ، سالك «فرمانفرمای‌ولایت وصلت » ،نتواند شد . باتوجه به‌این‌گونه مسایل با زجویی ازاحوال همسایه‌ونیکورفتاری‌درحق‌آنهاراعادت‌مریدان‌میساخت‌وتوجه آنهارابدان‌معطوف میکرد « دیوا، کسا ، که‌خودسرای ساخت ، که‌نباید که‌در حقوق همسایه‌تقصیر افتد ، که‌پاکوه‌رودو در کرف‌سنگی‌ماری گیرد ، که‌نباید که‌همسایه‌از و بیازارد واو به وعید این‌خبرگرفتارآید »(۲)

شیخ‌مادوستی وهمنوعی رادستمایه یی می‌داند که شوینده صحایف تلخ و ناستودهٔ دشمنی و ازهم گریزی می باشد واین از در با یست سالك راه حق‌بشمار است . اما پیرما بوضوح تمام بین همنشین نیك‌و بد و بین‌دوست‌پاك‌وناپاك فرق‌میگذارد.او لی‌راد هقانی می‌داند که هسته‌ای

---

(۱) کشف الاسرار میبدی‌ازسخنان‌شیخ الاسلام‌اشاره به‌سورهٔ رعد جز وسیزدهم .

(۲) کشف‌الاسرارمیبدی‌ازسخنان شیخ الاسلام واشاره‌به‌آیه یی‌درسوره‌قصص جزهٔ بیستم ،

(۳) رسایل ص ۴۹ / ۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

را درخت پر بر می گرداندودوسی راهیزم کشی می‌شمارد که خاکستر میکند : « صحبت بازو دار یعنی که آتش بانام و کلام و پیام اودار ، اگرنتوانی با کسی اودار که صحبت را اثر یست . صحبت نیکان کاری بس عظیم است ، مس در کمیا افتاد زرگشت. . . » . (۱)

مکارم اخلاق انسانی دقیقه ایست که تحصیل آن نه تنها بر مرید ان بلکه بر همگان لازمی است زیراتحصیل این دقیقه نه تنهاآرام بخش روح ووجدان انسان است بلکه در تحول جامعه هم موثر می‌باشد، ارزندگی این نکته بحدیست که فلاسفهٔ قدیم «فضایل اخلاقی رالازمهٔ عقل ودانش و معرفت بلکه باآن یکی می‌دانستند ومی گفتند شخصی دانا خودبخود نیکوکار است وشرو بدی ناشی از جهل ونادانی نیست واز اینرو باید پیوسته به پرورش قوای ذهنی خودتوجه داشته باشد تا قادر به تمیزحق از باطل وخیرازشر گردد » (۲)

شیخ هری نیز به‌این اصل خیلی گرایش داشت و مریدان راهموواره به ارزش‌های اخلاقی توجه‌میداد وسینهٔ آنان‌را مالامال ازمکارم اخلاقی وفضایل انسانی می کرد ، در این قلمرو در بسیاری ازنشست های‌خود سخن رانده که شنید نیست‌وخواندنی ، «سالکان این راه و مقربان این درگاه اصل نهاد خود رابه‌اخلاق نیکو پرورش‌دهند چنانکه اخلاق را به‌افعال نیکوپرورش دهند، شریعت را سلطان افعال دار ،طریقت راسلطان‌اخلاق‌دار ، تامکارم اخلاق را به‌طریقت مردان به اتمام رسانی واخلاق اسلام وایمان را به برزش شریعت برنظام داری، تابرخوردار راه جوانمردان‌گردی واز گرداب‌مستی نفس‌برآیی،ذوق نیستی‌نهاد بیابی‌دیدهٔ دل درمقلب‌القلوب‌بگشایی تابینی آنچه‌به عقل عاجزاد راک‌آن‌می آیی‌ازجلال وجمال وبزرگواری» (۳)

پیرهرات ازآنسوی افکار وروحیات‌مریدان مستحضر بود، و به جزئیات احوال آنان‌توجه داشت .ازاین‌خاطردرکنار شریعت وطریقت به‌زندگی‌روزانه وعملی مریدان سعی‌تمام میداشت‌وپند هایی درزمینه زناشویی وجفت برگزیدن‌به آنان می‌داد : «به‌نیکو داشت زنان نیز گوش‌دار

---

(۱) رسایل ۱۰۳ / ۴

(۲) علم الاخلاق ص ۶۹

(۳) رسایل ص ۵۲ ر ۶

زن مصحله پرده‌تست از آتش دوزخ وعیب اورامی بین که‌از پهلوی‌تست. خودرا منکوه(۱)از و
آن طلب که شرع طلبیده، تار نجور نگردی . . .)(۲)

پیرهوشیار در تأدیب خودبسیار بسیاردلسوز ومشفق بود وهمین دلسوزی‌و شفقت او بود که عامهٔ مردم هرات مطیع وفرما نبردار او شدند. بر روی همین‌علایق اوتمام زو ایای‌زندگی‌سالک‌را اعم ازتربیت‌درونی ورفتار بیرونی را ـ به مریدان می فهماند، پیوسته گوشزد می کرد که‌از شنفتن سخنان نارو ا بگر یزند وهرسخنی را که می‌شنوند، به‌دقت گوش‌فراد هند ، اگررایحهٔ خرد سندانه در آن احساس شد آنرا بپذیر ند وگر نه ردش کنند. به این عبارت کوتاه و دقیق نظر کنید :

«سخن باید که در و به‌افتا د تو باشدنه‌خوش آمدتو، به‌سخن باید که‌در تو ترس نهدنه‌دلیری، امیدنهد، نه‌نومیدی، همت نهدنه دونی، یقین نهدنه‌شک، دنیاو اهل آن را در توحقیر کند نه‌بزرگ و روی تو از دنیا بگرداند به‌آخرت آرد، دل ترا ازحقد وحسد پاک کند و به شریعت‌وا آرد، نه درمذهب گری وحجاج وپیکارت اندازد وبه‌بهانهٔ ترسانیدن ترا نومید کند. چون حدو دسخن را از کتاب‌وسنت‌نشناسد به‌هوای خویش به‌سحر بیان ترا در تهلکه اندازد» .(۳)

پاره ای از سخنان شیخ محقق می‌سازد که‌او رفق و مدا ارا لازمه طریقت‌وخلق‌وخوی‌سالک راه حقیقت می‌دانسته ودر اینمورد بسیار تکیه کرده وهرجا که خواسته، ذهن مریدا ن را به آن مصروف گردانیده، بطوریکه بنظراو«مومن چون درختی بود میوه دار وپر بار ،سنگ می‌خوردومیوه می اندا ز د، دشنام میدهند وی ثنا میگوید، قفا ش میزنند وی دعای خیر می‌گوید ،به چوب وتا زیانه ا ش می‌زنند وی‌نعمت صحت و عاقبتشان برسعادت می خواهد، سمات‌وی می خواهند واوحیات ایشان می خواهد ، بادشمن چنین زندگانی کند، بنگر که بادوست‌خودچون کند»(۴)

وبدین طریق پیر طریقت نه‌تنهامریدان را در زهدورزیدن وریاضت های که سالک را نرم وملایم می کرد ـ تشویق وترغیب می کرد بل شفقت ومهربانی را نیز در نزدایشان عبادتی

---

(۱) منکوه : یعنی نکوهش مکن

(۲) رسایل ۱۲۳ - ۱۴

(۳) رسایل ۱۸۸ ر ۸

(۴) رسایل ص ۱۲۳ ر ۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

وریاضتی مخلصانه توجیه می کرد ودر پای روش سالک می نمود (۱) بنابرین برای اینکه مریدان در ریاضت های سنگین کسانی نگردند که از زندگی روی برتافتن رانیکو پندارند، آمیزش وشفقت نسبت به خلق را، آرامش روحی ودرونی نشان می نهد تامرید به استر ضای خود در بسر بردن آن سا عی و کوشا باشد . (۲)

روایات مکرری درآثار پیر هرات آمده که نمایانگر توجه اونسبت بز ندگی عملی وروز انه مریدان وتربیت درونی آنهاست. درسر تاسر آثاراو یکنوع صبغه رفق ومردمی می در خشد که سازنده فلسفه زندگی می باشد. خودش نیز باهمه ارج ومنزلتی که بین مریدان داشت باآنها از در همرا هی پیش آمد می کرد ،چنان که گویی اودر مریدان و مریدان در او فا نی شده بودند. باوجود یکه شیخ ما عظم وا لایی را نصیب برده بود باآنهم در مورد خود کمتر سخن گفته واگراز رو ایاتی که جامی و رشید الدین میبدی ودیگران از ونقل کرده اند بگذریم درگفتار وجستار خودش شاید کمتربه سختی روبرو شویم که حا کی از رعونت اوباشد، از اینرو اغلب سر دلبران را در حکایت دیگران باز گو یی میکرد و ا ز ینرو خوبتر موجب استر ضای مریدان واقع می شد.

درخلال گفته ها ی پیر هری حکایات متنوع وگوناگونی وجود دارد که نموداری از نظر داشت او نسبت به اخلاق است، وسخن او در مورد اخلاق ومسائل تر بیت نه در یک راه مثبت آن روان است بلکه گا هی درخلال گفتار اوبه حکا یا تی که بدور از اخلاق است نیز بر می خو ریم وگا هی الفاظی و تمثیل هایی بکار رفته است که ناشایست می نماید ،امانباید نادیده گرفت که روزگا رشیخ، روز گاری نبوده است که انحطاط فکری وناسردمی درآن وجودنداشته باشد ، وصف آن روز گار هرچند به نزد یک ما لاید رک و لا یو صف ، مانده اما پیر هروی پوست تمام مسا یل را شکا فته و لب آن را شرح کرده وحقیقتی را که استنتا جش متضمن فو اید زیادی است برای مریدان استادانه بگفت آو رده تا ایشان از بر خور داري آن واقعیات و نتیجه گیری شایست آن محروم نما نند .

درجا جای گفتار شیخ هرات سخناني وجوددارد که مشحو نست از طنز وجلوه دادن اخلا ق

---

(۱) رسا یل ص ۴۲ ر ۱۶

(۲) رسا یل ۴۳ ر ۵

نکوهیده ومردم ستیهنده. اما غرض شیخ هری از ینگونه طرفه‌گوییها همانا تحصیل روش اصلاح طلبانه مریدان است که شیخ در سخنان راز ناک عرفانی آنها را بیان داشته است.

با این مقدمات سیمای شیخ هری تا حدی از پرده غموض وابهام بیرون شدوبویژه طرز تلقی او از تصوف وطریقت . پس تصوف در نزد او از «من»، رهیدن، از رعونت جستن با زرگانی را ازدوستی باز شناختن ، بارفق ومرد می زندگی کردن، درست کد بانویی کردن، خویشتن را ازلجنزار یی اخلاقی وسفاهت کشیدن، از بی‌باکی وناپاکی دوری گزیدن وصواب را از ناصواب تمیزدادن.. بوده است. اما پایان بخشیدن این بحث بدون مساله جبرو اختیار از نظر پیر هرات درست نخواهد بود.

مسالهٔ جبرو اختیار امروزی یا دیروزی نیست . مساله‌ایست که از روزگاری که انسان از قلعهٔ تخیل برقلعه اندیشه وتفکر دست یافت فکرش بدور آن جبرو اختیار رطواف کردن آغاز کردو تابه امروز همواره ذهن مفسرین، متکلمین، فلاسفه، عرفاوحتی ادیبان و شاعران متفکر را بخود معطوف داشته، وبین هفتاد وسه ملت سمایلی دراین قلمرو یابر بنیاد آن مطرح شده ونظریات مختلفی عرضه گردیده است. وهنوز که هنوز است وبشر خاکی دانشش بیشتر از دیروز شده، نتوانسته است گوشه یی از این مساله راز ناک را بشکافد. باری بحث وفحص دراین زمینه در حوصلهٔ این گفتار نیست، اما آنچه را که موجب می آید روشنگر دید پیر هرات نسبت به مسالهٔ مورد بحث می‌شود نباید نادیده گذاشت :

از متفکرین و فلاسفه گذشته ارسطو در این زمینه بررسی شایان توجه یی در کتاب «اخلاق نیکوماکوس» کرده است. (۱) پس از ارسطو «سوفوکل» درام نویس مشهور در نمایشنامه های خود این مسالهٔ را انعکاس داده است. (۲) اما از قدیم ترین منابعی که مسالهٔ مورد نظر درآن مفصلا مورد بحث قرار گرفته نامهٔ حسن بصری به عبدالملك مروان پنجمین خلیفه اموی است: عبدالملك در نامه ای از حسن بصری خواسته بود تا شرح دهد که چگونه معتقد به قدر است؟ و حسن بصری مسالهٔ کفر وایمان را بمیان می آورد .و در اینمورد به تفصیل تمام سخن را ومطلب را بسط وگسترش می دهد که اگر کفر به قضاو قدر خداوند بود، او باید از کافر خرسند باشد،

---

(۱) نگاه کنید به جبرو اختیار محمد تقی جعفری ص ۵

(۲) نگاه کنید به نمایشنامه اثر سوفوکل ترجمه محمد سعیدی.

زیرا خداوند را قضایی نیست که خود بدان راضی شود. (۱)

اما باید متوجه بود که مسالهٔ مورد نظر برای ستمگران آنزمان پشتوانهٔ مستحکمی بوده است برای دستبرد مقاصد جابرانهٔ شان.

لیکن اساس آرأ و عقاید متفکرین اسلامی در سه عقیدهٔ ذیل خلاصه می شود:

۱- جبر، ۲- تفویض ۳- الامر بین الامرین.

بیشتر دانشمندان وشاعران اندیشه مند به امر بین الامرین توجه کرده اند، زیرا آنها راه اعتدال را از دو سوی افراط وتفریط ترجیح داده اند: که ازآن جمله یکی عارف مورد نظر ما یعنی پیر هرات است.

ناصر خسرو شاعر و متکلم و مبلغ معروف این مسأله را چنین پرورانده:

اگر کار بود ست و رفته قلم — چرا خورد باید به بیهوده غم

اگر نایداز تونه نیك و نه بد — روا نیست برتو نه مدح ونه ذم

عقوبت محال است اگربت پرست — بفرمان ایزد پرستد صنم

کتاب و پیمبر چه بایست اگر — نشدحکم کرده نه بیش ونه کم (۲)

و مولوی بلخی این مسأله را چنین توجیه می کند:

سال بیگه گشت وقت کشت نه — جز سیه روبی وفعل زشت نه

گیرم در بیخ درخت تن فتاد — بایدش برکند و در آتش نهاد

همین همین آن راه و بیگاه شد — آفتاب عمر سوی چاه شد

همین مگوفردا که فردا هاگذشت — تابکی نگذرد ایام کشت (۳)

وبدینطریق انسان را در زندگی عملیش مختار می بیند همین بینش را پیر هرات نیز درمورد جبر و اختیار داشته است، بطوریکه هرگاه از عظم، وجلال کبریایی یاد می کند انسان راهمچون خسی در میان بحری می بیند و غیر «او» هیچ مؤثری را نمی پذیرد. (۴)

---

(۱) نگاه کنید به مقاله مستدرك وسمتعی که آقای مهدی محقق در مجله دانشکده ادبیات تهران (سال ۹، ص ۲۵) عرضه کرده.

(۲) دیوان ناصر خسرو قبادیانی بلخی ص ۲۶۲

(۳) مثنوی مولوی چاپ نیکلسون، دفتر دوم، ابیات شمار ۱۲۶۲۵

(۴) نگاه کنید به سوره ۶۴، تغابن، تفسیر کشف الاسرار میبذی

وچون از مسایل زندگی همچون حیا، شرم، ثواب وعقاب، کفروا یمان، نیز درست ونادرست واعمال شایست وناشایست یادمی کنند در این مراحل ازمقام جبروت احترازمی کندوشرط موفقیت رافعالیت ودست به کارشدن می داند: «اگر همه پیغمبران، ولیان، صفیان، عارفان وحقق دوستان، همگی به هم آیند، آن کیست که طاقت آنرا دارد که به حق خداوندقیام کند؟... امر متناهی است اما حق او متنا هی نیست زیرابقا امربه بقاء تکلیف است وتکلیف در دنیاست که سرای تکلیف است، اما بقا حق به بقا ذات است.

و ذ ا ت حق متنا هی نیست پس بقای حق متنا هی نیست. واجب ا مر برخیزد و تغیر کند و لی و ا جب حق تغییر پذ یر نیست ، (۱) و ا ین معنی خود د لیل بر اختیار و حریت آدمی است در محیط زیست وعمل کرد او با توجه به این دقایق و اندیشه های والای پیر هرات، او عارفی است که بیشتر از این باید به تقریرا تش تعمق کرد. خدایش بیامرزاد !.

---

(۱) کشف الاسرار، سوره ۳۳ جزو بیست و هشتم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ل. ن کیسیلوا ترجمه: دکتور اسدالله حبیب

ماخذ مطالعه لغات زبان دری و نظری بر لغتنامه های افغانی

مسایل مربوط به لغات زبان دری چه در افغانستان وچه درخارج ازآن تاهمین اواخر مورد بررسی خاصی قرارنگرفته است. نشریه های قدیمی دربارهٔ این زبان که آنهم به تعداد کم ، اساسا توسط مولفان خارجی تهیه شده است، توصیف خصوصیات صوت شناسی و دستوری را در درجه یك قرار داده به مسایل لغوی کمتر پرداخته است. حالا نکه وضع لغات دری چنان انگیز نده بوده که نخستین بار دانشمند ان را وادا شت تا به خود و یژگی این زبان اعتراف کنند . تلفظ نامانوس و معانی عده یی کلمات که نظر به زبان فارسی غیر معمول مینمود توجه اولین محققان را جلب کرد ، چنانکه نیلوت محقق انگلیسی در سال ۱۹۱۴ مطالبی دراین باره نوشت و کلمات متداول زبان دری چون ((تکلیف)) بمعنای نا راحتی و ((رخصت)) بمعنای تعطیل و غیره را مثال گونه آورد [۱۲۸] .

در آثار قدیم دربارهٔ لغت، نوشته هایی بصورت قطعات جداگانه و نا منظم هست. بر خورد مرسوم شرقشناسان بزبان دری یعنی برخورد ازموقف زبان فارسی ((معیاری)) Standard Persian در مطالعهٔ زبان دری نیز متجلی شده است .

دانشمند ان بجای آنکه به توصیف و معرفی منظم لغات این زبان بپردازند خصوصیات جداگانه لغوی را که در زبان فارسی به نظرشان نرسیده است جمع وثبت کرده اند که «نکاتی در باره لغات ازسلسلهٔ مقالات معروف لویجی بونل ادیب ومستشرق ایتالیایی که چندان دقیق نگارش نیافته وامروزه کهنه محسوب میشود» ازآنجمله می باشد[۱۱۳] ولغتنامه، هشتصدوپنجاه کلمه یی بوگدانوف را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون ضمیمه یی به اثر ارزشمند او ((یاد داشتهایی در بارهٔ فارسی کابلی)) به‌چاپ رسیده تا امروز اهمیت خود را نباخته است، نیز میتوان از آن قبیل بحساب آورد[۱۱۲] .

دراتحاد شوروي مطالعه لغات زبانهای درسالهای ۳۰ آغاز یافت. درآن زمان در حلقه های تعلیمی وتربیتی مسکو، تاشکند ودیگر مراکز شرقشناسی ما سوال تفاوت میان اصطلاحات متداول در افغانستان و ایران وضرورت تدوین کتب درسی مخصوص برای محصلان افغان مطرح شد. درسال ۱۹۳۱ فرهنگ مختصر اصطلاحات مولفهٔ بیا لکوفسکی از چاپ برآمد[۱۴] . فرهنگ مذکور شامل بیساری مصطلحات سیاسی معمول درافغانستان بود (مولف اصطلاحات « کابلی » یا « دری » را بکار نمیبرد بلکه همه‌جا از کلمهٔ (افغانی) « زبان دری افغانستان » را در نظر میدارد) بیا - لکوفسکی درمقدمه تاکید میکند که ((بخش بزرگ اصطلاحات اجتماعی و سیاسی که در ایران معمول است از اصطلاحاتیکه در افغانستان پذیرفته شده است فرق زیادی دارد)) ودر فرهنگ مذکور این فرقها با کلماتیکه نمونه وار آمده است به روشنی واضح میگرددو امکان مقایسه کلمات این وآن زبان به سادگی برای خواننده میسرمی‌شود. فرهنگ بیا لکوفسکی باوصف آنکه هنوز چون نخستین فرهنگ مصطلحات زبان دری ارزش خودرا نگاهداشته است دیگر کهنه پنداشته می‌شود .

درکشور ما نخستین لغتنامه بزرگ زبان دری را، م. گ. اسلانوف دانشمند افغانستان شناسی که زبانهای افغانستان را میداند، تدوین کرده است، کلمه های لغتنامه اسلانوف در افغانستان جمع آوری شده قابل اعتماد بوده در فرهنگ دری به روسی ب. و. میللر جای داده شده‌است[۶۴] . شمار این کلمات به دوهزار میرسدومشتمل است برلغات مختلف اجتماعی و سیاسی، دفتری، جنگی وکلمات معمول در زندگی عادی واز این رو فرهنگ مذکور تاسالهای درازی برای مقاصد درسی وکارهای عملی ارزشمند محسوب می شد . تعداد اندك کلمه ها فرهنگ اسلانوف بعضی خصوصیات ساختمان کلمات زبان دری و خصوصیات پذیرش لغات از زبانهای دیگر رابه این زبان نشان میدهدو بنابران چون ماخذی برای مطالعه لغات زبان موصوف طرف استفاده قرارگرفته است .

معلمان ، مترجمان و متخصصانیکه در افغانستان کار میکردند به شادی فرهنگ میللر را پذیرا شدندو اینکه آن فرهنگ بزودی کمیاب شد گواه این تقاضای زیاد است .

در برابر داخل کردن لغات یک زبان که موجودیت دو لتی مستقلی دارد، در فرهنگ لغات زبانی دیگر که هرچند به‌آن نزدیک است در آن وقت اعتر اضات زیادی شد و مللر در تجدید نظر بر فرهنگش ازالحاق لغات دری صرف‌نظر کردو چاپهای دوم و سوم فرهنگ او بدون این بخش الحاقی صورت گرفت ، اما چون ضرورت چاپ نوشته های تازه در باره لغات دری هرروز شدیدتر احساس می شد در کشور ما تجربهٔ یکجا کردن لغات زبانهای دري وفارسی رابار بار تکرار کردند [۵۶] وباید یاد آور شد که چنان کتب نعنت آمیخته ،همیشه داراي شماری نارسایی هاي فنی بود.

در کتاب لغت خ.گ. کورگلی که دران اصطلاحات زبان دري در میان انبوهی از اصطلاحات فارسی به ترتیب الفبا آمده است وتوسط اشاره در «افغانستان» مشخص می‌شود . کلمات تا حدی به شکل خاصی عرضه شده‌است.

این بود مراحل اساسی مطالعهٔ لغات زبان دري در کشور ما و خارج از آن. در زمان حاضر زبانشناسان تمام جهان برارزش مطالعهٔ زبان دری پافشاری زیادي میکنند. در کشور ما مستشرقین بیش از همه بزبان دری توجه میدارند . در شوروی ایرانشناسان و کسانیکه در زبان تاجکی تحقیق میکنند در استتا جهای علمی و تعمیم های خود هر چه بیشتر مطالبی در بارهٔ زبان دري ولهجه های آن ذکر میکنندوبه پیمانهٔ گسترش مناسبات اقتصادی و فرهنگی با افغانستان ضرورت مطالعه زبان دری برای اهداف عملی آن افزایش می یابد. و اشخاص بیشتري به گردآوري کلمات دری گماشته مي‌شوند که تا کنون مواد فراواني درین زمینه بدست آمده است ،بنابرآن در چنین اوضاعی سوال توصیف عمومی سیستم لغوی زبان دری و مساله تالیف فرهنگ درآن زبان بصورت مبرم مطرح می‌شود.

ده پانزده سال بیش نبودن کتب لغتی که بتواند ماخذقرارگیرد کار مطالعهٔ لغات زبان دری را مشکل ساخته بود وتاهمین اواخر ما چنان کتاب لغتی که در خود افغانستان تالیف شده و لغات محلی دری را شامل باشد در اختیار نداشتیم .

درسال ۱۹۵۷ که «پشتو تولنه» فرهنگ سه‌جلدی دو زبانه «افغان قاموس» راچاپ کردوضع کمی دیگرگونی گرفت[۱۳۳].چنانکه ازنام کتاب برمی آید و چنانکه مقدمهٔ آن نیز گواهی میدهد هدف اساسی از تالیف «افغان قاموس» کمک رساندن به افغانهایی بود که زبان پشتوبی آموزند، از آنرو مولفین آنرا بخش تکمیلی «پښتو قاموس» فرهنگي که پیش ازان چاپ‌شده میپندارند [۱۳۹]. اما «افغان قاموس» باتوضیح کلمه های دری به همان زبان آغاز شده درستون چپ هر صفحه معادل

(c) ketabton.com: The Digital Library

پښتوي کلمه هاي مذکور ذکر یافته است .برای خودمولفان افغانی مهم همان بخش دوم فرهنگ است نه قسمت توضیحی نخسین .مولف »افغان‌قاموس» بابر گزیدن کلمات مهم دری‌برای ترجمه و توضیح آنها به همان‌زبان نخسنین لغتنامه و نخستین فرهنگ توضیحی لغات زبان دری را که در افغانستان جمع آوری شده‌و منعکس کننده شرایط خاص افغانستان میباشد،تدوین نموده است.

این فرهنگ تنها شکل افغانی زبان دری است .دراینجا دربارهٔ طرح عمومی «افغان‌قاموس» به‌تفصیل صحبت‌نخواهیم کرد .چه‌در اساسات‌شکل‌عمومی‌فرهنگ های‌قدیمی‌را باتمام‌خصوصیات آنها انعکاس میدهد ،مثلا تدغیم تمام کلمات مشتق به شکل ستونهای مستقل‌قاموسی(*)صورت نگرفته بلکه تحت یك کلمه «مصدري» آمده‌است .عبارات نیز ازروی کلمه اساسي ترتیب‌نشده بل که به ترتیب الفبائی ذکر گردیده است.لازم است که کمی دربارهٔ خصوصیات (افغان قاموس) وشکل توضیح کلمات در آن بحث کنیم .

مقایسهٔ «افغان‌قاموس» باقاموس های نو زبان دری که در ایران چاپ شده نشان دهنده فرق زیادی هم‌ازنظرلغات‌و هم‌ازنظرمعانی‌آنهامیباشد.بامقابله‌دقیق کلماتیکه درافغان‌قاموس*باحرف‌پ) آغازمی‌شود باهمان کلمات‌ازفرهنگ هاي‌توضیحی‌دری(***[۱۵۷و۱۶۳] چنین‌نتیجه‌بدست‌مي‌آید):

۱-((افغانی قاموس)) پیش ازهمه چنان واژه‌ها یی را انتخاب میکند که از نظر زبان دری متروك شناخته می شودواز آنرو در قاموس های معاصر دری‌درج نمیشود ویابااشاره قدیمی‌و کهنه

(***)در افغان‌قاموس کلمه پرداخت به‌معنای اداکرد ،جلا، توجه کرد، آراست و فارغ شد آمده است.ودر فرهنگ نفیسی درقطار دیگر معانی‌جلا وآرایش وانجام‌و تکمیل ذیل این کلمه ذکر شده و کلمه «پرداختن» به‌معانی‌توجه‌نمودن ،آراستن وفارغ گشتن از علایق‌آمده است‌واما به معنای‌احترام نه(درقاموس)آمده ونه در«فرهنگ نفیسی »وبرای «پالیدن»معنای«صاف کردن را قاموس ذکر نمیکند و در «نفیسی» هم این معنی بعد از جستجو کردن‌آمده است‌و کلمه (پایان) با عین‌معانی در(نفیسی) هم‌ذکر شده است و پیشین هم به همین‌معنی‌در (نفیسی) دیده می شود وبنا برآن نمیتوان درقبول این‌حکم تردید نداشت.(ا.ح.)

ستون قاموسی یعنی کلمه و توضیح آن که در یك ستون کتاب لغت ذکر می شود (ا، ج)

فرهنگ توضیحی یعنی فرهنگی که به یك زبان معنی‌و موارد استعمال کلمات را توسط آوردن مترادف‌ها و جملات وعبارات توضیح میکند به‌انگلیسی(Defining dictionary) نامیده می شود(ا، ح)

مشخص می شود، مثلا زیرحرف ((پ)) کلمهٔ ((پردا خت)) به معنای(توجه)و (احترام)، (پا لید ن) به معنای(تفحص کردن) نه بمعنای پاك کردن وصا فکر دن که معمو لا فر هنگهای د ری ذ کر میکنند، پا یا ن به معنای قد یمی کلمه (ز یر ، قسمت ز یر ین) با (با یان تاجکی قابل مقایسه است) که در فرهنگ دهخدا نشانه قدیمی پیشروی آن گذا شته شده است، (پیشین) و(پیشینه)بمعنای نیم روز(مقایسه می شود با(پیشین)در تاجکی بمعنای نیم روز)وشماری دیگر کلمه ها.

۲) توجه به کلمات آسیای میانه، یعنی کلمات مستعمل د ر ا فغا نستان و تا جکستا ن و یا افغانستان وهند که درایران و د یگر جا ها بکار نمیرود، مثلا کلمات ((پخته)) (که در زبان تاجکی و دری مشتر ک است)ومشتقات آن چون ، پخته کا ر ، پخته کا ری، کلمه پشک در (تاجکی پیشک) که دهخدا آنرا محلی ومخصوص ماور اءالنهر میداند(!)، پسه(در تاجکی هم پسه گفته میشود)ود هخدا ابن کلمه را به نقل ا ز «غیاث اللغات» می آورد وپول فلزی معنی می کند ، پر زه بمعنای بخشی از چیزی (این کلمه ضمن تشریح کلمه دیگری درفرهنگ آمده است به ص ۲۸۶ رجوع شود .)

نامهای بعض اشیا واثاثیه منزل ازآن جمله است، مانند پا کی که برای تراشیدن موی بکا ر میرود (درفرهنگهای فارسی آنرا چون کلمه مربوط منطقه خاصی ثبت میکنند مانند فرهنگ حسن عمید)(*) و پشه خا نه (د ر د ری پشه بند) (**) . بعضی ر سو م و القاب مخصوص واصطلاحات قر ابت و خو یشا و ندی نیز از آن قبیل است، چون پایوازی، پاچه سفید (این کلمه در محا و رهٔ تاجک هانیز و جو ددا ر د ، پدرخیل ، پسر ایورو غیره .

وهمچنان کلمات تازه که از ریشهٔ فعل مثلا باآوردن((ان))ساخته شده است مانند: پر سان بمعنای سوال(در دری این کلمه همیش به شکل قید آمده است).

۳) کلمات دخیل که از نظر ساختمان ومنبع خود مخصوص مناطق شرقی جهان د ری زبان وازآن جمله مخصوص افغا نستان وهند میباشد. بیشتر این کلمات به گواهی شکل فو نتیک شان در اصل پښتو یا انگلیسی بو ده که از طر یق هند و ار د ز بان دری شده و یا از اصل ر و سی میباشد .

---

* ـ در فرهنگ عمید اشاره بیکه د ا ل بر تعلق کلمهٔ ((پا کی)) به منطقه خا صی با شد دیدشد. ـ (.ح .)

** ـ درفرهنگ نفیسی((پشه بند))«وپشه خانه» کنارهم آمده وتتق معنی شده است(۱ .ح.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وضع کلمات دخیل در زبان دری ازوضع همینگونه کلمات درزبان دری کاملاستفاوت است مثلا «پکه» (ازپکهه هندی)) که ازآن «پکه گوش» ساخته اندوهمچنان پتلون (ماخوذ ازپشتو) و یا Pantalloon انگلیسی مقایسه می شود، پترول (انگلیسی) پلیت (از Plate انگلیسی)، پتنوس (ازپدنوس روسی) پاراخوت یاپاراخت یاباراخت (ازپاراخودروسی)، پاندول Pendule فرانسوی) وپیر پوسکه Pirpuska قند رادردهن گذاشته چای تلخ راخوردن (شکل تحریف شده از روسی).

چنانکه دیده می‌شود بخش توضیحی «افغان قاموس» لغات منطقه یی خاص و مخصوصاً لغات آسیای میانه، افغانستان وهند رامنعکس می‌سازد واین مطلب شگفتی آوری نیست، چه در تالیف آن اساساً ازفرهنگ‌ها یی مانند «فرهنگ نظام» (وغیاث اللغات) که درهند چاپ شده استفاده شده است. وزیاده بر ان مولف تعداد کلمات معمول در افغانستان معاصر رانیز در ان گنجانیده است که معرف وضع خاص این کشور میباشدودرآنجمله کلماتی هست که از زبان گفتاروحتی ازمحاوره اوباش گرفته شده است، مثلا ذیل همان حرف «پاچه ورمالیدن» (فرار کردن) «پیرافشانی کردن» یعنی (درپیری حرکات جوانانه کردن) پیرپنبه، پخلوک (پسوند ok که مخصوص زبان کوچه وبازارمیباشد) ونامهای حیوانات وگیاهها که درمیان مردم معمول است، چون «پنج پایک» یا «پیش پا» و «پای گنجشک». بدینصورت «افغان قاموس» میتواندماخذی برای مطالعه لغات زبان دری باشد.

درمطالعه شکل گفتاری زبان دری وپیش ازهمه لهجه کابلی دانشمندان افغانستان طلایه داراند. نخستین اثر درمعرفی علمی لهجه کابلی توسط دکتورعبدالغفور روان فرهادی، دانشمند افغانستان، که درحلقه های افغانستان شناسان وایران شناسان خوب می‌شناسندش تالیف شده است [۱۱۵]. این اثر که شامل مساله علمی ارتباط باهمی لهجه های ایران، افغانستان وتاجکستان بوده توجه محققان زیادی رانسبت به لهجه کابلی در خود مهد آن لهجه برانگیخت ومشوقی برای فراهم آوردن کلمات ومطالعه آنها گردید. جالب آن است که بحثهای دستوری دکتور فرهادی و مخصوصاً بخش ترکیب کلمات آنقدر لغت رادربرداشت که می توانست زیر بنایی برای تالیف فرهنگ کابلی باشد.

درسال ۱۹۶۱ در افغانستان فرهنگی بنام «لغات عامیانه فارسی افغانستان» چاپ شد. عبدالله افغانی نویس ـ مولف آن که ازصف ادبای متقدم است ودر کابل شهرتی دارد، چند سالی بعداز

«افغان قاموس» در پی تالیف فرهنگ زبان گفتار ویاچنا نکه از نام کتاب برمی آید درپی تالیف فرهنگ زبان عامیانه برآمد .این اثرچون نخستین وتا کنون یگانه فرهنگ لغات کابلی ،شا یستهٔ بررسی مفصلتری میباشد .

در تقاریظ متعدد که توسط دانشمندان بزرگ افغانستان نو شته شد ه وضمیمه فرهنگ به چا پ رسیده است به‌حق در باره اهمیت این فرهنگ که کلمه های زبان گفتا ر که قبل برآن جمع وثبت نشده ودردسترس دانشمندان قرارنگرفته درآن نخستین بار فراهم آمده و بچاپ رسید ه است ،صحبت می‌شود .باتاسف نه‌در تقریظها ونه درمقدمه فرهنگ، در هیچ جا بی نمی یا بیم که مولف ازعبارت «لغات عامیانه » چه‌چیزی رادرنظر داردوعجیب آنست که از نو یسند گان تقر یظها هیچکدام به‌این نکته نپرداخته است ،مثلا استاد خلیل الله‌خلیلی لغات‌فر هنگ را کلمه وعبا رت زبان‌عوام میداندودا وی می‌نویسد که: دراینجا لغات وتعبیرات لهجه ملی د ری افغا نستان جمع شده‌است وبالاخرملك الشعراء بیتاب درتقریظ خود فرهنگ مذکور رافرهنگ تکلمی و عامیانه‌مینامد.

لغاتیکه در این فرهنگ جمع‌آوری‌شده یکدست نیست (ازلغات‌بسیا ر معمو ل گرفته تا لغا تیکه میان گرو ههای‌محدودی‌ازمردم‌استعمال می‌شود)واین‌مطلب گو اهی مید هد که مولف اشکا ل مختلف زبان گفتاروپیوستگی های با همی آنرا در سیستم‌زبان‌د ری‌تاحدلازم دقیق‌در ك‌نکرده است.

برای‌تشخیص بهتر کلمات «لغات‌عامیانه » خوب‌است‌آنرابا«افغان‌قاموس» که درگذشته نظری تحلیلی بر آ ن ا ند ا ختیم مقا یسه کنیم . چنا نکه معلو م مـی شو د «لغات عـا میا نـه » تنـها با کلمه ها وعبارت عامیانه‌محدو د نمی گردد وطو ریکه از تعمق د رآن برمی آید لغـات ادبـی بسیار معمـو ل نیـز در آن راه یا فتـه است ـ لغـا تیکه د ر «قا مـوس» نیز دیده می‌شود مثلا کلمه های کاملا کتابی ،اصطلاحات رزمی،اجتماعی وسیاسی چون جد ید خیال ،پته طلب،پریست ،پیش جنگ،پشك،جبه خانه وغیره!

چنان مینماید که‌مولف ازمنابع کتبی چون‌فرهنگهای قدیمی نوع هندي وآسیای میانه بهره برده است وگو اه این گفته همانا تعداد زیاد کلمات ومصطلحات دفتری وتاریخی و جنگی کهنه و القاب وعناوین اهل‌دربار است که‌در فرهنگ مذکور دیده میشود،چون شا غلی ـ مهتمم‌ا مور دربار،عرض‌بیگی ـ کسیکه سوال وحاجات مردم رابه عرض پادشاه می‌رساند،رکاب باشی ـ رئیس یکد ستهٔ محا فظ مخصو ص شاه ،فو ج‌دار،علاقه داره‌قلابیگی قلعه‌ـ دار،رسالهٔ‌ـ یک تولی سوا ر

نظام ،سر سراوس_سر کشك پادشاه درقدیم وغیره در فرهنگهای«لغا ت عا میانه»و« افغان قاموس» موارد زیاد تطابق کلمات هست منتهی همه کلمات مشترك (مراد کلماتست که‌در زبان‌اد بی نگارشی نیز بکار میرود) در «لغات عامیانه»باشکل صوتی گفتاری‌آنها می آید (۱) که تلفظ‌دیگر وشکل نوشتهٔ دیگر آنها سبب‌شده است تا کلمه های‌مذکور درچنین فرهنگی وا رد شو ند. در «لغات عامیانه» تمام کلمات بارسم الخط عربی‌وبدون الفبای فونتیك ثبت‌شده، است، اما نشانداد ن حرکت حروف وتذکرات کمکی مولف ریافت تلفظ کابلی را آسان می‌سازد . خصوصیات زبا ن گفتار کابلی به تمامی درفرهنگ تجسم یافته است(۲) که‌در رسم الخط آن پیوسته این‌مشخصات مشاهده می شود .

۱) تغییر صوت«ب»به«و»وتغییر صوت« â -آ» که همراه آن می آیدبه« a -ا»مانندا‌و- aw (ادبي آن «آب»،افتو- aftaw (ادبی آن«آفتاب»او رو - awraw (ادبی آن(آب‌رو»وغیره

۲) حذف کامل صوت (h) درتمام مواضع صوتی که‌گاهی تغییر واول مجاور را نیز همراه دارد، مانند: کوتا (ادبی آن «کوتاه» ارکاوه (ادبی آن «هرکاره)، قار (ادبی‌آ ن«قهر»)فا تیا (ادبی آن «فا تحه») پیره (ادبی آن «پهر ه») .

۳) تبدیل «ر» به «ل» درشماری کلمات چون بلگ(ادبی -برگ) .

۴) حذف «ر»در کلماتی مانند «کد» (ادبی — کرد) .

---

۱ - ازاینرو یك د راین دو فرهنگ به ترتیب الفبا درجاهای مختلف می آ ید «البته د حصه کلماتیکه باعین حرف‌آغاز می‌شود) مثلا کلمه«یا» ذره‌قاموس» اول آمده است و کلمه«پای درلغات عامیانه » بعد از کلمهٔ « پانگ» درج شده است .

۲ - ما اصلا در اینجا شکل نوشتا ر زبان عامیانه کابلی را می‌یابیم.در افغا نستا ن بطور استثنا یی وبه‌حق می‌توان ازوجود شکل نگارشی زبان عامیانه سخن گفت زیرا به‌آن‌ز بان کتاب نوشته شدهٔ است،نما یشنامه هست،مقاله هایی‌در روز نامه ها،جر اید،مجله هاچاپ می‌شودوباچا پ لغات عامیانه دیگر می‌توان گفت که شکل نوشتار زبان عامیانه کابلی تاحدی‌قانو نمندشده‌است.

۵) موارد مختلف تبدیل تبدیل آ â به a مانند : بیگه (بیگاه) زچه (ادبی آن زاچه) *.

۶) حذف «عین» در کلماتیکه ریشه عربی دارند چون ماملہ (ادبی ـ معاملہ)، قلا (ادبی ـ قلعه).

۷) انواع مختلف کوتاه سازی کلمه ها که مخصوص زبان گفتار عامیانه کابل است، چون ایقه (ادبی ـ اینقدر) .

«لغات عامیانه» در مورد توضیح کلمات نیز دارای خصوصیاتیست . کلماتیکه هم در زبان گفتار هست وهم در زبان ادبی تنها با آوردن معنا بیکه در زبان گفتار ویادر کدام لهجه معمول است توضیح می شود. معنای ادبی چنین کلمات درقوس درج می شود ویا اصلا از آن صرف نظر می گردد ،مثلا برای کلمه «پار» این دو معنی آمده است :

۱ ـ آنطرف، چون «پار دریا» و ۲ ـ ناپدید وپنهان شدن، چون: «پار شدن» و معنای مستعمل ادبی آن یعنی «پارسال» در قوس درج شده است و پهلوی کلمه «پاکیزه ماتنها معنای محاوره یی آنرا می یابیم: (نظیف وپاك) اما معنای ادبی آن ذکر نشده است [۱۶۲ ـ ۷۶ ـ ۶۸] . **

باید یاد آور شد که کلمات مشترك میان زبان ادبی و عامیانه در «فرهنگ لغات عامیانه» اندك است و بخش عمدهٔ کتاب رالغاتی تشکیل میدهد که مخصوص زبان گفتار کابلی بوده، در زبان ادبی یا هرگز بکار نمی رود و یا کم استعمال می‌شود. از بن نظر « لغات عامیانه » میتواند اصلا فرهنگ لهجه و زبان گفتار مردم بشمار آید.

در این مورد باید متذکر شد که لغزش درانتخاب نام فرهنگ وتلاشی که درمورد فراختر کردن مفهوم زبان گفتار کابلی تاحد زبان عمومی ملی در تقاریظ دیده میشود واضحاً منعکس کنندهٔ نظر شماری از دانشمند ان افغانستان [۱۱۵ ـ ۶] و بیانگر اهمیت خاص کابل و برتری لسانی وفرهنگی آن است .

« لغات عامیانه » تعدادی کلمات وعبارات نادرازلهجه های دیگرنیز دارد . اینگونه عبارات و کلمات همه باتذکر محلی که درآن رواج دارد مشخص شده است. تعدادآنها هرچند آنقدر زیاد نیست ،اماتقریباً ازتمام مناطق مهمی که لهجه های زبان دری در آن رایج است فراهم آورده شده

(*) زچه چنانکه زاچه هم تلفظ ادبیست وهم عامیانه .(ا.ح.)

** ـ مولف فرهنگ «لغات عامیانه» پهلوی «پاکیزه» *در قوس معنای ادبی آنرا (نظیف وپاك) ذکر میکند وبعد معنای عامیانه آنرا «مقدار کافی» می نویسد (مترجم) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

است ، مانند : بدخشان ،پنجشیر ،چخانسور ، کاپیسا ، گردیز ،لغمان ، هزاره وهرات . لغاتیکه از لهجه های دیگر گرفته شده با نظر داشت آنکه تقریباً هیچ معلوماتی دربارهٔ لهجه شناسی تاجکی وافغانی دردست نیست برای شناختن آن لهجه می تواند کمك کند . کلمه های مذکور یا از نوع اسمای اثاثیهٔ منزل میباشد : مانند« غلتك »پنجشیر و یا اصطلاحاتیکه برای تشخیص قرابت بکار می رود ، چون «بی بی» هرات، یا نامهای پدیده های طبیعی چون «چرخین »(۱)(توفان برف) هزاره، و یا تعداد زیاد اسمای محلی پرندگان ، گیاهها وحیوانات است.

در « لغات عامیانه » کلمات زیادی به پیشه های شهری که در کابل رواج فوق العاده زیادی دارد مربوط میباشد . مولف فرهنگ ضروري پنداشته است تا در مقدمه نیز مخصوصاً متذکر شود که وی علاوه بر کلمات محاورهٔ عادی کلمات متداول میان پیشه وران رانیز در « لغات عامیانه » وارد کرده است . در بارهٔ اندازهٔ نسبتی این کلمات همینقدر می توان گفت که اصطلاحات تمام حرفه هایکه در یك شهر شرقی مروج میباشد درمیان آنها یافته می شود ، مانند اصطلاحات نجاری ، بنایی ، کلالی واصطلاحات انواع مختلف بافندگی ازشالبافان گرفته تا اصطلاحات مخصوص جولایان وکلمات مخصوص خیاطی ، پیزار دوزی، حلبی سازی ، نانوایی ، کلچه پزی ،قصابی و غیره .

وهمچنان اصطلاحات ورزشي و شکار نیز درمیان سیستم اصطلاحات پیشه ها و پیشه وران وارد شده است که بخش زیاد آنرا اصطلاحات بودنه بازی تشکیل میدهد .مسابقه های خواندن بود نه چون جنگ این پرنده که ازسرگرمیهای مورد پسند افغانها میباشد دارای سیستم منظم اصطلاحات است. ازانواع بودنهٔ خواننده و جنگی گرفته تاخصوصیات آواز اشکال شکار و نگهداریش وعاداتش ، تمام این کلمه های مختلف تاجزئیات، باتبصره وتوضیح مفصل ،داخل فرهنگ شده است.آوازهای پرندهٔ مذکور درحالات مختلف در «لغات عامیانه » آمده است ،مثلاً : «گان» صدای بودنه که از خطرفرار کرده است و«غچ » صدای بودنه که بدام افتاده است .

درفرهنگ مذکور لغات زبان او باش ،قمار بازان ،یله گردان ،پهلوانان کوچه یی ، و مردمان مختلف بازاری به پیمانهٔ زیادی آمده است .

در پهلوی زبان او باش تعداد زیادی کلمات بازاری وفحش وغیرمجاز نیز هست که مولف گویا برای بهترنشان دادن آب ورنگ وتندی وتیزی زبان گفتار مردم ازحدجایز پافراترنهاده تا آنجا

---

(۱) توفان شدید برف رادر هزارگی « چپقو » گویند . نه « چرخین (مدیر مسؤل)

که یکی از تقریظ نویسان را نیز متهیج ساخته است [۱۶۲ «جیم»]

در «فرهنگ لغات عامیانه» کلمه هاییکه معرف زبان کودکان است فوق‌العاده جالب توجه میباشد. مولف براستی اعتنای زیادی به‌اطفال کرده وهمراه با کلماتیکه کودکان بکار میبرند شماری کلمات‌نوازشی را که‌بزرگان برای‌خوردان‌استعمال میکنند(مانندبره گك)وهمچنان نامهای بازیها و بازیچه‌های‌اطفال را تاحد امکان درکتاب خودفراهم آورده‌است. بسنده خواهد بود اگر یادآور شویم که‌در «لغات‌عامیانه» بیش‌ازده‌نام سار کاغذی می‌یابیم (!) شمار کلماتیکه زبان‌شکسته‌و ریختهٔ کودکان را می‌رساندمانندغن‌وغن ghanoghun و کلماتیکه‌اطفال بکارمیبرندچون «قخ» و (تیqekh) tai پنهان‌شده‌نگاه کردن ـ درفرهنگ‌مذکوربه‌نظرمیخورد. بخش قابل ملاحظه لغات کودکان جز و گفتار عمومی‌نیز می‌باشد که سهم‌فعال این کلمات در عملیه ایجاد کلمات جدیدگواه آن است چون: «وا وا» بزبان اطفال چیزخوب که‌از آن (واوایی‌ـ لباس نو) ساخته شده است «کوکو» ـ بزبان اطفال پرنده که ازان (کوکوگك کلمه‌ـ نوازش برای پرنده) ساخته شده است و «لولو» بزبان‌اطفال خواب معنی میدهد که از آن لولو کردن بوجودآمده است و مانند آنها. *

از جهةموضوع ((لغات‌عامیانه)) فرهنگی‌است‌فوق‌العاده‌غنی، سحقق، در آن کلمات‌اساسی کشاورزی را می یابد (چون انواع کارهای موسمی در مزارع، افزاربرزیگری، انواع نباتات زراعتی با شکل تلفظ محلی آنها که‌قبلا در هیچ جایی ثبت نشده است) و درباره شکل‌زراعت، زندگی و رسوم‌و رواجهای مردم تصوری حاصل میکند که گاهی توضیحات مولف نیزدر زمینه کمك بیشتر مینماید، مثلا اصطلاح(شارگشت) گردش‌در تمام شهر با موکب عروس که عازم خانهٔ داماد میباشد(و شیرینی خوری)وغیره از فرهنگ(لغات‌عامیانه) می‌توان در باره طبابت‌یونانی چنانکه در افغانستان رایج است معلومات بدست آورد.

اصطلاحات زیاد جغرافیایی که فرهنگ شامل‌آن است چون: نامهای مناطق‌بود وباش مردم با محل وقوع آنها وجاهای دیدنی وناحیه‌های معروف کابل‌و معابد و زیارتگاههای مشهور معلومات مفیدی بدست میدهد.

---

*ـ قابل یاد آوریست که علی الرغم تصور مولف این کلمه‌ها همه مخصوص‌محاورهٔ اطفال بوده وجزء گفتار عمومی نمیباشد (مترجم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

باز میگرد یم به سا ختمان فرهنگ‌ونتذ کر می شویم که«لغات عا میانه» فرهنگیست توضیحی که‌درآن کلما ت‌گفتار عامیانه‌و لهجه‌به‌ز بان ادبی تو ضیح می شود (ستون قا موسی) معمو لا چنین تشکیل می شو د که: درآ غا زکلمهٔ ا صلی می آ ید (که بعضی اوقات با ا شاره ها یی در بارهٔ نظم فونتیك آنها همراه است) و پس‌در قوسین شکل ادبی کلمه‌و یا معادل ادبی آن آورده می‌شود وبعدتوضیح مفصل باذ کرحتمی‌آنکه درگفتار عا میانه بکدام معنای ا ستعاری بکار می رود داد ه می شودو در انجام جمله ها یبکه این کلمه‌را در بردار د نقل می شود .

با ید یا د آور شد که تلفظ ادبی کلمه همیشه پیا پی آن نمی آید .درصو رتیکه شکل فو نتیك کلمه کا ملا د یگرگون شده باشدودر اثرتغیر شدید تلفظ وحتی‌املای آن عوض شده با شد.مولف برای‌فهم‌آسانترآن تلفظادبی رامی‌آوردمثلا برای کلمه(سا ن) که اصل‌عربی میباشد معادل ادبی‌آن آور ده نشده است اما هرگا ه د ر پهلوی کلمهٔ (سر حد) که بمعنای منطقه اقلیم سردسیباشد تلفظ ادبی آن آورده نشود با سر حد Sar/had به معنای مر ز التباس می شو د ، د ر حا لیکه کلمه مذ کور با(سر دحد) اد بی مر بوط است.

در فر هنگ(لغا ت عا میانه) همه جا تلفظ کلمات با اعرا ب تشخیص‌و به‌اصطلا ح واول های مجهول با خط زیر حرف(ٍ) نشا نی شده است و د رصور تیکه کلمه یی‌با املای و احد دو تلفظ مختلف ودو معنای مختلف‌داشته‌باشد،بر ای‌دوری‌ازغلطی‌تلفظ آن‌نشان‌داد،می‌شودمثلا بگی bagi (با فتح حرف اول) وسیله حمل‌و نقل وبگی begi (با کسر حرف اول صیغه‌امر ازفعل«گرفتن») و همچنان در مورد کلمه های شیر(با یای مجهو ل) حیوا ن که به یای معر و ف ما یع نو شیدنی میبا شدگاهی از بو دن یا نبودن اضافت سخن میرود مثلا کلمه(سرخط) بدون اضا فت، خطی که شا گر د ازروی آن خوش‌نو یسی را تمر ین میکند و بااضافت مرز وسر حد معنی میدهد.

تقر یظ نو یسان(لغات عا میانه)را فرهنگی ندا نند که بادر نظر دا شتن جدید ترین رو شهای علمی‌تا لیف شده است(بیتا ب) ،درواقع مولف‌از بعضی را‌ه‌و رسم قا مو س نویسی معاصر استفاده کرده است که‌این کتا ب لغت را از(افغان قاموس)ممتا زمی ساز د. یکی‌از جهات قوی فرهنگ مذکو ر ا شاره ها یست که برای مشخص کر د ن کلما تیکه از لهجه هاگر فته شده، لغات زبان او با ش، ز بان اطفال و کلما ت‌قد یمی بکا ر رفته است و البته قا بل یاد آوریست که‌هر دو نوع چه کلمه های وا قعا قد یمی‌و متر وك و چه کلمه ها یی که بتا زگی ا ز کا ر برد افتا د ه است

(c) ketabton.com: The Digital Library

در فرهنگ ((لغات عا میا نه)) با تلفظ ((قدیم)) مشخص شده است .

مولف علاوه بر اشاره هائیکه ذکر کردیم در بارهٔ خصوصیت استعمال کلمه ها نیز تذکراتی داده است، مثلا خصو صیات کلماتیکه زنان بکار می برند مانند صدا ها،مثل ها،دشنامها،دعا ها بددعا ها،طور مثال زیر عبارت((سیاهی و سفیدی)) میخوانیم: در محاورهٔ ز نان«جادو»معنی میدهد، تذ کر مشابه به آن در مورد عبارت «گوش شیطان کر!» که حین تـو صیف از حادثه یی،چیزی و ترس از زایل شدن آن خوبی گفته می شود،نیز بنظر میخورد. از روی ((لغات عامیانه)) می توان در بارهٔ خصو صیات زبان زنان در افغانستان به نتایجی رسید.اکثر کلما ت از نظر سبك عادي در گفتار ز نان کیفیت خاصی می یا بد مثلا کلمه فیسوك Fiçôk که در محاورهٔ زنان ـ مغرور و از خود راضی معنی میدهد .

داخل کردن چنان‌نمو نه های اشتقاقی کلمات که از آن می توان کلمه های‌فرا و ان‌دیگری سا خت و از آنجمله کلمه های اشتقاقی و ندی که معنای اصطلا حی خاصی را می رساند مانند: اسم با پسوندیای مصدری و یا عبارات اضافت نسبتی که بایای نسبت می آید .

چون: پپاقی از کلمه پپاخ- کلاه پوست یعنی کسیکه پپاخ می پوشد قدمی به جلو حساب می شود.عبارتهای اسمی چون «سرو جان »و سروبر»در ستون قاموسی جـداگنجانیده‌می شود. و آن حقیقت تأیید میگردد که این واحد های لغوي، دیگر در شمار کلما ت می آیند.

جادادن‌بعضی وند های‌اشتقاقی که‌مخصوص‌محاورهٔ کابل است‌چون کلمات‌مستقل در ستو نهای قاموس جدا از نظر ما کاملا درست‌وخاصه‌آنکه‌این کلمات‌با تو ضیحات‌لازم گر امری‌نیز همراه‌است.

همچنان مولف در ساختمان ستون قاموسی نیز تازگی آورده است واز شکل مروج‌د را کثر فرهنگ های توضیحی واز جمله »افغان‌قاموس» کنار رفته است ،به آن معنی که‌وند های‌اشتقاقی را داخل فرهنگ نموده و کلمه های مرکب را در حیطهٔ کلمه اصلی جای داده است .

در((لغات عـامیانه)) کلمات مشتق‌قاعدةً به ترتیب الفبایی عمومی می آیـد مثلا کلمه ((پکه گوش)) در فرهنگ مذکور ستون قاموسی مستقلی دارد،در حا لیکه در (افغان قاموس)) در حیطهٔ کلمهٔ ((پکه)) آمده است.

عبارت‌هایی که‌در فرهنگ«لغات عامیانه» آمده باوفرت‌خود اعجاب‌انگیز است .مولف‌باتلاش نمایاندن غنای زبان گفتار تنها ضرب‌المثل هاومصطلحات‌نه بلکه انواع عبارتهای مروج‌در زندگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزمره و کلمه ها و عبارت های نداوتعجب وتحسین،درآمد افسانه و غیره را داخل فرهنگ ساخته است.مثلا برای تنها کلمهٔ «بلا» که در کابلی ما نند بلا در تاجکی معانی متنوع دارد در ((لغات عامیانه)) شانزده مرکب فعلی و شش مرکب اسمی واضافی و چار عبارت اصطلاحی آمده است.برای مقایسه متذکر می شویم که در فرهنگ محاورهٔ فارسی ایران که جمال زاده تألیفش کرده (۱۴۱) برای کلمهٔ ((بلا)) هیچیك عبارتی نیامده و در فرهنگ توضیحی پنج جلدی معروف علی اکبر نفیسی (فرنود سار) تنها یك عبارت ((بلای سیاه)) آمده است .

ترتیب ثبت عبارتها که در((لغات عامیانه)) دیده می شود از روی عنعنه ایست که در بسیاری فرهنگ های چاپ افغانستان و ایران نیز بمشاهده میرسد و آن اینکه تمام عبارات بصورت میکانیکی به کلمه های مرکبی تقسیم می شود که با کلمهٔ اساسی آغاز می یابد (مثلا برای کلمهٔ ((بلا)) (بلا کردن یا بلای بد)و کلمه های مرکبی که در آن پیش از کلمهٔ اساسی کلمهٔ دیگری واکثر ادات می آید مانند: به بلادچار شدن وغیره زیر کلمه اساسی و در یك ستون قاموسی با آن می آید. (در چنین موارد مرکبات فعلی پیش از مرکبات اسمی جای داده می شود)،اما کلمات مرکب نوع اول پایینتر ترتیب الفبای عمومی ذکر می شود که در نتیجه از کلمهٔ اساسی خود جدا میماند و بین کلمات ریشه دیگر جای گزین می شود. و عبارت های مختلف که برای تهنیت وتعارف و سپاسگزاری بکار می رود،مانند:« خیر باشد!»،(خانه آباد !) عبارتهای آزاد،مانند : «بروتیر شو!» در ستونهای قاموسی جدا گنجانید می شود .

خصوصیت زبان گفتار مردم در فرهنگ مذکور باتمام احساس تجلی کرده است. کافیست صرف چند مثالی آورده شود،«جاله جاله ریختاندن»و «مشت باداز جنگ»« کاسه خالی» تمام این عبارت ها خواننده را به وسعت فوق العادهٔ کلمات از لحاظ معنی در لهجه و زبان گفتار معترف می سازد.

باوصف عیب ونقصی که فرهنگ « لغات عامیانه »دارد ازآنرو ارزشمند است که نخستین بار کلمات زیاد زبانی را که مطالعه اش تازه آغاز شده در حیطه مطالعهٔ علمی می کشاند.این فرهنگ از نظر عرض کلمات و اصول فرهنگ نویسی از عنعنه فرهنگ های قدیمی بجلو گذاشته ومرحله مهمی در فرهنگ نویسی افغانی شمرده می شود. نخستین فرهنگ گزارش دری نیز در افغانستان تالیف یافته است . روابط گستردهٔ بین المللی افغانستان وهمکاری مداوم اقتصادی و کلتوریش با عده یی کشورها ونیازمندی علمی مردم مملکت در کارو معاشرت باتعداد زیاد متخصصان خارجی از زمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

درازی ضرورت تالیف فرهنگ گزارش از زبان دری وبه زبان دری راسبرم ساخته است. (۱) واین مطلب که داشتن فرهنگ های فارسی ودری که خواه درایران چاپ شده باشد وخواه در کشوری دیگر درشرایط افغانستان بدردخور نمی باشد نیزان نیازمندی را بیشتر بر جسته کرده است. چندسالی قبل به کمک امر یکایی ها «فرهنگ مختصر انگلیسی ـ دری» [۱۲۹] در کابل چاپ شد. این فرهنگ فوق العاده مختصر و یادقیقتر این لغتنامه ، عمیقا جنبهٔ علمی دارد .

مولفان بمنظور آنکه فرهنگ خودرا برای کسان زیادی که انگلیسی میدانند قابل استفاده بسازند ورسم الخط اصلی زبان دری را گذاشته کلمه ها را باحروف لاتین نوشته اند و در الفبای لاتین درازی و اول هاجز درمواردی نادرنشان داده نشده است که خود از ارزش عملی ومفیدبودن لغتنامه می کاهد.

د رتر کیب ها و عبار تها حدود کلمه نا د رست تعین نه شد ه است (bahar surat بجای ba har surat یا badaz an بجای bad az ân) ، عین کلمات به چندین شکل صوتی می آید ،مثلادر صفحه ۴ میخوانیم pere—shain و د ر صفحه ۱۸ pere—sha ni ودر صفحه ۳۳ preshani .و خصو صیات خود فهرست لغات انگلیسی نشان میدهد که مو لفان کدام روش مقرره یی نداشته اند. معانی مختلف کلمات انگلیسی ومعانی مجازی آنها چنانکه معمول است د ر هلالین می آ ید ، مثلا :

dear (expensive)=gimat, dear (loved =aziz

و کلمه ها عبار تهای انگلیسی یا به دری ترجمه می شود یا مطابق آنها در انگلیسی جستجو می شود. قسمت ترجمه به سبب آنکه کلمات دری معا صرافغانستان ر امنعکس می سازد ،ز یادجالب تو جه است.

اینک مثالهای ازترجمه کلمه های انگلیسی به دری:

bench = darazchawki
boss = sarkarda
bookcase = almari-e ketab
industrious = kari
Craftsman=khalifa
adult = kalansal
hobby = kar - e Zauqi
to earn (money)-kamai kardan

---

(۱) شماری قدمهای عملی در این سمت سفارت اتحاد شوروی در کابل بر داشته است. چاپ رسالهٔ مختصر مکالمهٔ دری، چاپ لست هایی از کلمه ها واصطلاحات ضروری ،برگزاری جلسه های مترجمین بحث و تحلیل طر ق ترجمه از ز با ن دری و به زبان دری قسمتی از این فعالیتها میباشد.

« در فرهنگ مختصر انگلیسی دری» معنای گرامری کلمه های انگلیسی دقیق نیست ،مثلا کلمه ها ی minor و minority هـر د و خو ر د سا ل تر جمه شد ه ا ست که د و می خو رد سا لی می بایست ترجمه‌می شد. گاه ترجمه اکثر از ذکر کلمه های معمول بدون دلیل احترا ز شد ه است ، چنـا نـچه theatre انگلیسی صحنهٔ تمثیل ترجمه شده در حالیکه تیاتر خودبیشتر معمو ل است و taxi انگلیسی،موتر کرایی ترجمه شده حال آنکه مردم بیشتر تکسی می گو یند ودر سوا ر دی ترجمه بسیار ابتدائیست‌مانند :خو ابیدن‌بد = night mare و یا زن که پهلو ان است = heroin فـر هنـگ س . ز کـر یا چو ن کتا ب لغت بسیا ر عملی و بسیا ر ابتد ایی درحلقه ها ی وسیع ایرانشناسان وافغانستان شناسان نا شناخته ما نده است وبا و صف آن چا پ فرهنگ مذ کور مرحلهٔ تازه یی در مطالعهٔ لغات زبان دری شمرده می شود .

علا وه برفرهنگ ها از تحقیقات عبدالحی حـبیبی محقق وادیب معروف افغانستان، در با ر هٔ زبا ن هرات قرون وسطی چون منبع ارزشمندی برای مطالعهٔ ز بان دری استفاده شده می تواند.

متن کامل انتقاد ی‌طبقات الصوفیه ـاثر تصوفی معرو ف که‌دانشمندمذ کور چاپ کرده‌است‌نه تنها با توضیحات مفید همراه است‌بلکه لغت‌نامهٔ‌مفصل‌و تبصر های‌دستوری‌نیز باخوددارد[۱۴۲] بعض کا ر های عملی مولفان اتحاد شوروی وخارجی در بارهٔ‌ز بانهای‌تاجکی‌و فا رسی ولهجه‌های آنها برای لغت شناسی‌ز بان د ری‌بصورت‌غیر مستقیم‌حایزاهمیت‌است .در آثار مذ کور اکثر مواد لغوی مهمی به صورت چند شکل نگارش کلمه‌ویا لست کلمات‌جاداده‌شده‌است[۷۹،۸۴،۱۶۵]. آثاریکه مخصوصاً در لغت شناسی فارسی وتاجیکی نوشته شده‌است آنقدر ز یادنیست. یکی ازآن جمله کارجالب ا . ز . روز نفیلد در بارهٔ‌روابط زبان فارسی‌وتاجکیست که‌نخستین مطالعهٔ‌مقا یسی لغات‌زبان تاجکی با کلمه ها ی زبان فارسی معاصر است [۵۸].در این کار مختصر و گزا رش گونه سوالهای اساسی مطالعهٔ مقایسی دو زبان مذکور طرح شده است . الف: فرق هستهٔ‌اساسی کلمه های تاجیکی وفارسی در حالیکه بسیار باهم شبیه اند.ب: کا ر برد کلمات کهنه‌در‌زبان تا جکی (نظر به‌ز بان‌فارسی) که‌بیشتر پلهٔ‌میر اث دری کلاسیك در آن می چربد. ج)قانونمندی شد ت اختلا ف کلمه ها ی هر دو زبان در آینده بر اساس اختلاف‌منابع اخذ کلمه های بیگانه. پیشرفتهای جدیدیکه بعداز برقراری حکومت‌شوروی در تاجکستان نصیب زبان تاجکی‌شده‌است. کما بیش همز مان باچاپ اثر روز نفلید در آثار جامعهٔ زبانشنا سان پاریس‌مقالهٔ بزرگ‌ژ یابر لا زا ر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران شناس فرانسوی تحت عنوان ((خصوصیات زبان تاجکی)) که براساس مقایسه استوار بود ـ چاپ شد . [۱۲۴]

ژیلبر لازار گویا با این مقالهٔ خود زبان تاجکی را برای دانشمندان غرب نخستین بار معرفی کرد ودرواقع نخستین کسی بود که علمای غرب را با پیشرفتهای محققان شوروی در زمینهٔ مطالعهٔ زبان تاجکی آشنا ساخت . سزاوار یاد آوریست که لازار پیش از همه در غرب به مقایسهٔ زبان تاجکی وفارسی واین هر دو با زبان دری تلاش و رزیده است .

ژ .لازار در مقالهٔ خود خصوصیات گرامری و لغوی زبان تاجکی را (به اساس تحقیقات دانشمندان شوروی) شرح نموده وآنها را نه تنها بازبان فارسی که با خصوصیات زبان دری تا آنجا ئیکه برایش معلوم است مقایسه میکند ودر عین حال بصورت کل در سراسر دی نتیجه گیری و تعمیم های مهمی که هر چند مقدماتیست، انجام میدهد .

از کتاب مقاله هایی در لغتشناسی زبان دری

لوحهٔ دل

سر لوحهٔ غمخانهٔ دل چهره زرد است
سیمای بغم خفته نما یشگر درد است

این قلب که آتشکدهٔ عشق بتی بود
در سینهٔ من مرده چو خاکستر سرد است

حبیب الرحمن هاله

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند میر اهان الدین

تفکر، یاد آوری وتخیل

قسمت دوم

اما بخاطر آوردن تنها مربوط باین نیست که خاطرات یا تجارب در ذهن یا حافظه نگهد اشته شده بلکه برشته ها یا زنجیر های ارتباطی هم متکی است. یك چیز چیز د یگر را بخا طر می آورد وهرگاه عملیه یاد آوری را ادامه دهیم بشگفت خواهیم شد که چه تجارب گذشته وسا بقه راه خود را بساحه شعورپیدا کرده وبیاد می آیند .تخنیك یاروش تحلیل رو حی برتد اعی یا ار تبا ط تجارب وحادثات بنا یافته است.مو قعیکه بیمار به تحلیل روحی معروض می گردد وتشو یق میشود که بگذارد افکار بدون انتقاد بخاطره خطور کند وهر خاطره بتعقیب یك خاطره دیگر باساس تداعی یا ارتباط باهمی که بوسیله آن هردوخاطره در ذ هن بهم بسته شده اند ـ بذهن میاید. معنی تد اعی البته همین است که یك خاطره دیگر را که بان ار تباط یاالحاقی دارد بذهن دعوت میکند و تداعی باساس قوانین صورت میگیرد وآن قوانین عبارت انداز قرابت یامجاورت ومماثلت یا مشابهت. قا نون قرابت یامجاورت این معنی راسی دهد که هرگاه دوحادثه یاد وتجربه تقر یباًمقارن همد یگر ویا در یکجا واقع شده باشد یکی بخاطر آمد ـ آن د یگر رابذ هن دعوت و حاضر میسا زد . هرگا ه رفقا با همدیگر شامگا هانی یکجا میشوند تمام شام را بیادآور دن خاطره های یك میله را که با همدیگردر پغما ن بآن شرکت کرده بودند بصرف میرسانند. برای شان بسیار آسان است که وقایع و سرگذشت آن روز را یا دآر ند وعلت آن هم همین است که قانو ن مقا رنت اعمال نفوذ می کند . درذ هن بعضی کسان قانون مقارنت به بسیار شد ت عمل میکند وبا ندازهٔ که شا ید اسباب ناخوشی بعضی کسا ن د یگر راکه مجبور اند بپرگوئی نفر مذکور در باره میله آن روزگوش دهند. زمانیکه درباره یك حادثه یا تجربه که برایشان گذشته سخن شروع میکنند ویك حادثه یی حادثه د یگر که بصورت واضح با هم مقارن

بوده‌اند ذکر شده میرود ،شنوندگان دقی می آ رند.

هرگاه دوحادثه یادوتجربه‌د رزمان واحدیاد رآن و احداز لحاظ مشابهت باهمد یگر —بیادآورده‌میشود قانون‌مشابهت اعمال نفوذ می کند.من‌بناغلی احمد رادر یك‌جلسه‌عمو می می بینم دیدن‌اوجلسه دیگری‌را بیادم‌می‌آرد که‌چندماه‌قبل درآن‌شرکت‌جسته بودم نه‌از رهگذراینکه درآن‌جلسه احمدهم شرکت داشت بلکه از این خاطر که‌وی‌بانفری که‌درجلسه‌گذشته سخن ر انی کرد ه‌بود شباهتی دارد .درفصل پنجم شخصی راذکر کردم که‌بمن‌گفت‌ازتونفرت‌دارم اماعلت‌آن‌ر اگفته‌نتوانست دراثرتحلیل وتجربه‌معلوم شد که قانون مشابهت‌در ین کیفیت‌ذید خل‌بو دوبصو رت‌غیر شعوری‌مرا باکدام او درزاده خود که خوشش‌نمیامدارتباط داد .پس‌باساس قانون‌مشابهت تجاربی که با هم شباهت دارند یکی دیگری‌رابذهن دعوت کرده و بیاد میارد .

یك قانون دیگرهم باید ذکر گرددوآن‌عبارت‌است‌ازقانون «تسلسل، دلچسپی وعلاقه »پیغله راضیه یك نفررئیس‌رابیادم‌می‌آرد که‌وی‌بحیث سکرتر او کار میکرد .چون من هیچوقت هردو را باهمدیگر یکجاندیده ام بنا برآن اگررئیس بیادم‌می آید قانون‌مقارنت نه ازلحاظ مکانی‌ونه‌ازلحاظ زمانی در آن ذیدخل است‌وهمچنان قانون مشابهت هم تطبیق‌نمیشودزیرا هرد و باهمدیگر از هیچ لحاظ شباهت‌ندارند. یگانه چیزی که‌بیادم است‌همین است که بنا غلی احمد وقتی بمن گفته بود که‌راضیه بحیث سکرتر فلان‌رئیس کارمیکند.ازلحاظ همین قانون‌تسلسل علاقه است که من می‌توانم یك‌تجربه مشخص را بهتر بیادآورده بتو انم.زمانیکه کتب مربوط بآن رامیخوانم وحتی دیگرموضوعاتی که‌بان‌رابطه‌قریب‌داشته‌باشد. برای‌مثال‌غریزه انسانی‌را از نظر گذراندیم هر قدر بیشتر کتب در مو ضو ع غرایز مطالعه کنیم‌موضوع راخوبتر بیاد آورده‌میتوانیم‌وازین هم‌بهترا گر روان شناسی‌حیوانی‌راکه بتمایلات حشری‌بسیارنزدیکی‌دارد درین‌موضوع مطا لعه بنما ئیم .

بطور خلاصه :—بیاد آوردن‌یا حافظ تولید مجدد تجارب‌ادراکی سابقه‌است‌ازطریق تصور یا تخیل ذهنی که‌ازلحاظ نوعیت‌از شخصی‌بشخصی فرق‌دارد. در بعضی جنبه‌بصری‌حاکمیت دارد ود رعده جنبهٔ سمعی قوی تراست . اما بیاد آوردن ممکن‌است‌صرف‌از این‌رهگذر که‌تجارب‌سابقه در خارج ساحه شعوری ذخیره شده نگهداشته شده است. بیادآوردن‌چیزی(حوادث) تازه و اضح وسکررآسان تراست‌نسبت بچیز های کهنه تاریك‌وخیره‌ونادر الوقوع .بیاد آوردن‌بر قوانین‌تداعی هم‌اتکا دارد که عبا رت اندازسه قانون :

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) مقارنت. (۲) مشابهت و (۳) تسلسل دلچسپی . دلیل اینکه چرا بعضی تجارب سابقه را یادآورده نمی توانیم این است که هنگام وقوع تجارب مذکور نتوانستند با یکدرجه کافی و ضاحت برذهن ما انطباع بگذارند و یا بنابر کدام فعالیت غیرشعوری ذهن که انطباع آن تجربه یا حادثه را رد کرد و از با زگشت مستقیم آن به سویه شعوری جلوگیری بعمل آورد .

حال بیائید تخیل را که اساساً ازیاد آوری ازلحاظ اینکه آزادی بیشتر دارد متفاوت است تحت مداقه قرار دهیم. وظیفه یادآوری است که تصاویر یرا که باتجارب سابقه مماثل اند مجدد تولید کند . اما اول الذکر یعنی تخیل می تواند ازین تصاویر یك تصویر ذهنی تشکیل داده وآن را با آینده ربط دهد . مثلا زمانیکه باعمار یك عمارت یا منزلی که آن را هیچ ندیده ایم بفکر می افتیم . این عملیه بر سه قسم است :

(۱) تفریق وانفصال کدام منزلی را که دیده ام شاید خوشم آمده است . اما موقعیت آن خوشم نمی آید تخیلم مرا قدرت نمی بخشد که این تعمیر را در خارج شهر محاط بیك باغ قشنگ و زیبا تصور بنمایم .

(۲) ترکیب یا اضافه کردن سه منزلی که خوشم میآید شاید فاقد پاره تسهیلات باشد و تخیلم این تسهیلات را برای آن می تراشد.

(۳) تعاوض : در منزل تخیل اطاق های خواب منزل دوم رابیك اطاق بزرگ تفریحی برای اطفال عوض میکنم .

بدینترتیب از سه عملیه تعمیری تخیل نام برده شد . حال بیائید فکر کنیم که چه مقاصدی زآن متصور است . ویا برای چه هدف هایی بکار برده شده می تواند. پنج هدف یا مطلب راتشخیص اداده می توانیم : تقلیدی ، ابتکاری ، عملی ، بدیعی و آیدیالستیك. هرگاه بگفتن یك قصه که از زبان کسی دیگر شنیده ام مبادرت می ورزم شاید گفتار اورا لااقل از لحاظ نگهداشتن ساختمان عمومی قصه تقلید نمایم. اگرچه امکان دارد در بعضی جاها تخیل خودم یگان تفصیل مزید علاوه کند. هرگاه مطلب ابتکار باشد امکان دارد آنچه را شنیده ام یا خوانده ام عیناً تولید ننمایم بلکه برای اینکه از آن حظ برده شود چیزها بی بآن علاوه میکنم که زاده دماغ خودم باشد. حال اگر تخیل من برای کدام مطلب مختص عملی باشد بایستی بآنچه واقعی وحقیقت باشد اهمیت قایل شوم. مهندس تعمیر و فنی نقشه یك شفاخانه جدید را طرح میکند بایستی هم بجنبه عملی و هم بجنبه تفریحی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن وقعی قایل شود وباید فکر کند که چه امکانات وجود دارد و کدام جنبه ها تعمیر را خوشنما وجالب میسازد. البته می تواند جنبه عملی را کنار گذاشته وچیزی بوجود آرد که جنبهٔ بدیعی داشته وآنقدر هاتابع چیزهای واقعی نباشد. این کیفیت برا کثر هنرمندان صدق می کند. در ین جادربکار بردن قدرت تخیل خود آزاد تراست. اگرچه نتیجه تخیل اوبصورت وا قعی بیانگر حیات یاز ند گی نباشد . ازطرف دیگر کار یا محصول تخیل یك نویسنده شاید از زندگی طوری که ما بآن آشنا هستیم بعید اما ماورای قدرت بشری نباشد. یك نفر عالم اجتماعی که آید یالست باشدسعی میکند تخیل خود را برای ایجاد یك دنیای جدید بکار ببرد. البته امکان دارد که تخیل اواز لحاظ عدم توجه بواقعیت های حیاتی کا ملا خیالی باشد ودر حالیکه امکان دارد دلچسپی وعلاقه بعضی ها راجلب کندویا اینکه ایشان را شیفته خود سازد اما بسیا راسکان دا رد که منظورشان واقع نگردد. زمانیکه تخیل از احاطه واقعیت واسکانات بکلی خارج میگردد بیك کیفیت بالکل خیا لی و تصوری منتهی میشود و این قسم تخیلات بیشتر درزمان طفولیت و بچه گی پیش ازده سالگی صدق میکنند . اطفال تخیل ابتکاری خود را برای اعمار سرزمین پریان بکاربرده وخیال میکنند که خودشان درچنان سر زمینی با پر یان زندگی دارند تااینکه مجدداً برایشان صد امیشود که بدنیای واقعی آمده وغذای اصلی خود رابخور ندولباس اصلی خودر اپیو شندوبااشخاص وچیزهای واقعی بسربرند. ازین روتخیل اید یااستکی ازیکطرف باعلمیت واز جا نب دیگر باخیال و تصور مزج میگر دد .

بنابران تخیل یك عملیه ضروری ولازمی تمام حیات رو حی است زیرا تنها بهمین وسیله میتوانیم از زمان حاضر بزمان آینده سفر کنیم. بوسیله آن می تو انیم بصورت خیره ببینیم که در خیال یا پیش روی ماچه امکا ناتی موجود است. وبدون آن آنچه را پیشرفت وترقی می نامیم بدست آورده نخواهیم توانست وهکذا تصور یاتخیل ادراکی که بتعقیب آن می آید تحقق نخو اهد یافت ز براذهن ما در گذشته ریشه داشته و بوسیله زمان حاضر احاطه گردیده وازان دوخود راجداساخته نخواهدتوانست.

تفکر مفهومی: - پیشتر گفته شد که تا اندا زه که به مدر که هاتصا و برو مفاهیم عکس العمل نشان میدهیم تفکرنوعی از کر دار است واین درحقیقت همین معنی رامیدهد که تفکر یك عملیه ذهنی است ومتکی بسه سویه می باشد: (۱) متضمن د رك (ادراکی) است (۲) متضمن خیال (یاتخیلی است) (۳) متضمن مفهوم است. درسو یه اول بتجارب واقعی آنی ویا همان لحظه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مربوط است، یعنی بتجارب سمعی، بصری، ذایقه‌وی، لمسی و شمی. مرحلهٔ یاسویه دوم آزاد تراست طوری که دیدیم تخیل برای ابتکار وساختن تصاویر ذهنی ازتصویر های مختلف دیگر بکارمی‌رود تفکر بساحه مفهومی آزاد تر است وبه‌مدرکه هاوتصاویر ارتباط نگرفته بلکه برمفاهیم و ارتباطانها و معنی آن ها اتکا دارد. مفهوم عبارت از یک خیال عمومی است که از راه عملیه تجرید ذهنی از یک عده اشیا ئیکه حایز پار ه عناصر باشد ـ با نمیرسیم برای مثال یك عده افراد انسانی را با هم مقایسه کرده واوصاف مشترك آن هاراتجربه نموده وبیك مفهوم عمومی توصل می یابیم وآن لفظ «انسان» است ، از مفهوم های دیگری ازقبیل زن، خانه، کاروغیره متذکر شده می توانیم وبعد دقیق شده می توانیم که چطور تمام آن هابا همدیگر ارتباط دارند. زن ومرد از طریق حیات خانوادگی، امکان دارد معنی ها و مفاهیم تغییر یابد برای مثال لفظ مرد بکسی صدق میکرد که موی کوتاه داشته پطلون و کلاه می پوشند. لیکن درین روزها مردان موهای خود را دراز می گذارند وزنان پطلون می پوشند که باین حساب آن مفهوم سابقه ازلفظ مرد خارج شده است. پس باید درجستجوی کدام عنصر مشترك دیگر شویم که از روی آن مرد را از زن فرق بنمائیم. مراجعه باختلافات فیزیکی بین زن ومرد امکان دارد موضوع را حل کند وبا ین سوال جواب تهیه کند که «مفهوم مرد چه معنی دارد»

دو نوع مفهوم وجود دارد: یکی مفهوم روحیاتی و دیگر مفهوم منطقی. ملر Miller در اثر خود بنام «روانشناسی تفکر» چنین میگوید: مفهوم روانی یاروحیاتی رامیتوان مفهومی تلقی کرد که در دادوستد تجارت ومعاملات روزمره بدون تعمق وتفکر بوجود آمده است وعناصر معنی بالنتیجه بصورت کامل وبطور صریح بشعور آورده نشده، زنان ومردانیکه هیچوقت نمازشان راقضا نکرده اندوروزه شان را هیچوقت نخورده اند و با طرافشان نیز اشخاصی مثل خودشان وجود دارند. شاید اصطلاح «غریزه مذهبی» را استعمال کنند. اما این مفهوم مفهومی است که بدون تعمق وبدون فهم روشن وواقعی سعی غریزه بوجود آمده. مفهوم منطقی محصول تفکر یاتعمق است یا طوری که ملر میگوید «مفهوم منطقی راسیتوان تعریف کرد که آن مفهومی است که در اثر تفکر وتعمق تعمیری بمیان آمده است. و مفهومی است که در آن بالنتیجه عناصر معینی بصورت کامل واضح وروشن درشعور آمده ودر ذهن تنظیم وتشکل یافته» پس کسیکه بصورت

دقیق فکر میکنند و می دانند که مفهوم «غریزه» یك خصوصیت مختص کردار بشر است که منشاء آن بکردار حیوانی ارجاع شده می توانند. اصطلاح غریزه مذهبی را استعمال نخواهد کرد. بلکه اصطلاحات دیگری از قبیل نیازمندی مذهبی، دلچسپی وعلاقه مذهبی را بکار خواهد برد. البته نباید چنین نتیجه گرفت که مفاهیم روانی همیشه غلط ومفاهیم منطقی همیشه درست است. زیرا طوری که ملر میگوید: (مفهوم روانی انجن که بصورت تدریجی وغیرتعمق ازتجارب روزمره انجنیر انکشافیافته فی الحقیقه بسیار درست است، درحالیکه میدانیم یکعده زیاد مفاهیم منطقی ساینس که محتاطانه واز روی تعمق بوجود آمده از لحاظ فقدان معطیات مناسب بسیار غیر صحیح میباشند) باوصف آن یك درجه بیشتر و زیادتر صحت را در مفاهیم منطقی توقع می کنیم نه در مفاهیم روانی و منظور تربیت این است که بمحصلین فهمانده شود که چطور از تفکر مفهوم روانی به تفکر منطقی میگذریم.

وقتیکه از روانی بمنطقی میگذریم بسویه عالیتر فکر میکنیم نسبت بوقتیکه با تجارب ادراکی Perceptual یا تصوری سروکار میداشته باشیم. درین جا عناصر مربوط و مناسب راتحت تحلیل، تجزیه، تجرید وترکیب قرار میدهیم. برای مثال اگراز ما خواهش شود که سرمقاله کدام جریده را مورد تقریظ وانتقاد قراردهیم میرویم تحلیل وتجزیه میکنیم و آنهارا بهمدیگر مزج وترکیب کرده بکلیه توصل میکنیم که هدف ومطلب نویسنده در آن بوده است. در تمام این عملیه استدلال و تفکر مفهومی مضمر است عیناً مثلیکه در استنباط یا استنتاج. وقتیکه یك سیاستمدار نامدار می گوید که جنگ به مقدار زیاد خون ریزی، عرق ریزی واشك ریزی منتج میشود باید استنباط نمود که وی از حقایقی سخن میراند که در حصه ما ـ از ما طالب چنین قربانی و فداکاری است. اما اگر گفته شود که دشمن در محاذ جنگ آثار ضعف نشان می دهد ومنابع غذایی وپولی دروطن شان رو بتنزل و اضمحلال است، از ین گفته ها باید چنین استنتاج کرد که عنقریب دشمن کاملا مغلوب خواهدشد. زمانیکه بسویه مفهومی بتفکر میپردازیم میخواهیم بدانیم که مفهوم یامعنی در موز حیات چیست. جنبه های مختلف آن از چه قرار است واساسات آن چیست وپیش ازآنکه بچنین تفکر اقدام میکنیم اصلا واضح و روشن باشد که چه میخواهیم بدانیم. بعبارت دیگراز همه اولتر میخواهیم بدانیم مسأله یا پرابلمی که پیش ما افتاده چیست. درمطالعهٔ روانشناسی موضوع اصلی فهمیدن عملیه های ذهنی و کردار انسان است ویا اینکه معلوم نمودن این است که روح یاذهن چیست وچگونه فعالیت میکند. وقتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که سو نوع صاف وروشن گردید آن گاه پیش میرویم وکوشش میکنیم که جواب آن را پیدا کنیم،ازطریق مطالعه وجمع آوری فرضیه ها ونظریه های مختلف در باره غریزه‌ونظریه‌های فعالیت‌ذهنی،شعور وغیر شعور ،وماتحت‌الشعور ،هیجانات‌وغیره بمساعی‌خودادامه‌میدهم‌وافکاری را جستجو میکنیم که بسوالات مطلوبه جواب تهیه کند.بالنتا یج‌حاصله‌از تجسسات خویش یك راه حل فرضی از طریق تخیلات ابتکاری وتعمیری خود پیدامینمائیم. این‌نوع راه حل مانند فرضیه یك سایتس دان است که با یستی بعدا بوسیله حقایق و معطیات دیگر از حیات ذهنی ما سور دازمایش وتجربه قرار گیرد وفرضیه مطلوبه این از مایشات‌را موفقانه طی کند . آنگاه گفته میتوانیم یا ادعا کرده میتوانیم که‌بسوال خودجواب قناعت‌بخشی‌یافته‌ایم.

اما پیش از اینکه فکر کرده بتوانیم بلسان ضرورت داریم زیر الفاظ نه تنها حامل یاعراده نگراندبلکه‌برای‌نگهداری او صافی که باهم مزج و ترکیب یافته وازآن ها کلیه هااستخراج میگردد.در ذهن ما حتمی وضروری‌اند. یکی‌از نویسندگان‌بنام‌ستانت (Stant) میگوید :«لسان وسیله‌یا اله تجزیه وترکیب مفهومی است» مانند عادت حرکی قدم زدن زبان هم باید کسب گردد . کتب لسان زمانی آغاز می یابد که طفل شروع میکند بتوالید اصوات وصداها وتقلید صدا های که از دیگران میشنود . این سمبول های‌تلفظی‌بااشیای‌مربوطارتباط پیدا می کندوبعداً عوض همین اشیاً بکار برده میشود .برای مثال طفل صدای«گدی» را بایك آله بازی که جسم شبیه انسان داشته دارای‌دست‌و پاو سر می باشد وآن‌را بادست ته‌وبالامی کند وهنگام خواب در بستر خود باآن بخواب میرود،ارتباط میدهد . بعد ها اگر برای ته وبالا کردن و بازی‌نمودن بآن‌می بیند که‌درك ندارد «گدی» «گدی» صدا می کند وبدینترتیب صدای گدی را با اصل چیز معاوضه‌می کند وبدینوسیله اطرافیان خود را متوجه میسازد که چه میخواهد. حال اگر تمام احتیاجات‌و نیازمندی های طفل مرفوع ساخته شود لسان‌غیر ضروری خواهد بود . اماد یرنیازود طفل با محیط خود بنوع فعال ودرتماس می‌آید وآنگاه بدانستن زبان برای اظهار خواهشات خود بیشتر وزیاد تر نیازمند میگردد . نوع اصوات ولسانی را که طفل یاد میگیرد طبعاً موقوف بمحیط اوست .هیچ توقع‌نمی توان کرد که طفل زبان ازیکی را یاد بگیرد درحالیکه لسان محیط ماحول وی پښتو باشد .اما چیزی که‌مهم است این است که‌از ابتدا طریقه صحیح استعمال الفاظ بوی‌یاد داده شود چه هرلفظ برای یك فکر مشخص سمبول است.تفکر و تکلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر دو صرف بوسیله الفاظ صحیح وحقیقی آسان‌ساخته میشود. برای مثال احکام واوا مرصحیح ودرست‌باشخاص داده‌نمی توانیم تا پیش‌ازپیش‌بصورت واضح فکر نکرده باشیم که چه‌میخوا هیم که‌انجام یابد .خط مفاهمه ذهنی بین ما ودیگران لسان است و بدون آن به تنهائی و تجر بد باید زیست کنیم. وقتیکه از کدام سرگذشت مشخص خود بد یگران قصه میکنیم بمعا و نت الفا ظ جنبه های مختلف سرگذشت یا تجارب واقعه‌را از هم جدا کرده و با همدیگر ا ر تبا ط صحیح د اده واز آن تصویری میسازیم که توسط آن آنچه را میخو اهیم بدیگران مخابره گردد. انجام د هیم آن‌گاه تصو یر توسط ما به و سیله الفا ظ بـه د یگر ا ن مـخا بـره میشود واین الفا ظ در ذهن شنوندگان تصو یری را که‌میخواهیم تولیدمینماید . بد بن طریق ا یشا ن می توانند تااندازه بفهمند که ما بچه وضعی بودیم وتایك اندازه‌تجر به که بر ما گذ شته ا ست ایشان هم همان تجربه را درك و احساس مینما یند.

یك نکته آخر : مقدار زیاد تفکر انسان بصورت با لکل و اقعی و د ر ذ یق تفکر نیست بلکه ا ز رهگذر تکرار مسلسل الفاظی است که برای سخن گویان کم یاهیچ معنی ندار د. بر ای مثال بنوعی که‌بعضی مر دم کلمه های مذهبی کلمه شهادت وامثال آن را تکرار میکنند این نو ع تفکر زاده عادت است .ذهن صرف بیك جر یان یا سیل کلمات که بدون زحمت و کوشش و با معنی جاری میگردد می پردا زد . اما در تفکر مفهو می افکا ر مثلیکه د ر جمله های که طور میخانیکی بدون‌دانستن‌مفهوم ومعنای آن یاد گرفته شده‌سیلا ن یاجر یان نمی یا بد بلکه نخست افکار انتخاب بصورت مناسب مرتب و با ساس هدف مطلوبه تنظیم می یابد .برای مثال ادا ی کلمه شهادت یك عادت لسانی است اما ایراد یك نطق یا بیانیه متکی‌بر انتخاب وتنظیم‌افکار ا... که بعد آافکار مذکور در قالب الفا ظ مناسب اظهار میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از علمای معاصر افغانی پوهاند عبدالحی حبیبی

وفات حضرت استاد سرحوم
مولوی ابو الوفای افغانی

حدود ۱۳۰۰ ش بود که من در مکتب ابتدائی تجارشهر قندهار درس میخواندم، در مسجد خانوادگی کوچه بامیزائی قندهار باشخص عالم نحیفی که قد دراز وریش سیاه و چشمان بادامی ناقذ واخلاق شریف وزبان فصیح و روش بسیار جذاب پدرانه داشت، سواجه گشتم، وی قاری جید قرآن عظیم وفقیه بزرگ ومفسر ومحدث وبا علوم اسلامی کاملا آشنا بود، امام مسجد ماوهم مدرس ناسی و استاد بزرگ بود. حلقه تدریس علمی و شاگردان فراوان داشت. مردم اورا به احترام وبمنزلت استاد نافذ الکلام میدانستند و وی، زندگانی مجرد زهدو تقوی داشت ودر حجرهٔ مسجد زندگی میکرد، صایم النهارو قایم اللیل بود، و در علم قرائت به مکتب های مختلف این علم درس میدادو بزبان پښتوودری واردو وعربی سخن میگفت، واسلاف اواز بارکزائیان ارغسان قندهار بودند. من بعدازوقت مکتب بمحضرشریفش میرفتم قرآن عظیم رابامبادی تجوید وهم مبادی صرف ونحو، فقه وعلوم ادبی رااز وبوجه احسن و اسهل یاد گرفتم واو مانند مربی دلسوز وپدر مهربان بمن درس میگفت و آنچه ازوآموختم تا کنون زاد راه منست. استاد مرحوم علوم اسلامی رادر مدارس هند در حلقه های علمی علمای نامور آنجا مانند حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن ومولانا انورشاه کشمیری و دیگراساتید بزرگ خوانده بود و همواره میگفت: من باآب وهوای دکن هند عادت گرفته ام، ولی اگر درسه چهار سال هوای قندهارو وطن خود را تنفس نکنم مریض می شوم، بنا بر ین همواره درمدت چهار وپنج سال باری خود را باین سرزمین زیباومتبرک میرسانم وفقط تنفس هوای این گلزمن برفیض، جانی تازه ونیروی روحی وبدنی می بخشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد به ادبیات پښتو ودری وعربی واردو نیز نیک آشنا بود وبعد از اوقات جدی تدریس چون از حلقهٔ درس بر میخواست تفکه و کار ذوقیش خواندن اشعار خوشحال خان وحمید و شیدا و دیگر شعرای پښتو ودری بود و اکثر دواوین نادر ونایاب شعرای پښتو را بخط خود نوشته و نقل گرفته بود. گاهی بمن هم اوراقی دادی، تا برای او نقل بگیرم وهم خودم بخوانم، وی ذخیره کافی از ین گونه دواوین نایاب داشت وهنگامیکه در کابل «پښتو تولنه» تاسیس شد، تادم مرگ رابطه خود را با این موسسه وهم انجمن تاریخ قایم داشت. بامسایل لسانی وادبی وتاریخ وطن خود داچسپی فراوان میگرفت و در دادن نقل نسخه های نایاب ادبیات پښتو باشوقمندان وموسسات ادبی وطن دریغ نمی کرد. در سنه ۱۳۱۷ ش هنگامیکه این حقیر به تشویق واسر پرشاغلی محمد داود موسس جمهوریت رئیس دولت وصدراعظم کنونی و نائب الحکومه آن وقت قندهار دیوان های خوشحال خان و عبدالقادر خان واحمد شاه بابا راچاپ میکردم استاد مرحوم دو نسخهٔ نایاب وارزشمند خطی این دیوانها را از حیدرآباد دکن بمن فرستاد که در طبع آن کتب یکی از مدارک من بود.

حضرت استاد مرحوم بعدازه ۱۳۰۰ ش باپاسپورت افغانی از قندهار به حیدرآباد دکن رفت و در آنجا بنای یک موسسه علمی را بنام «احیاء المعارف النعمانیه» در سنه ۱۳۴۸ قمری گذاشت وهدف این موسسه خیریه آن بود که کتب نایاب فقه حنفی را از موزیم ها و کتاب خانه های دنیا مخصوصاً استانبول گردآورده وآنرا طبع و نشر نماید.

وی بهمت بسا ازمردم مسلمان هندوستان خزانه یی برای این کار فراهم آورد، وبه همکاری علمای بزرگ هندومصروممالک عربیه نوادر کتب مذهب حنفی را از زوایای فراموشی کشید، وبعد از تصحیح وترتیب وتحشیه های انتقادی چاپ ونشر کرد که در ین کار عالم مستشرق معروف کرکوی المانی هم با این موسسه همکاری کردی.

استاد اکثریت اوقات عمر خود را بکار تدریس فقه وقرائت وتصحیح و نشر نوادر کتب قدیم وهم بپرورش شاگردان زیاد در افغانستان وهم در هند صرف کرد. مجرد زیست، دقایق زهد وتقوی ورزق حلال را فراموش نکرد، ولی درعین این حالت مرد زاهد خشک سخت گیر کهنه پرستی نبود هنگامیکه به وطن می آمد جوانان وپیران، علماء وعامه بدور او فراهم می آمدند، وازصحبت دلپذیرش حظ می بردند. درخارج وطن هر هموطنی را که میدید او را می نواخت وبزبان اوباوی گپ میزد

او از دیدن یکتن هراتی یا قند ها ری یا اندخو یی یا کابلی وسزاری آنقدر مشعوف می شد که از فرط مسرت اشکها ز دیدگانش سرازیر می شد ومیگفت: او! بازبوی وطن بمشام من رسید. الحمدلله والمنه.

استاد مدت ۵۰ سال در هندبا پاسپورت افغانی باقی ماندوهمو اره با فغان بودن خود افتخار کردی وا زمفاخر افغانی دفاع نمودی ودربین علماء هندبه ((الافغا نی)) شهرت د اشت وگا می او را ((امام حنفی)) گفتندی.

سفر آخر ین حضرت استاد بوطنش در زمستان ۱۳۴۸ ش بود که از راه پشاور بکا بل آمد ومدتی درین شهراقامت گزید وبسا از جوانان وپیر ان ازمحضر شر یفش استفاد ه کردند. ا ز ینجا بقند هاروهرات تابرنا باداوبه رفت ودرهر جاصدها تن از شاگردان ومخلصان او ر ا استقبال کرد ند. نو یسنده حقیر نیزهمواره در کا بل بملا قات اورسیدمی وبدر کفیوض پرداختمی، مکاتبه های ما هم همواره دوام داشت، تا که دوسه ماه قبل نامه یی از یکتن شاگردوفرزندخو انده اش، ازد کن رسیدو بکمال حسرت اطلاع داد که حضرت مولانا واستادی روز چهار شنبه ۳۲ جولائی ۱۹۷۵ (ا و ل اسد ۱۳۵۴ ش) ساعت هفت صبح بمر ض ذات الجنب مر حوم شدند .

نام وی محمود شاه وشهرتش ابولوفاء لافغانی وپدرش مولوی سبار کشاه قادری نامداشت. که از ارغسان قندهار بود، تولدش ماه ذیحجه سنه ۱۳۱۰ قمری و عمرش ۸۵ سال است. گاهی به پښتو شعر هم میگفت که نمونهٔ اشعارش بین ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ ش درطلوع افغان قندهار نشر شده است .

حضـرت استاد مرحوم کتابی درعلم تجویدبنام دلیل القرآن بز بان پښتو نوشته که بار ها طبع شده و مو ر د استفاده طلبه تجو یدالقر آن است .

اینک بذ کر کتبی می پردازیم که مستقیا بقلم حضر ت استاد مرحوم تصحیح و ترتیب وطبع شده ویازیرنظارت او همکاران وشاگردانش تصحیح وتحشیه کرده واز طرف اداره احیاء المعارف النعمانیه که سمت ریاست آنرا داشت از حیدر آباد دکن طبع و نشر کرده اند :

۱- کتاب الردعلی سیرالاوز اعی درحدود ۳۰ صفحه.

عبدالرحمن بن عمرواوزاعی (۸۸-۱۵۷ ق) امام فقه وز اهد شام وصاحب فتوی و کتاب السنن و کتاب المسایل بود که ۷۰ هزارمساله راجواب گفته ودر اندلس تا زمان حکم بن هشام بحکم او فتوی میداد (ا لا علام ۴-۹۴) این کتاب ناشناخته ازروی نسخه نایاب عربی ترتیب وطبع شده است,

۲- اختلاف ابی حنیفه و ابی لیلی از امام ابویوسف :

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ ـ امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم کوفی (۱۱۳-۱۸۲ ق) و قاضی و تلمیذ بزرگ امام ابو حنیفه و صاحب کتاب الخراج والاثار است .

وی کتابی بنام فوق نوشته ودران اختلافات امام ابولیلی یکی از تلامیذ امام ابوحنیفه رابا استادش در فقه فراهم آورده است .

۴ـ شرح الصدر الشهید لکتاب النفقات علی الاقارب ، که آنرا ابو بکر احمد بن عمر خصاف متوفا (۲۶۰ ق) تالیف وصدر شهید فقیه معروف حنفی متوفا ۵۳۶ ق شرح کرده است.

۵ـ الجامع الکبیر از امام محمد بن حسن شاگرد امام ابو حنیفه که در سنه ۱۸۹ ق وفات یافته و این کتاب او مشتمل بر فروع فقه حنفی است وشروح زیادی دارد (: کشف الظنون ۱ر ۵۶۷ مخ)

۶ـ النکت: شرح شمس الائمه سرخسی بر زیادات امام محمد وشرح آن ازابی نصر احمد عتابی بخاری متوفا ۵۸۶ ق).

ابوبکر محمد بن احمد ابی سهل سرخسی حنفی متوفا در حدود ۴۸۳ ق از اعاظم رجال فقه حنفی است که النکت زیادة الزیاد را در محبس اوزگند تالیف کرده است(کشف ۲ر۹۶۳).

۷ـ مختصر الطحاوی فی فروع الحنفیه ازامام ابوجعفر احمد بن محمد (متوفا ۳۲۱ ق) که شروح فراوانی دارد واز کتب معتبر حنفیه است (کشف ۲ر ۱۶۲۷)

۸ـ مناقب الامام الاعظم و صاحبیه: ازحافظ شمس الدین ذهبی (متوفا ۷۴۸ ق)باتعلیقات شیخ محمد زاهد الکوثری.

۹ ـ اصول الامام شمس الائمه سرخسی، ابو بکر محمد بن احمد سابق الذکر در اصول فقه که در زندان خوارزم تالیف آنرا آغاز کرده و تاباب شروط رسانیده و بقیه آنرا بعداز رهائی سجن در فرغانه املا کرده است (کشف ۱/ ۱۱۲)

۱۰ـ کتاب الاثار ازمحمد بن حسن شیبانی متوفا ۱۸۹ ق به تصحیح وتعلیق مهدی حسن شاه جهان پوری ۶۴۰ صفحه طبع ۱۹۶۵ م .

۱۱ ـ کتاب الاصل ازمحمد بن حسن شیبانی جزؤ اول طبع ۱۹۶۶م . این کتابرا حاکم الشهید ابوالفضل محمد بلخی متوفا ۳۳۴ ق بنام الکافی اختصار کرد و بعد از آن ابوجعفر حاکم محمد بلخی متوفی ۳۶۲ ق آنرا شرح داد وهم صدر الشهید عمر بن عبد العزیز مازه ۴۸۳ - ۵۳۶ ق) شرحی بران دارد ، ۵۲۴ صفحه طبع ۱۹۶۶ م، که شروح دیگری هم دارد.

(۱۲) العالم والمتعلم طبع ۱۳۴۹ کتابیست منسوب به امام اعظم ابوحنیفه .

(۱۳) فهارس صحیح البخاري تالیف مولانا شیخ رضوان محمد رضوان .

(۱۴) کتاب الآثار از امام ابو یوسف سابق الذکر با تعلیقات .

(۱۵) شرح صدرالشهید از امام ابی بکر سر خسی محمد بن محمد حنفی مشهور به صدر الشهید صاحب کافی فی فروع الحنیفه در سنه ۳۳۴ ق شهید شد که در کافی خود احکام مبسوط امام محمد بن حسن وجوامع اورا فراهم آورده بود .

(۱۶) الحجه علی اهل المدینه : کتابیست در چهار جلد از امام محمد بن حسن شیبانی سابق الذکر:

جزء اول ۵۹۴ صفحه طبع حیدر آباد هند ۱۹۶۵ م .

جزو دوم ۸۱۶ صفحه رر رر رر ۱۹۶۸ م

جز وسوم ۵۵۷ صفحه رر رر رر ۱۹۶۹ م

جزو چهارم ۴۴۸ صفحه رر رر رر ۱۹۷۱ م

این بود برخی از نشرات و مطبوعات احیاء المعارف النعمانیه که موسس و رئیس آن استاد مرحوم افغانی بود.

وفات این عالم نامور افغانی در تمام مطبوعات اسلامی با تأسف تلقی شد وما برای نمونه چند سطری را از جریدهٔ الحق اردو طبع دارالعلوم حقانیه اکوره ختك (پشاور) ترجمه میکنیم که باجمعیة العلماء اسلام تحت قیادت مولانا مفتی محمود را بطه دارد والحق در شمارهٔ ۱ جلد ۱۰ سپتمبر ۱۹۷۵ در باره وفات استاد افغانی چنین می نویسد :

«درحیدرآباد هندوستان درسله گذشته حضرت مولانا ابوالوفاء افغانی قدس سره وفات یافت . مرحوم در علم وتقوی وزهد و کمالات ذاتی یگانه دهر وازایمه عظیم فقه حنفی بود که تمام عمر خود را به احیای آثار علمی ائمه احناف وماخذ فقه حنفی صرف کرده و به احیاء واشاعت آن همت گماشته بود.

وی همواره درحالت گمنامی وانزوا زندگی میکرد، که وفات وی برای عالم اسلام بالعموم ومذهب حنفی علی الخصوص یك سانحه الم افزای بزرگست .حق تعالی او را مقام قرب خود عطا فرماید .» (الحق ص ۴)

روزنامهٔ انقلاب طبع بمبئی (۱۳ اگست ۱۹۷۵ م) در بارهٔ وفات این عالم افغانی مینویسد :

« خبرالمناك وفات صدر لجنة احیاء المعارف النعمانیه حیدرآباد، حضرت مولانا ابوالوفا صاحب افغانی (رح) نه تنها در بین اهل علم برصغیر هندو پاك ، بلکه در حلقه های علمی تمام دنیا ، با تاسف ورنج

فراوان شنیده شد .... شخصیت شریف این استاد ، ممزوج لطیفی بود ازمشیخت وعلمیت ، که نظیرش نایابست. از یکطرف درویش وعابد وزاهد خداپرستی بود ،ولی درعین حال ، عالم و محقق زبردستی که دردنیای علم شخصیت مسلمی داشت ودرصف اول علماومحققان بشمارمیرفت وپنجاه سال کامل درحیدرآباد دکن ، به احیاء کتب نایاب ومعارف حنفی و تدریس وپرورش تلامیذ ومشاغل علمی پرداخت ومدتها مدرس مدرسهٔ نظامیهٔ حیدرآباد ورکن دائرة المعارف النعمانیه بود، که بسا شاگردان ومخلصان اهل علم ازطبقهٔ قدیم وجدید داشت و به روایات افغانی خودو ز هدوتقوی واخلاق نیکو وتواضع وتحقیقات علمی سخت پابند بود وصحبتش شیرینی وانبساط فراوان داشت .

وی نمونهٔ کامل علم وعمل سلف صالحین ودارای شفقت ومهربانی و محبت مرشدانه بودودر عقب خود یکدستهٔ بزرگ تلامیذ و پیروان و مخلصان راگذاشته است ، که در حقیقت ترکهٔ علمی او می باشند .» (صفحه ۳ شماره ۲۱۵ جلد ۳۸ روزنامهٔ انقلاب بمبئی).

(بقیه از ص ۸)

مآخذ:

— محمد فواد عبدالباقی: آیات قرآن عظیم: از روی المعجم المفهرس،طبع قاهره ۱۹۴۵ م .
— ابوالفضل رشید الدین میبذی. کشف الاسرار وعدة الابرار ۳-۸-۹ طبع تهران. ۱۳۴۴ش.
— مولوی جلال الدین بلخی : مثنوی شریف طبع تهران ۱۳۱۹ ش .
— شیخ محی الدین بن عربی : فصوص الحکم با تعلیقات عفیفی ، قاهره ۱۹۴۶ م .
— شیخ محمود شبستری : گلشن راز، طبع تهران ۱۳۴۶ ش
— مولانا عبدالرحمن جامی : شرح رباعیات (خطی)
— شمس الدین محمد کرمانی: مصباح الارواح ،طبع تهران ۱۳۴۹ ش
— سید محمدذوقی: سردلبران، طبع کراچی ۱۳۸۸ ق .
— خواجه عبد الله انصاری : صد میدان ، طبع کابل ۱۳۴۱ ش .
خواجه عبدالله انصاري : طبقات الصوفیه ، طبع کابل ۱۳۴۱ ش
— خواجه عبدالله انصاری : منازل السایرین ، طبع قاهره ۱۹۶۲ م
— سنایی مجدود بن آدم غزنوی : دیوان سنائی طبع تهران . ۱۳۲ ش .
— محمد نورالحق علوی : اورینتل کالج میگزین ، طبع لاهور ۱۹۲۷ م
— عبدالقادر بیدل : کلیات بیدل،طبع کابل ۱۳۴۱ ش .
ضمیمه : نقشه دایرة الوجود با تقسیم بندي پیر هرات.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الاستاذ الفقيد صلاح الدين سلجوقي

ألامة العربية

فى نظر الافغانيين

وكانت «دار الهلال» قد طلبت من السيد السفير أن يكتب لها كلمة عن «الامة العربيه فى نظر الافغانيين» لتنشر هافى العدد الممتاز من مجلة «الهلال» الذى اصدرته فى مطلع عامها الجديد عن «امتنا العربيه» فكتب اليها الكلمة التاليه . .

« ترجع الحضارة عند الافغانيين الى ماقبل مائة قرن تقريباً . وعند ما كان الهند و كيون فى بلخ (شمال افغانستان) ، قبل هجرتهم الى الهند كانت لديهم كتب الفيد يائية وهى الموجودة لديهم حتي الان . وهذه الكتب تحوى معلومات تاريخيه للمناطق الشمالية فى افغانستان والمعروفة فى التاريخ القديم باسم (آريانا) ، وماوقع فيها من معارك ، والسلاطين الذين تداولوا حكمها ، كما تحوى معلومات جغرافية عن طبيعة البلاد وجبالها وانهارها وتشير مزامير تلك الكتب الى بعض مزامير عتيقة بائدة كانت معهم قبل ان يها جروا من الشمال الاقصى الى ام البلاد ، بلخ .

و بعد ذلك ولد سبنتمان ، المعروف بزرادشت ، فى بلخ ، و عاش فيها ، وهو مؤسس للدين الثنائى القايل بالخير والشر ، والذى تعتنقه الامة التى يطلق عليها العرب اسم المجوس . و قد جاء بكتابه المسمى بـ (أوسطا) .

قبل الميلاد المسيحى :

وقبل الميلاد المسيحى ، اعتنق الافغانيون الجنوبيون المذهب البوذى ، و كانو امن اقوى العوامل فى نشرها . و فى ذلك الحين كانت لديهم ثقافة مزدوجه من كل هذه الافكار والعقائد والفلسفات الهلاث التى وجدت فى افغانستان ، ونعنى بها الهندوكية و المجوسية والبوذية . كما كان عندهم ادب رائع وشعر فياض و فلسفه عميقة .

روابط بين العرب والافغانيين

و يظهر انه كانت بين الافغانيين والعرب روابط جاوزت حدود التجارة التى كانو ايتداولونها فيما بينهم من سواحل بلوچستان التى كانت جزء من الديار الافغانيه . والتى كانت محاذية للسواحل العربية ، و تعدتها الى العلوم و الفلسفة والاداب. والدليل على ذلك ان هناك كلمات «ميتافيزيقية» استعيرت و عربت من الفلسفة «الاوسطائية» مثل (الفردوس)من (براديس)ومعناها(ماوراء الدنيا) و(جهنم) من (جهان دم) ومعناها (ذيل العالم)و(مسجد) من (ماز كد)وتفسيرها (بيت الصلاة) و كلمات طبية ،مثل (زنجبيل)و(قسط) و(سرسام) و (برسام)ومعناها (مرض الصدر) (موسرج) (مرض فى العين) و كلمات ادارية ،،مثل (الدستور) و(الديوان) و (الدفتر) و (البرنامج) و الفاظ ميكانيكية مثل (د و لاب) و (منجنيق) ، و عشرات غيرها من المصطلحات العلمية و الفلسفية والادبية .

يغوث ويعوق

و كذلك يقال ان(يغوث) و (يعوق) الذين ورد ذكر هما فى القرآن الكريم بقوله تعالى (ولا يغوث و يعوق نسرا) والذين كانا موجودين فى بانثيون العرب(مجمع آلهتهم)قبل الاسلام هما الهيكلان المارد ان المنحوتان فى جوف الجبل فى (باميان)شمالى كابول والذى يبلغ طول احدهما ثلاثة وخمسين مترا وقد عبر عنهما ياقوت الحموى فى(معجم البلدان) ؛ (سرخ بد)و(خنغ بد) (١) ولا يزال هذان الهيكلان قائمين فى باميان يشاهد روعتهما وضخامتهما كل زائر لها .

وهاروت وماروت

و كذلك يقال ان هاروت وماروت وهما الملكان اللذان وردذكر هما فى كتاب الله الكريم بقوله تعالى (وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت) قد اشتق اسماهما من كلمتين اوسطائيتين فكلمة (هاروت) ماخوذة من «هاروتات»و(ماروت)ماخوذة من (امرتات).

و كانا فى الميثولوجيا الاوسطائيه البلخية ركنين من مجموعة ارباب الانواع. والان هاتان الكلمتان موجودتان ضمن اسماء الاشهرالاثنتى عشرة باسم (خرداد)و(مرداد) .

كما يقال ايضا ان اسم العزى وهو احد افراد مجمع الالهة العرب قبل الاسلام ،والذى ورد فى

(١) سرخ بت ، خنگ بت .

كتاب الله الكريم بقوله تعالى «افرايتم اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى» ماخوذ من كلمة (آهورا) اى (آهورامزدا)، وهواهو الالهة فى المثالوجيا البلخية .

دخول الاسلام افغانستان

فعند مادخل الاسلام الى افغانستان، وكانت فى ذلك الوقت تدعى (خراسان) اى (مستقر الشمس) لم يكن نوره غريبا عن مشاعرهم واحساساتهم ولاسيما ان هنالك اختلافات فكرية عميقة بين العقيدة الاوسطائية وبين الفكرتين البوذيه والبرهمائية حول النظام الادبى . ذلك ان اوسطا كان قريبا فى الفكرة من ((عمانوئيل كانت)) ، الفيلسوف الالمانى من ان النظام الادبى لايمكن ان يتم وظيفته الا بنشأة ثانيه. فالبخيون وقدماء المصريين كانوا يعتقدون انه بعد الموت توجد حياة اخرى فيها الحساب والميزان والصراط والجنة والنار، بينما الفلاسفة الشرقيون لم يكونوا يعتقدون بالنشاة الثانية وانما كانوا يعتقدون بان الزمان مستدير كالمكان وانه بدورته يكمل السلوك الانسانى . فدورة الحياة اذا لم تنجح فى سلوكها، فان الانسان يسقط من الدرجة التى هو فيها الى فرد او نوع اكثر سفلية اما اذا نجح فانه يرتقى الى مرحلة عليا و هذه العقيدة ليس فيها حساب و لا ميزان بل تناسخ وتجديد للدورات .

استقبال حسن

فلما دخل العرب الديار الافغانية مبشرين بالدين الاسلامى الكريم وهديه المبين ، استقبل الافغانيون مقدمهم وافكارهم التى تتعلق بالحياة بعد الموت والتى كانت قد رسخت فى شعورهم منذ آلاف السنين بفعل الاوسطائية ، احسن استقبال، لان هذه الافكار كانت قد نبتت فى صميم ارضهم . ولذا فقد تقبلوا هذه العقيدة بالرضا وتركوا ما كان عندهم من غث وثمين .

زعم الغربيين

ويزعم الغربيون ان العرب دخلوا البلاد الافغانيه عنوة غصبا وهذا افك مفترى على الحقيقة. فنحن معاشر الافغانيين احببنا العرب منذ ثلاثة عشر قرنا، وافتديناهم بكل ماعندنا من فكرة وعقيدة لانناراينا ان الحق معهم وعندهم ، ان لديهم مبادى قويمة لامست قلوبنا وضمائرنا وتراثنا . ولذا لك فنحن لم ناخذ العقيدة التي اتوابها الينا فحسب، بل اخذنا لسانهم العربى المبين . وحتى القرن الرابع للهجرة كانت اللغة العربية هى اللسان الرسمى. ولاتزال اللغة العربيه حتى يومنا هذا لسانا الديني والعلمي. وليست لدينا لغة علميه غيرا للغه العربية .

(c) ketabton.com: The Digital Library

المبادی السامیه

اجل . . لقدفتح جنکیزخان ،افغانستان ، عنوة وغصباً ،وبعدمعارک عنیفه ومذابح دمویه . وکذلک دخل الانجلیز البلاد ،ومالبث الافغانیون أن اباد وهم علی بکرة ابیهم . ولکن العرب، حملة لواء الاسلام ،فتحوا دیارنا بمبادئهم السامیة ،ففتح لهم الافغانیون قلوبهم وصدورهم ،مستقبلین هذا التعالیم . حتی انه عندماضعف مرکزالعرب ومرکزالخلافة، وتوقفاعن نشرالحضارة الاسلامیه، کنا نحن معشرالافغانیین ،المبشرین بهذه الحضارة والناشرین لها والمجاهدین فی سبیلها فی انحاء العالم . کنانفدی ارواحنا ونفوسنامن اجل الدین والحضارة الاسلامیة ،سوافی جنوب آسیااوفی فی سایر جهات المعمورة .

خدمة اللغة العربیة

فمن اجل حبنااللثقافه العربیة ،قمنا بخدمة هذا اللسان المبین وهذه الثقافة الشریفة، کما أسدینا الی الحضارة العربیة والی الدین الاسلامی خدمات تفوق ماقدمه لها العرب، کیفیة وکمیة . فمن بیننانبغ الامام الاعظم ابوحنیفه النعمان والامام احمد بن حنبل رضی الله عنهماوالمحدثان الجلیلان البخاری والترمذی ومن بیننا ظهر الزمخشری والسکاکی والتفتازانی والشیخ ابوعلی بن سینا والفارابی وجابر بن حیان والوف امثالهم .

ومن اجل حبنااللثقافه العربیه،لایجدالزایر للدیار الافغانیه ایة قریه مهما صغرت ونات ـ الاوفیها مکتب اواثنان علی الاقل لتدریس اللغه العربیه والدین الاسلامی .و لذافان لغتنا العامیه تحتوی علی ثلاثین فی المائه من المفردات العربیه ، بینما لغتنا الفصحی تحتوی علی ستین فی المائه من الکلمات العربیه الصافیه الخالصه ،ممالایستعمل بعضهااکثرشعوب العالم فصاحه وبیانا . واقول بکل اعتزازوفخراننا نحفظ بعض کلمات عربیه جمیاه انقرض استعمالهافی البلاد العربیه .

کل ذلک لان اللغه العربیه الشریفه هی لغه القرآن الکریم، لسان الله المبین ،الذی انزله علی خاتم النبیین صلوات الله علیه ،ولان العرب امه خرج منهارسول الله و منقذ البشریه من الضلاله محمد (ص) بن عبدالله ،ولان الدین الاسلامی والحضارة العربیه قوتا فی قلوبنا مبادئنا السامیه الخالدة التی ندین بها،وهی مبداء الخیرومبداء الحق ومبداء الجمال، وهی التی کانت الاقانیم الثلاثه السامیین والغرانیق العلا عند البلخیین القدما و عند سقراط وافلاتون،وعندقدماالمصریین وعند عیسی علیه السلام .

تاييد العرب

اجل . . لقد كنا معجبين بالعرب ومحبين لهم . وسنظل الى ماشاء الله شغوفين و مغرمين بهذه الامة المجيدة وسنقف دوما الى جانبهم ونؤيد افكارهم و عقايدهم ومثلهم العليا .

القضايا العربية

لقد وقفنا صفا واحداً مع صفوفهم فى قضايا هم الحقه ،وضممنا صوتنا الى اصواتهم ووضعنا ايدينا فى ايديهم .

علاقات ثقافيه وتجاريه

وكانت هنا كشعلاقات ثقافيه وتجاريةواسعة بين العرب والافغانيين بل ان اللازورد الذى يتحلى به تابوت الملك توت عنخ آمون وسايرالفراعنه ليس الامن النوع الافغانى لانه يختلف كل الاختلاف عن اللازورد الموجودفى بيكال ،فى روسيااوفى الصين اوفى شيلى التى لم تكن معروفه فى ذلك الوقت.

افغانستان ترحب بالاسلام

وعند مادخل الاسلام خراسان ،رحب الافغانيون ترحيبا كبيراً بهذا الدين الجديد ودخلوافى دين الله أفواجاً لانه كان هنا صراع شديد بين الزرادشتية والبوذية ،وكان دين الاسلام يتفق فى الايمان بالله واليوم الاخر والنشر والعقاب والحساب والصراط والميزان مع الزرادشتيه دين الافغانيين . فاقبلواعلى الدين الاسلامى واحبوه وآمنوا به . وبدءوا تبويب و تدوين علوم العرب ونحوهم وصرفهم .نبغ امثال سيبويه والزمخشرى و التفتازانى والسكاكى فى اللغه و الادب والبلاغة كمانبغ الامام ابو حنيفه والامام احمد بن حنبل و الامام البخارى والترمذى ،والامام بن قتيبه كمانبغ فى التفسير امثال الرازى والزاهدى و الحسين ونبغ فى تنقيط القرآن السجاوندى كمانبغ فى الفلسفة ابن سينا والفارابى والبيرونى وجابر بن حيان فى الكيمياء ونبغ فى الاخلاق امثال الغزالى وجلال الدين الدوانى ونصير الدين الطوسى و نبغ فى التصوف امثال جلال الدين البلخى والامير حسين السادات والجامى و السنائي و غير هولاء كثيرون .

الثقافة العربية

وقد نشر الافغانيون الثقافة العربية فى كل جهات افغانستان وماجاورها من البلاد وساهموا فى

نشر الدين الاسلامى وتوسيع رقعة الاسلام وفتحوا الهند وادخلوا الدين الاسلامى والثقافة الاسلامية واللغة العربية فى شبه القارة الهندية ووصل السلطان محمود الغزنوى بعد سبع عشرة غزوة الى سومنات وقد خلق هناك فى كل الهند جواسن الثقافة والدين والادب والفلسفة والتصوف الاسلامى. وبعد ذلك كان الافغانيون محبين للعرب مفاخرين بالقرآن الكريم ولغات القرآن الكريم وجعلوا هذا الدين وهذه الفلسفة من شعبيتهم وكيانهم الذاتى، وظلوا يحافظون على ذلك حتى الآن .

ثقافة افغانستان ثقافة عربية

وثقافة افغانستان الآن عربية وفى اللغة الافغانية نحو ثلاثين فى المائة من الالفاظ العربية ولا توجد هناك غير لغة علميه واحدة وهى اللغة العربية كما كانت اللاتينيه هى اللغة العلميه فى اوروبا فى القرنين الثامن عشر والتاسع عشر وكل كتب العلم والدين والفلسفة والمنطق والحكمة والكلام والمحاضرات باللغة العربية ولا توجد فى افغانستان بلدة او قرية الا ويكون فيها مكاتب دينية طرازالازهر وتدرس العلوم الشرعية والفلسفية والدينية والفقهية باللغة العربية وهناك مئات الالوف من الطلاب الذين يتعلمون هذه العلوم بتلك اللغة .

وانى انصح بان يتمسك العرب بلغتهم الفصحى اذا ما ارادو الاتحاد فيما بينهم لان استخدام اللغة الدارجه يفتت كيان الوطن العربى ونحن فى افغانستان نتمسك تمسكا شديدا باللغة العربية الفصحى، ولدينا كثير من امهات الكتب العربية مثل المفتاح للسكاكى وكتاب المطول والمختصر للتفتازانى ولسان العرب والصراح والصحاح والمحيط للفيروزابادى، ولدينا تفاسير الزمخشرى والبيضاوى وغير ذلك من التفاسير والكتب الادبيه والعلمية بل لدينا ملايين من الكتب العربية الموجود فى البلاد العربية .

مكافحة اللغة الدارجه

ولذلك لابد ان نقضى على اللغة الدارجة فى حياتنا اليومية بل فى الصحف والمجلات والافلام والمسرح والقضاء ونحوذ لك كما ان المسلمين يتطلعون الى مصر دايما على انها حصن للعربية ويسوغ البعض استعمال هذه اللهجة الدارجة بانها لسان الشعب وبما ان الشعب هو هدف كل شىء فمن الواجب احترام لغة الشعب وقد يكون هذا الدليل اكثر تعقلا ولكن هناك فرقا بين الشعب والطبقة العاسية. فالشعب مفهوم عام يشمل جميع الطبقات كما ان هناك فرقاً بين الراى العام

و الذوق العامی لقد کان ارسطو یحترم الرأی العام و یأبه لذوق العامی و هو فی هذا علی حق . و لذلك کان لابد من الارتفاع بمستوی لغة الشعب الی اللغة الفصحی لان ذلك ادعی الی وحدتهم وتماسکهم بل الی وحدة وتماسك الوطن العربی کله ، و من جهة اخری فان اللغة الفصحی لغه منظمة دقیقة النظام کالمنظومة الشمسیة و هذا النظام یوثر فی عقلیة الشعب، اما اللغة الدارجة خالیه من النظام الذی یوثر فی النفس ،فان الیونان لم یصلوا الی مجدهم وحضارتهم الا لان لغتهم کانت منظمة تدعو الی التخلی الذی یمهد السبیل الی التفکیر فوجد هناك سوفوکلیس وایوریبیدس وهومیروس فکان الجو مهیا لظهور سقراط وافلاطون وارسطو وامثالهم من قادة الفکر و بدات النهضة الفکریة هناك کما ان حلاوة اللغة العربیة وموسیقاها العذبة ونظامها الدقیق خلق امرؤ القیس، عمر بن کلثوم و النابغة الذبیانی والاعشی وامثالهم . کما مهد بعد ذلك لتطور النهضة الفکریة الاسلامیة بین العرب. فاذا ترك العرب لغتهم فی ید الفوضی والهمجیة الدارجة فانهم سیتقهقرون الی الوراء بدلامن ان یتقدموا الی الامام،وتنجم الفوضی الفکریة و الهمجیه فی کل شیء.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

العربية والدرية (۱)

الپوهنوال وفی الله سمیعی

توفی رسول صلی الله علیه وسلم ولم یتعد الاسلام جزیرة العرب وکان قد بدأ بدعوة الاسلام المجاورة و منا و شتها ثم تتابعت الفتوح ففتح العراق و کان یسکنه بعض قبایل عربیه من ربیعه و مضر وبعض من الفرس عن اسکان البلا دالا صلیین کان منهم نصاری ومنه مزدکیة و زردشتیه و فتحت ایران و افغانستان بعد معارك طویلة دامت حوالی ثلاثون سنه. و کان فتح خراسان، افغانستان الیوم عام (۳۱)ه بیدا حنف بن قیس ایام خلافة عثمان رض و کان سکنها الا فغانیون و من الاسم الاخری کالیهود و الهنود وبعض الروم الذین اسروا فی الحروب الفارسیة وفتحت وهی مهد الحضار ة و المدنیة الروحانیه القدیمة مکتفی الثقافة البوذیة والزرد شتیة و بها بلخ ام البلاد مجمع المذا هب الفلسفیة والدینیة وملتی الا رادالا فریقة و الشرقیة وفی عهد الولید بن عبدالملك فتحت السند و بخاری وخوا رزم وسمرقند الی کاشغر.

سبب فتح العرب لهذه الممالك عملیة مزج قویة بین الامة الفاتحة و للامة المفتوحة مزج فی الدم و مزج فی آلاراء العقلیة ومزج فی الثقافة و النظم الاجتماعیة و مزج فی العقا ئد الدینیة. وبعد فتح العرب الفارس وخراسان کان من الحتم ان تنشر العربیة فی ار جاء البلاد و اذا قطعنا النظر عن ضرورة فرض الغالب لغة علی المغلوب کالمعلوم المعهود فقد وجد اهل هذه البقاع من الافغانیین والا یرانیین من الحاجة الی معرفة العربیه لانها لغه القرآن الکریم و لغه الحدیث الشر یف واحکام دینهم

۱ـ کان دقة اهل بلخ و بدخشان و فاریاب و تخارستان وبخارا وهی اما منسوبة الی الدرة و المقصود فی هذه الحالة انها کانت لغة اهل الودیان و فی شعب الجبال و اما منسوبه الی الدر وهو با الفارسیة الباب و المقصود بها لغة الباب المعالی ای لغة الاعیان والعلماء والا شر اف ونسبتها الی الفا رسیة کنسبة العصحی الی العامیة فی العربیة «درر التیجان، غیاث اللغات»

(c) ketabton.com: The Digital Library

الجدید الذی دخلوافیه افواجاو افضی ذلک بلغتم الد ریه الی ان تنکمش فی صدور قله من اهل البلاد تعتبر محدودة حینئذ اذاقیست بالکثره الکا ثرة ویؤید الثعالبی جانبان من هذه الد عوی بقوله ان اللغه الویه العربیه العربیه نزل بها افضل الکتب علی افضل العرب و العجم ومن هداه الله للاسلام و شرح صدره للایمان اعتقدان العربیه خیرا للغات و الا قبال علی تفهمها من الد یا نه . اذهی مفتاح النفقةفی الدین واداء العلم وسبب اصلاح المعاش والمعاد ..... (۱)

وبذ لک شا عت العربه و ذا عت و اصبحت لغه العلم والدین و الادب فوق انها صارت لغه رسمیه للد ولة الاسلا میه . و قداحب الا فغانیون العربیه وتعلمو هاوحذ قوها و حرصو علی الاسلام اشد الحرص وربما فاقوا العرب فی حرصهم هذ ا .(۲)

و یشرح لنا ابن خلدون فی مقدمته هذه الظا هره بقوله (ان حمله العلم فی الله الاسلامیه ا کثرهم العجم والسبب فی ذلک ان المله لم یکن فیها علم ولا صناعه لمقتضی احو ال السنداجه والبداوة و انما کان الرجال ینقلون او امر الله فی صدورهم.. . والقوم یو مئذ عرب لم یعرفوا امر التعلیم والتدوین ولا رفعوا الیه وجری الامر علی ذلک زمن الصحابه والتابعین. ومن یوم دوله الرشید فما بعد ـ مست الحاجه الی وضع التفا سیر القرآنیه وتقیید الحدیث مخافه ضیاعه ـ و معرفه الاسانید و تعدیل الناقلین. وفسد اللسان فاحتیج الی وضع قوانین النحو ـ واصبحت العلوم الشرعیه ملکات فی الا ستنبا ط والاستخراج و ا لقیا س و ا حتا جت الی ع ـ لو م ا خری هی و سا ئـل لها و بذ لک ا صبحت ا لعلو م حضر یه والحضر لذلک العهد هم العجم اومن فی معنا هم من الموالی واهل الحواضر الذین تبعون العجم فی الحضا رة و ا حوا لها لان الحضارة راسخة فیهم منذ دولة الفرس. وهذا یفسر لنا لماذا کان صاحب صناعة النحو سیبو یه والفارسی ومن بعده ـ والزجاج من بعدهما و کل هؤ لاءاعجم فی انسا بهم و ا غار برفی اللسان العربی فاکتسبوه بمر با هم ومخا لطتهم للعرب کمان اکثر حمله الحدیث من ا لعجم امثال البخاری والتر مذی وکان علماء اصول الفقه جمیعا عجما وکذلک حمله علم ا لکلام و معظم المفسرین وما حفظ العلم ودون الا عاجم ـ ولاشک ان هذه الحقیقة مصداق لقوله صلی الله علیه وسلم لو تعلق العلم بالکناف الثریا لفاق رجال من اهل فرس» وانی اعتقدان ابن خلدون بالغ فی رایه هذا مبالغة وصل به الی حدالا غراق کما اننی لااوافق مع فی تعلیله لهذ ه الظاهرة بقوله بان الرئا سة

۱ـ الثعالبی، فقه اللغه ص ۲ (القاهرة ۱۳۱۷) . ۲ـ اعلام العربیه، لابراهیم السامرائی صفحه ۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

فی الدولة العباسیه شغلت العرب عن العلم والنظرفیه الاانه مع ذلك رای صحیح فی حملیه وان سوای فضل تفسیر وشی عمن النظر - والمشاهدان دارسی اللغه من غیر ابنائها یو لو نهامن العنایة یتعنهم اصولها وتذوق ادبها واکتناه روح ثقافتها ماقد لایو لیه معظم ابنائها فکان ذلك قویا دفع العجم من الفرس-وغیر هم علی التصنیف والتا لیف للا حاطة بالاصول و الفروع وهنا ك حافزا اخریتعلق بیعة الفرس العنصریة وهموان الفرس من الاریین والعرب من الساسیین ومن خصائص الروح الار یه انها امیل الی الخلق والا بداع من الروح السا میة .

وقد حاول الخلفاء ان یقضو اعلی الفارسیة فی افغانستان وایران فابطلت الکتابة بها واصبحت لغة القرآن لغة الا دارة واقیمت لغة العلم والدین والشعر والمعبره عن کل فکره لم یکن فی الامکان ان تستاصل منها ثم وجود سلبها الی البلا ط والادب الا ان الفارسیة لم یکن لها کیان ادبی یذکر الی جانب العر بیة فی ذلك العصر وان شریك الفاظ وعبارات منها الی شعر عر بی غیران ا لتطو رحکم ا للغه الفارسیة حکمة لکل شیء ففی اوایل القرن الثالث الهجری نشأ فی وسط اسیا خراسان وهی افغانستان الیوم لغة ادبیه تسمی فی مختلف المصادر دالتاریخیة والادبیه نسبه الی (دره) بمعنی الباب فی الفا رسیة والمراد به باب القصر او (دره) والمراد بها لغة اهل الودیان والجبال و ظل اسم هذه ا للغة یطلق علی الفارسیة الا دبیة ولاسیما فی المدة بین ا لقرن الثالث و الخا مس ا لهجری و قد فسرن هذه الکلمة تفا سیر شتی یورد ها صاحب برهان قاطع .

ودخل الفار سیة کثیر من الا لفاظ العر بیه ومنها الفاظ یتعذ روجود فارسیة اکثر ها کالمسلم والمؤمن والمنا فق والفاسق والز کاة والحج-والقرآن.. والطلاق-والقبلة والمنارة وابلیس والمحراب والتیمم وقدعقد الثعالبی فی کتابه فقه اللغه فصلا بعنوان (فصل فی سیا قة اسماء فا رسیتها منسبه وعر بیتها محکیه مستعمله ونحن هنا نورد بعضاً منها لابداعالرای فیها ومنها الخلیفة و الاسیرو الوزیر و ا لقا ضی و السا قی والحلال والحرام والعا شق والحبیب واللطیف. کما ان کثیر ا من الا لفاظ والکلمات الفارسیة دخلت اللغة العر بیة مثل بستان ونرجس وجلنار ،اصل هذه الکلمات فی الفارسیة بوستان ونرگس وگل نار-اما البنفسج فاصله بنفشه والمسك اصله مشك فی الفارسیة والسروال عند العرب ا صله شلوا رعند الفرس- و السرد اب بمعنی با رد بمعنی الماء . اما الکعك ففارسیة کیك والساذج فی العر بیة اصله ساده فی الفارسیة ولدینا امثلة لشرب بعض الا لفاظ الفارسیة فی الشعر العربی قال اسحق الموصلی .

اذ اما کنت یوما فی شجاعها * فقل للعبد یسقی القوم پرا

و«پر» فی الفارسیه بمعنی سلیان .

وقد عاش ابو العلاء الفرس خالطهم اشد المخالطة حین رحل الی بغداد حتی دخلت الفاظ فارسیه فی شعره فقال فی اللزومیات .

اذا قیل لك اجنش الله مولاك «فقل آری» .

و آری فی الفارسیة بمعنی و قال القایل .

شیئان عجیبان هما ابرد من یخ .

شیخ یتصابی و صبی یتشیخ .

والیخ هو الثلج فی الدریه.

وهکذا تاثر کل من الادبین العربی والافغانی بالاخر فلو تصفحنا دواوین شعراء العرب والکتب الادبیة وخاصة بعد سقوط الدولة الاموية وجدنا هاتز خر بمظاهر الحضارة الافغانیه و لوجدنا هذه المظاهر ممثله فی الخیال و الفکر و المواهب و الفنون المختلفه ولو جدنا ها ملیئة بالوان جدیدة من الادب کالادب الزهد و التصوف و المقامات و القصص و غیرها.

و هکذا تاثرت لغتنا و ادبنا باللغة العربیه وادابها متفشت الفاظها و تراکیبها فی لغاتنا وادابنا فلن تجد صفحه مکتوبه بالدریه تخلو من الالفاظ العربیة و کذلك لغة التخاطب و هکذا اخذنا الاوزان العربیة لشعرنا بل وقال شعرائنا شعرا باللغة العربیة و برعوا فیه حتی کتبوا قواعد اللغة من الصرف والنحو ونقد الادب من البلاغه وفنونها مالا یستغنی عنه احد .ونتج عن هذا التغاء الدریه والعربیه جمیعا فی السنة بعض من شعراء وبلغاء الافغانی یعرفون باصحاب اللسانین لانهم عبروا بالدریه والعربیة وبذلك تواکیت اللغتان وارتبطا بثقافة اسلامیه موحدة لم تکد تغایر جوانبها الا فی الصورة ولا شك ان هذا اقرب القرب بین اللغتین واتم الاندماج بین الشعبین (۱)

وهذه الظاهرة تبعثنا علی الجزم بان الفارسیه و العربیه کانتا فی کفتی میزان ان رجحت احدهما شالت الاخری ومنذ عهد الخلفاء الراشدین الی عهد السلطان المحمود الغزنوی کان تدوین او امر الدولة والرسائل الدیوانیه بالعربیه (۲) حتی کان من ابی نصر الکندری وزیر آلپ ارسلان السلجوقی ان اتت باصدار القوانین والمنشورات بالفارسیة .

۱- العرب والفرس للدکتور حسین مجیب المصری ومقال للاستاذ محمد کبیر الافغانی نشر فی مجلة الشریعة - جامعة کابول (۲) المرجع المذکور .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحقیق با لذکران الا مارات الفارسیه التی قامت فی خر اسان افغانستان ا لیوم منذ القرن الثالث الهجری ودامت الی نهایة القران الخامس هی التی از دهرت اللغة الدریه فیها. و اخذت افغانستان تستقل شیئا فشیئا ایام خلافة الما مون بید طا هر ذی الیمینین حا کم خر اسا ن مو سس الا سرة الطا هر یة وهی من الاسراء الا فغانیة العربیه المشهوره بعلمها وفضلها وکان موطن هذه الاسرة الاصلی هو فوشنج (زندجان) من اعمال هر ات و جاءت بعد ها الا سرة الصفا ریه فی منتصف القرن الثا لث الهجری ومن بعد ها الاسرة السامانیه و نعلم جیدا ان لکل عمل عکسه و لکل صو ت صدی فکان تعصب الامویین قد اثار التعصب القومی لدی البلاد المفتوحه فی مجرد ما احست هذه البلاد بشیء من الا ستقلال اخذت فی احیاء مدنیتها من جدید فاخذت الاداب اللغة الدریة تجیء فی افغا نستان من جد ید

و کان عهد الاسر ه الطا هریه بدایة لنمو الاداب القومیة فی بخا را وغزنة ونشا بو ر و کان حنظلة ابیاد غیسی من الشعراء العهد الطاهری کان شاعرا مجیدا عبا ر اته تحا کی فی عذوبتها ماء الکو ثر الزلال کما کان شعره یحا کی فی لطفه ورقته نسیم الشمال ویروی ومن مسعره البستان الا تیان .

یارم سپند گر چه بر آ تش همی فگـند ا ز بهر چشم تا نرسد مر و را گـز ند

ا ورا سپند وآتش نا ید همی بکـا ر باروی هچـوآتش وباخال چون سپند (۱)

وا لعربیه من کل هذا لم یضعف شانها بل کان لها الرجحان علی الفا رسیة من حیث کو نها لغة تا لیف وتصنیف والانتاج الادبی فیها اکثر من الفارسیة ویدل علی ذ لك مو لفا ت ابوالفتح البستی المتوفی القرن الرابع الهجری وهو صاحب دیوانین احدهما بالعربیه و الا خربا لد ریه و قد ا شتغل بالکتابة لصاحب بست اسم ولایة من ولایات افغانستان المشهوره بهلمند الان خصصه صاحب الیتیمة بسبع و عشرین صفحة من کتابه اورد فیها الامثله من نظمه ونثـره البستی کا تباما هرا و ا د یبا بارعا وشاعرا صاحب قریحه فیاضه کان یجید الشعر باللغتین العربیة و الدریة و عد اهذ اقد برع البستی فی ا لمحسنا ت البدیعیة وخاصة فی الجناس ویعتبر صاحب مدرسته فیه یقول الثعا لبی (و هو صا حب الطریقة الانیقه فی التجنیس الانیس البدیع التا سیس و کان یسمیه المتشابه ویا تی فیه بکل طریقة لطیفه (۲)

والنهضة الا دبیه فی عهد الدولة السامانیة فالیها یرجع الفضل فی تشجیع ادباء الفرس رغبة فی احیاء اللغة الفا رسیه و ا لنهوض با دابها بجانب ا د اب ا للغة العر بیه و یروی التا ریخ ان امراء

---

۱ - لباب الالباب ج ۲ — (۲) الاستاد محمد کبیر الا فغا نی فی مقال له تشر نی مجلة الشر یعة تحت عنوان رجال من ا لافغان صنعوا التا ریخ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الدولة السامانية كانوا اولى قوة وباس شديدوميل قوى الى ممارسه الحروب والاشتراك فى النضال وانهم ظهروافى اول امرهم فى بلادماوراء النهر واستقلوابها ثم استولواعلى خراسان وعلى جزء من اراضى شمال ايران الشرقى وتغلبواعلى اخراسراعلدولة الصفاريه، طاهربن محمدبن عمروبن الليث ثم قضواعلى البقعة الباقيةمن ملكهم سنة ۲۹۰ هـ والتف حول هذه الاسرة نخبةمن المؤرخين والشعراء يدوقون انتصار اتهم و يتغنون بفاخرهم وكان كثيرمن شعرائهم يجيدون الشعربالفارسية او بالعربية و منهم من نظم الشعر بالعربيةومنهم من نظممن الشعر بالمغتين معا و قد ترجم العوفى لثمانيه وعشرين من هؤلاء الشعراءومن اشهرهم ابو شكورالبلخى كان معاصر النوح بن نصر و يعده المورخ الادب الفارسى من مبتكرى النظام الشعرى المسمى بالمثنوى الذى درج الشعراءعلى اتباعه فى القرون التالية فى الشعرا لفلسفى والتصوفى بوجه خاص ومن مثنو ياته هذا المثنوى .

درختى كه تلخش بود گو هرا اگر چرب وشيرين دهى مرورا

همان ميوه تلخ آرد پديد ازوچرب وشيرين نخواهى چشيد

ان الشجره المره فى جوهرها لو سقيتها سمنا و عسلالا خرجت ثمره مرة كذلك ولن تذوق منها شيئا من السمن و العسل .

ومنهم الرودكى وهو بحق زعيم شعراء عصره و يذهب البلعمى و زيرا حمدبن اسماعيل بن احمد السامانى الى ابعدمن هذا فيقول ان الرودكى شاعر لانظير له بين شعراء العرب والعجم وكان ذاطبع كريم وذهن مستقيم وانه من اساتذه فن الشعروقد ترجم كتاب كليلةودمنةالى الفارسية شعرا وللامير نصر بن احمد عليه ايا و بيضا و يقول العوفى: (۱)

ولد الرودكى بقرية رودك على مقربه من سمرقند ومع انه ولد اعمى فقد كان حادا الذكاء سريع الفهم، حفظ القرآن كله وهوفى الثامنه ثم تعلم القراات ومارس الشعر فكان يصوغ المعانى الدقيقة فى عبارات رقيقة فاشتد اقبال الناس عليه وزادت رغبتهم فى الاتصال به والتودد اليه وقد منحه الله صوتا رخيما خلابا ولحسن صوته توجهت همته الى تعلم فن الغناء والموسيقى ونبغ الرودكى وذاع امره فى طول البلاد وعرضها واستدعاه اليه الامير نصر بن احمد السامانى امير خراسان وقربه من يجلسه الخاص وفى ذلك يقول الرشيدى .

---

۱ - لباب الالباب

گرسری یابد بعالم کس بنیکو شاعری رودکی را برسران شاعران زیبد سری

شعر اورامن شمردم سیزده وصدهزار هم‌فزون‌آید اگر چون‌آن که باید بشمری

و یقول‌الاستاد حمدالله المستوفی فی کتابه تاریخ گزیده(۱) ان الامیر نصر بن احمدالسامانی حین وصل الی دارالملك‌بهرات بعدان خصصت له‌خراسان بامرها هنا لك طاب له المقام و ناسب طبعه هواء تلك المدینة التی کانت کالفردوس‌فی‌جمال منظر هاوحسن جوها و اعتدال هوائها وکان الامیر یطوف بانحاء تلك المیضه و بضراحیها یستمتع تجریف المدینة الملی ء با لخیرات و بربیع سرخس وحسیف جبال بادغیس،وکان من نتایج ذلك ان نسی الامیر دارالملك ببخاری التی هی العاصمة الاولی للدولة السامانیة ومل امراء الدولةوارکان السلطنةطول الاقامةبهرات وشموا بعد عن بخاری التی بهااوطانهم ومساکنهم وضیاعهم وعقاراتهم منذ القدم .

و اعیتهم الحیل فی حمل الامیر علی السفر الی بخاری فاستعانوا فی اخرالامربالاستادوالرودکی وطلبوا الیه ان ینتهز فرصة اجتماعیة بالامیر فی مجلس من مجالس الانس فیحرضه علی السفر الی بخاری وقام الرودکی بماطلب الیه وانتهز فرصة اجتماع الامیر بارباب الدولة فی مجلس الشراب فانشد بین یدیه علی البدیهة قصیدة یشیدفیهابذکر بخاری وطیب هوائها و یرفع من شأنها حتی یجعلها مثل جنة الفردوس وکان‌من هذه القصیدة الابیات التالیه .

بوی جوی مولیان آید همی یادیارمهربان‌آید همی

ریگ آمو بادرشتیهای او زیر پاچون پرنیان آید همی

آب جیحون وشکرفیهای او خنگ مارا تامیان آید همی

وهی قصیدة طویلة لایتسع المقام لذکرها وانمایفینها انما وقعت موقعا حسنالدی‌الامیر فما ان سمعهاحتی سارع الی اعتلاء جواده وانطلق لا یلوي علی احد و لایا به بشیء وجدفی‌السیر معتزما العودة الی بخاري .

ومنهم الدقیقی البلخی عاش فی عهد الدولة السامانیه وبدأ بنظم الشاهنامه (بسفر الملوك)و نظم منه نحو الف بیت وجاء‌الفردوسی فاکمله فی عهد الدولة الغزنویة و قد وصل فی نظمه الی عصر زردشت وبینما کان ینظم قصة زردشت و یثنی علیه وینوه بانتشار دیانه ازوثب علیه غلامه الترکی المحبوب وقتله حوالی سنه ۳۷۰ ه ویقال فی سبب بیان هذا القتل ان الدقیقی کان‌متهما

(۱) تاریخ گزیده وندتم تالیفه‌سنه ۷۳۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بالزندقه اذ کان یظهرالاسلام ویبطن المجوسیته(۱) ویستدل متهموه علی زندقه بقصیدة وردیفها.

دقیقی چار خصلت برگزیده بگیتی از همه خوبی وزشتی
اب یاقوت رنگ ونالهٔ چنگ می خون رنگ و دین زردشتی

فداختار الدقیقی اربعة اشیاء من کل ماهو حسن او قبیح فی العالم ـ ثغریاقوتی اللون ونغمة الرباب وخمرفی لون الدم ودین زردشت ـ ومع ان هذه الابیات لاتوجد فی اشهرالکتب الادب الدری شعرا لدقیقی ارق من نغمات الطبول و ادق من اصلات الات الطرب و قد لقبوه بالدقیقی (۲) ان شعر الدقیقی ارق من نغمات الطبول وادق من اصلات الات الطرب وقد لقبوه بالدقیقی لدقة معانیه ورقه الفاظه.

و من الواجب أن ننبه القارئ الی ان قرض الشعر وابتکار المعانی الشعریة لم یکن المظهر الوحید للنهضة الادبیة القومیة فی عصرآل سامان بل کان لها مظاهر اخری و منها ترجمة السفر اوالنثرالعربی الی الدریة نثرا او شعراً و قد اشرنا الی ترجمة الرودکی لکتاب کلیة و دمنة الی الفارسیة و الی ترجمة تاریخ الطبری الی الفارسیة نثرا وقدتمت هذه الترجمة علی ید الوزیر ابی علی محمد البلخی سنه (۳۵۲ ه) هومن المرجح أن ترجمه موجده لتفسیر تاریخ الطبری للقرآن الکریم الی الفارسیة ظهرت فی ذلك العصر وقدتمت علی ایدی فریق من علماء خراسان (افغانستان الیوم) کماظهرفی نفس الوقت کتابان اخران: الاول فی فن الصیدله، یسمی «کتاب الابنیة عن حقایق الادویة» الفه حوالی ۳۶۲، ابومنصور موفق الهروی یوجد نسخة خطیة منها بیانا تاریخها شوال سنه ۴۴۷ ه و تعد هذه النسخة اقدام مایوجد من المخطوطات الفارسیة اما تفسیر القرآن فلا یوجد الا الجزء الثانی منه وهو مخطوط بمکتبة جامعه کیمبرج.

و قدترعرعت ادب الدری والقومی الافغانیین قمه اوجه وزهروه سنامه فی عهد الدوله الغزنویة وقداسس هذه الدوله الامیر ناصر الدین ابوالمظفر سبکتگین وجعل عاصمتها غزنه احد محافظات افغانستان المشهوره وورث ابوالقاسم محمود بن سبکتگین هذه المملکة عن ابیه واتخذها قاعدة حربیة بدأ منها غزواته للاقالیم المجاورة لها ولم یلبث ان اصبح بسرعه غیر عادیة سلطاناً عظیماً یملك امپراطوریه عظیمة مسیحة الارجاء امتدت من لاهور الی اصفهان. و کانت فتوحه من اسباب انتشارالاسلام فی الهند والسند و کانت له کلمة مسموعة لدی خلفاء بغداد مما بان الدولة البویهیة وهو اول من لقب

۱- راجع بهارستان جامی عند الکلام علی الدقیقی (۲) لباب الالباب ج ۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسلطان وخلع علیه الخلیفة القادر لقب یمین الدولة ووالی امیرالمومنین. و یعد السلطان محمود فی مقدمة ابطال الاسلام الحاملین للواء المذ یعین لتعالیمه فی ربوع السند والهندولـه مع ذلك علی الادب الدری فضل لاینکرو ما ثرلاتزال تذکر فتشکو قدیذل جهده فی ان یجمع حوله فی ایام غزه وسلطانه اکبر عدد ممکن من الشعراء والفلاسفة والمؤرخین ویقربهم الیه بجمیع الوسایل الممکنة لدیه و کان ممن ازدان بهم مجلس هذا (الاثار الباقیه) و(تاریخ الهند) المتوفی سنه ۴۳۰، و الامام ابومنصور الثعالبی (۳۵۰—۴۲۹) صاحب کتاب (یتیمة الدهر) و (فقه اللغة) وقدحاول ان یقرب الیه الرئیس اباعلی بن سینا البلخی الفیلسوف القدیر والطبیب الفذ ولکن لم یفلح. ومما یدل علی عنایة السلطان بامرا لشعر والشعراء رواه ا لمو رخون انه کان یسیرفی رکابه ار بعمائة شاعرفی مقد متهم ابوالقاسم حسن بن احمد العنصری ومنهم عبدالعزیزبن منصور العسجدی، ابوالحسن علی الفرخی ولکل من هؤ لاتاریخ حافل بالمفا خرو اشعار جیده فی غزوات و جولاته وفی عهده ر حل ابوالقا سم حسن بن علی بن شرفتاه الطوسی مدینة من مدن ایر ان الحالیه الی غزنه واتصل بحضرة ا لسلطا ن محمود الغز نوی و کـان مـن ملازمی السلطان فی ذلك العصر العنصری والعسجدی و الفر خی الذ ین اشرنا الیهم انفا فاحتا ل الفر دوسی حتی د خل علیهم و هم جا لسون یتجا ز بون اطرا ف الحدیث فی الشعر و الأدب فنظروا الیه نظرالا حتقارو الا زد راء فقال له ز عیمهم العنصری ایها الا خ نحن شعراء السلطا ن و لیس لاحد ا ن یجا لسنا الا اذا کان شا عراً مجیدا فسینظم کل منا مصرا عا من روی واحد و قافیة وا حدة فا ذا استطعت ان تقفی علی اثا رنا و تأ تی با لمصرا ع ا لـر ابـع الـمکمل لـلـر با عـی نسمح لـك بـمصا حـبتنا فـا جـا بـه الـفـر د وسی الی ذلك وتعهد العنصری اختیا رروی من ا لسهل نظم ثلا ث منظر ات منه ومن الصعب نظم ا لشطر ه الر ابعة و فقا له، فقال.

چو ن عارض توماه نباشد روشن	ثم قال العسجدی
ما نند رخت گل نبو د در گلشن	ثم قال الفرخـی
مژگانت گذرهمی کندا ز جوشن	فقال الفر دوسی علی ارتجال:
ما نند سنان گیو در جنگ پشن .	

واعجب الشعراء باجابة الفر دوسی وسالوه عن شرح ماشرالیه فی مصراعه من الحوادث التاریخیة فاجابهم بما امرهم ویرهن لهم علی غزاره مادته ومعرفته بتاریخ الفرس وا ساطیرهم القدیمة مما کان

(c) ketabton.com: The Digital Library

من العنصری الاأن تقدم من السلطان وقص علیه القصة ثم قال له انا نناقد عشر نا علی شا عر قد یر یستطیع أن یکمل مابدأ الدقیقی ووقع الخیرمر قعاحسنالدی السلطان ولکنه اختاران یختبرالفردو سی بنفسه فقال للفردوسی دعه ینظم ننظم علی البدیهه عده ابیات فی مدح السلطا ن کا ن منها قو له

چو کودک لب ازشیر مادر بشست به گهواره محمود گوید نخست .

ای حینما یغسل الرضیع شفتیه من لبن أ ن یلهج بعظمه محمود اولا وقبل کل شیء.و سرا السلطان بهذا البیت وامرا لفر دوسی آن یعکف علی نظم الشا هنامه فمکث فی غز نة اربع سنوات ثم ذ هب الی وطنه وجدفی نظم الشاهنامه مته ثلاثین سنة فا کمله و نفحسه سنه (۰۰۴) ه وقد وقع فی ستین الف بیت ثم رحل الی غز نه ومعه راویه ابود لف و قد سا عده حظه هذه المره فحظی بعطف الا ستاد ابی القاسم احمدبن الحسن المیمندی کبیروزر اء السلطان فقدرالکتاب حسن قد ره و تو صل بماله من منزله لدی السلطان الی ا تلیفت نظره ا لی مقد ره الفر د وسی و یر غبه فی کتا به ا لجلیل الشان وسرا لسلطان بالشاعر و اعجب بما صنعت ید اه .

ولکن لسوء حظ الفردوسی کان للوزیر اعداء یحاربون ویحاولون آن یلقی بینه وبین السلطا ن العداوة و البغضاء واتفق آ ن شاورهم السلطان فی مقدار المنحة التی یقدمها للفردوسی مکافاة له علی عمله فاشاروا علیه آن یمنحه خمسین الف درهم ثم عادوا فاستکثروذلک وافهموا السلطان ان الفردوسی لا یستحق ذلک لانه معتزلی شیعی من الرافضة وبرهنوا علی اعتزاله بقوله فی استحاله لقاء الله تعالی .

به بینند گا ن آ فر ینده را نه بینی مر نجان دو بیننده را

من تری الباری بعینین فاسترح ا ورح فاطر یک.

وبرهنو علی تشیعه بقو له:

خر د مند گیتی چو د ریا نها د بر ا نگیخته موج ا ز و تند با د
چو هفتا د کشتی د ر و سا خته همه بـا د بـا نها بـر ا فرا خته
میانه یکی خوب کشتی عر و س بر آر ا سته همچو چشم عر و س
پیمبر بـو د ا ندرو ن بـا علی همه ا هل بیت و نبی و و صی
ا گر خلد خوا هـی به دیگر سرای بـه نز د نـبـی ووصی گیر جـا ی
گر ت زین بـدآید گـنـا ه منست چنیـن دان و ا یـن راه راه منست
برین زا د م وهم بر ین بگذ ر م یقین د آ ن که چنان پی حیدر م

(c) ketabton.com: The Digital Library

فا لفردوسی یشیر فی هذه الا بیات الی ان الجنه لایمکن الوصول الیهاالا بمحبة النبی ووصیه و هوعلی« کرم الله وجهه ورضی الله عنه »ولم یشرالی ذکرالخلفاء الاخرین .

و حینما سمع السلطان ذلک وهومتمسک بمذهب اهل السنة اصغی الی حدیث هؤلاء الوشاة اشتدبه الغیظفاستمع الی نصحهم وقدقدره علی ان لاسکافیء الفردوسی الا بعشرین الف درهم. وعلم الفردوسی بهذه المؤامره فشعریخبه الرجاء وسوءالمنقلب ثم فرهاربا الی هرات ومنها الی طوس ومعه کتابه وهنا نظم قصیدة یهوبها السلطان ومنهاهذه الابیات :

مرا غمز کردند کان پرسخن — پیمبر نبی و علی شد کهن
اگر مهر شان من حکایت کنم — چو محمود را صد حمایت کنم
پرستا رزاده نیاید بکار — وگر چندباشد پدرشهریار
چون اندر تبارش بزرگی نبود — ندانست نام بزرگان شنود

والقصه طویله والمقام یقتضی الایجاز فاضرب صفحاعن بقیه القصه.

وکان عصرالغزنویین عصرالنهضه فاخذت الاداب القومیه تستقظ من تومها العمیق غیران یقطتهالم تکن تامه

فقداضطرت الی ان تقتبس من العربیه کثیرمن الالفاظ والعبارات واطلق الشعراء والکتاب لانفسهم الحریةفی ذلک الاقتباس فنسوعوالانفسم استعمال ای کلمةعربیه فصیحةدون قیدولاشرط واقتباس کل ماارادوا اقتباسیه من الایات القرآنیة والاحادیث النبویه والحکم والامثال العربیة دون ان تترجم ولم یقف الامر عندهذا الحد بل انهم استخدموا فی اشعارهم بجوار الشعر العربی و اولانهم وزادوا علیها وغیروا فیها بعض التغییروا ستحدثوا صور شعریة جدیدةفی مقدمتیهاالمثنوی والرباعی .

و المعروف ان شعراء الافغان قدیرعوافی التلاعب بالالفاظ سواء فی شعرهم العربی او الفارسی ولاریب ان من تیصفح اشعار العهد الغزنوی یجد فیها اثارنهضة و اضحةالمعالم وفیها تجدیدوفیها قوه وفیها اغراء علی الجهاد و المقدس والحروب ضد المظالم والوثنیة والمجوسیة ولکنه مع ذلک یجد معظم جهود الشعراءفی ذلک العصرقداتجهت الی المدح اکثر مما اتجه الی غرض اخر من اغراض الشعروکان للشعر فی هذا العصر میزات اهمها:

(۱) ظهور القصاید الطوال. (۲) مزید اهتمام الشعر بنظم الملاحم و الاسماطیر الوطنیة واطول هذه الملاحم شاهنامه الفردوسی.(۳) ظهور المناظرات الشعریةوهی من الصور الشعریه

التی لم تعهد هامن قبل.(۴)ظهور نوع من القصاید ستعی اللمعات والمامع قصیدة یتوفی فیها الشاعر نظم بیت بالعربیة یلیه اخر بالفارسیة اوالعکس مع مراعاة انسجام المعانی.(۵)ولع الشعراء بالدقه فی وصف الفواکه و غیر هامماتخرجه الارض او تصنعه ید الانسان فقدوصفوا التین والبطیخ والوردوا لتمعه .

وقدا ختتم مقالی بالعهد الغزنوي لان المقام لا یتسع لا کثر من هذا والعهود المتأخرة من ما بین القرن الخامس الی الوقت الحاضره یقتضی ولو بصفة عابره کتبا اوا سفارا کما ان لمحة سریعة عن الشعروالشعراء فی القرون الاربعة لم تکن الا قطره بحرااو رملا من صحراء شاسعة الاطراسیه الاکتاف و هذا القدر الیسیر المتواضع من المقال ان دل علی شیء فقددل علی ان الحضارة الافغانیة فی مختلف الفنون والعلوم عبر القرون والاعصارالاسلامیه قداستزجت بالحضارة الاسلامیة استزاجا عمیقاً و التقی الفکر العربی والافغانی علی مر العصور فاستفاد هذا من ذلك واستزجا سویاوقد مافی النهایةتراثا انسانیارا ئعافی مختلف الفنون و العلوم لاتزال البشریة تنعم بثمرا ئها الی الیوم.والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفارابي

المعلم الثانى والفيلسوف الموسيقى

الذي عاش للعلم و انقطع للفلسفة

ولدالفارابى عام (٢٥٩)ه و توفى سنه (٣٣٩ه) من عمر يناهز ثمانين سنه .. فاذن العصرالعباسى الثانى الذى عاش فيه الفارابى ومات عصر تعددت فيه الحركات السياسيه، تعدد الحركات الدينيه سواء بسواء .

اختلف المؤرخون فى نسب الفارابى فقال ابن خلكان فى كتابه «وفيات الاعيان» ان اسمه ابو نصر محمد بن طرخان بن اوزلغ واتفق معه المورخ البيهقى .الا ان ابن النديم فى كتابه «الفهرست» يقول ان اسمه ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان. و واضح من هذا ان المؤرخين قد اتفقوا على اسمه وان كانو اقدا ختلفوا فى ذكر نسبه واسم ابيه ..فقالـوا جميعهم ان اسمه «محمد».

وقد اتفق اغلب المترجمين للفارابى على انه تركى الاصل ولكن ابن ابى اصيبعه ذكر ان والده كان قائد جيش و هوفارسى المنتسب .

ينسب الفارابى الى بلدة فاراب. . . ولكن صاحب الفهرست قال انه من بلدة فاريا ب من ارض خراسان .

كان الفارابى يهوى التنقل والاسفار. . ولكن المؤرخين لم يذكروا عن رحلاته الا بعدان بلغ من الخمسين . . اضف الى ذلك ان طفولته وشبابه فتره غامضه قد يجلوها كشف علمى. قد نشأ هذا الرجل على

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثقافه،لغويه،دينيه، فقدا قبل علي العلوم الاسلاميه من فقه وحديث وتفسير ... و تعلم اللغه العربيه و التركيه و الفارسيه (۱) ا غترف الفا را بى قسطاً من الد را سات ا لعقليه ا لمحيطه به من رياضه وفلسفه...وتداشارالى ذلك ابن ابى اصيبعه انه عني بدرا سه الطب عنايه خاصه...ووراء البحث عن الد راسات العقليه رحل الفارابى الى بغداد ودرس المنطق هناك على يدامام المناطقه ابى بشرمتى بن يونس بعدان اتقن اللغه العربيه.(۲) وكان دخول المعلم الثانى مدينه بغداد حوالى سنه (۳۱۰) ه و عمره حينئذ يقارب الخمسين سنه . . . وبهذا تبدأ المرحله الثانيه من حياة الفار ابى مرحله النضج الكامل والتاثير فيمن يتصل به.وفى بغداد التقى باللغو يين والمناطقه و كما قلنا بانه درس ا لمنطق على ا بى بشرمتى بن يونس وماليث الفارابى ان تفوقه و بز عليه.

توجه ابونصرالى حران فاخذ المنطق ايضاعن يوحنابن حيلان،و لقد «سمى بالمعلم الثانى لما انتهى اليه من منزله ممتازه ورفيعه» وقد تتلمذ على يده يحيى بن عدى المنطقى المعروف .

وهنا يعود الفارابى مر ة ا خرى الى مدينه بغداد كما يذكر بن خلكان فى كتابه-فقرا بها علوم الفلسفه كما اقبل على التهام كتب ارسطو مستخرجاً معانيها بعد أن قرأ ها عد ة مرا ت ... ولقد وجد على كتاب النفس لارسطو عبارة بخطه هى:« انى قرأت هذا الكتاب مائه مره»ويقال بانه قر أ كتاب «السماع الطبيعى» لارسطو اربعين مرة،و ما أزال محتاجاً الى معاودة قر اءته» وحسب ر و ايه ابن- خلكان ان الفارابى الف معظم كتبه فى بغداد...والذى ار اه ا ن هذه الروايه صحيحه و صادقة لان هذا النابغه قضى فى بلد ة بغداد ما يقر ب من عشر ين عا ماً فى سن نضجه ا لعلمى . . .

وبعد ان قضى المعلم الثانى هذه الفترة فى بغداد توجه الى حلب وعا ش فى كنف سيف الدو له الحمدانى .. والتقى فى بلا طه بعلماء الاسلام من كل جنس وثقافه،لغويين وادباء وفلاسفه .(۳)

ولم يكن الفارابى بالرجل الذى تغر يه زخر فة الدنيا ومظاهر ها بل انه قضى حياته كلها فى تقشف من ا لعيش و كان يا كل بعر ق جبينه . . ومما يذكر عنه انه كان يعمل ناطوراً فى الفتره التى ذهب بها ا لى دمشق . . والشىء البارز فى حياته هو انقطاعه للتاليف والتعليم و حبه الا سفار،فقد سافر عدة مرات الى مصرو د مشق وانتقل من مسقط راسه الى بغداد ومنها الى حران ثم رجع اليها

---

(۱) فيلسوف العرب والمعلم الثانى، مصطفى عبدا لرازق ص ۵۵—۵۶

۲ - ا لمرجع السا بق

۳ -المرجع السا بق . .

وهكذا. كانت وفاة هذا الفيلسوف والاديب والموسيقى العبقرى فى مدينة دمشق سنه ٣٣٩ هـ. هو قد كرمه سيف الدوله الحمدانى بان صلى على جثمانه مع بعض خواصه و دفنه فى دمشق و كانت وفاة الفارابى وفاة طبيعيه كماذكر اكثر المؤرخين وقد خالفهم فى ذلك المؤرخ البيهقى فى كتابه «تاريخ الحكماء» فذكر ان بعض قطاع الطرق قتلوه فى اثناء رحلته من دمشق الى عسقلان.

الا ان الشيخ مصطفى عبد الرازق فى كتابه «فيلسوف العرب والمعلم الثانى» ينكر هذه الروايه و يقول «لوصحت حكايه قتل الفارابى لاشار اليها من ترجموا له ممن كان زمنهم قريباً من زمنه كابى الحسن على المسعودى المتوفى سنه ٣٤٦ هـ»(١)

الفارابى الشاعر:

روى ابن خلكان فى «وفيات الاعيان» وابن ابى اصيبعه فى «عيون الانباء فى طبقات الاطباء جزو ٢ ص ١٣٨، القاهره سنه ١٨٨٢ م» ان هناك بعض ابيات وقصائد تنسب الى الفارابى فقد روى ابن خلكان هذه الابيات :

اخى خل حيزذى باطل	وكن للحقائق فى حيز
فما الدار دار مقام لنا	وما المرء فى الارض بالمعجز
ينافس هذا الهذا على	اقل من الكلم الموجز
وهل نحن الا خطوط وقعن	على نقطه وقع مستوفز
محيط السموات اولى بنا	فما ذا التنافس فى مركز

وهذه الابيات رواها ايضاً ابن ابي اصيبعه(٢) ولكن ابن خلكان نفسه يشك فى نسبتها الى الفارابى. وقد ذكر ابن ابى اصيبعه بعضى ابيات شعر يه ضمن دعاء اورده على لسان الفارابى، هى :

يا علة الاشياء جمعاً والذى	كانت به عن فيضه المتفجر
رب السموات الطباق وسركز	فى وسطهن من الثرى و الانجر
انى دعوتك مستجيراً مذنباً	فاغفر خطيئة مذنب و مقصر
هذب بفيض منك رب الكل من	كدر الطبيعة و العناصر عنصرى

وروى ايضاً هذه الابيات :

لما رايت الزمان نكساً	وليس فى الصحبة انتفاع
كل رئيس به ملال	وكل راس به صداع
لزمت بيتى وصفت عرضاً	به من العزة اقتناع

(١) وفيات الاعيان لابن خلكان ص ١٠٢ ج ٢

(٢) عيون الانباء لابن ابى اصيبعه ص ١٣٨ ج ٢

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشرب مما اقتنیت راحاً　　لها علی راحتی شعاع

لی من قوارير ها ند اسی،　　ومن قراقیر ها سماع

و اجتنی من حدیث قوم　　قد اقفرت منهم البقاع

ورد ت هذه الا بیات فی «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» لابن ابی اصیبعه ص ۱۲۷-۱۳۸ جزء ۲.

و اشار الشیخ مصطفی عبدالرازق فی کتاب «فیلسوف العرب والمعلم الثانی : ص ٦٦ بعض ابیات شعریه للفارابی هی :

بزجاجتین قطعت عمری　　و علیها عولت امری

فزجاجة ملئت بحبر　　و زجاجة ملئت بخمر

فبذی ادون حکمتی　　و بذی ازیل هموم صدري

و مع ذلك نحن نشك بصدق هذه الاخبار عن فیلسوفنا الفارابی، هذه الابیات من نظمه ام من نظم غیره؟ و قد یکون للفارابی شعر یتفق مع ما کان علیه من منزلة علمیه وخلقیه وقد اشار الی ذلك الاستاذ مصطفی عبدالرازق معلقاً بقوله: «نحن نشك فی صحة معظم هذا الشعر ان یکون للفارابی لما فی اسلوبه من تکلف ینبو عنه اسلوب فیلسوفنا و طبعه و لما فی معانیه من تبرم بالحیاة والناس واستهتار بالشراب»

اسلوب الفارابی :

واسلوب الفارابی دقیق مرکز لیس فیه تکرار و لا ترادف وهو یعتنی باللفظ و العباره و یعطی اغزر المعانی فی جمل مختصره . . وفیلسوفنا مشغوف بالمتقابلات فعند ما تخطر له فکره لا بد ان یذکر مقابلها والدلیل علی ذلك کتابه المسمی «رسالة فی جواب مسائل سئل عنها» . واهم شیء عند الفارابی ان یمر علی الامور التی یفترض انها معروفه دون ان یطیل فی شرحها لکنه عند الحدیث عن اساس النظریه ودعامة المذهب یجلی ما غمض ویدلی فیه برایه و خیر مثل علی ذلك رسالته فی اغراض الحکیم . . فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف. والجمع والتعمیم والترتیب و التالیف والتحلیل والترکیب والتفریع والترکیز والتصنیف خاصة من خصائص الفارابی وهدف من اهدافه فی الکتابة وایة ذلك رسالته المسماة «ماینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه» فهی اشبه

یشبه النحو فانه ینبغی آن نفرق بینهما... ففی حین ان النحو تنصب بحوثه علی الالفا ظ من حیث هی ا لفا ظ ویعرض لقوانین اللغات المختلفه باختلاف الشعوب والا جناس، فیضع قوانین کل لغه علی جانب.. فان ا لمنطق انما یتصل با لا لفاظ من حیث انها قوالب للمعانی ویخاطب العقل الانسانی فی کل زما ن ومکا ن فالنحو خا ص والمنطق عام.

و لقدا خذ الفارابی نفسه بتعریب منطق ارسطو و وضعه فی الفاظ تلائم العالم العربی و هو یصرح بذلك فی کتا ب «القیاس الصغیر» فیقو ل فی اوله:

«قصد نا من ذلك فی کتابنا هذا آ ن نبین کیف القیاس، و کیف الاستدلال... ونجعل القوانین التی نثبتها هنا با عیانها ا لا شیاء التی افادنا ها ار سطا لیسی فی صنا عة ا لمنطق.. ونتحري ان تکون ا لعباره عنها فی ا کثر ذلك بالفاظ مشهوره عند اهل اللسان العربی ونستعمل فی ایضاح تلك الاشیاء ا مثله مشهوره عند اهل زماننا ... فانه لیس اقتفاء ارسطا طالیس فی شرح ما کتبه عن القوانین آن نستعمل عباره واسثله باعیا نها... ولیس مقصوده بتلك ا لا مثله و ا لا لفا ظ آن یقتصر با لمتعلم علی معر فتها انفسها فقط ولاان یتطرف الی تفهم ما فی کتبه بتلك الامثله وحدها دون غیرها لکن مقصو ده تعریف الناس تلك القوانین بالامور التی یتفقوا ان تکون اعر ف عند هم.» .

واذا کانت اجزاء المنطق ثمانیه فان انواع القیاس وانواع الا قاویل ا لتی یلتمس بها تصحیح رای مطلو به فی الجمله ثلاثه وانواع الصنائع التي فعلها بعد استکما لها ا ن تستعمل القیا س فی الجمله خمسه :(۱) برهانیه وجدلیه، وسوفسطائیه وخطبیه وشعریه. فالبرهانیه هی التی تفید الیقین. والجدلیه تستعمل فی ایقاع الظن الذی یقترب من الیقین او بتعبیر آخر توقع شبه الیقین عن حسن قصد. و السو فسطا ئیه توهم فیما لیس بحق وتوقع شبه الیقین عن سوء قصد و تضلیل . والخطابیه ترمی الی اقناع الانسان فی ای رای کان اقناعاً قریباً من الظن القوی.. والشعریه هی التی توقع فی النفس التخیل وتسمیلها عن طریق العا طفه (۲)

هذا ویعتمد الفلاسفه والعلماء علی الاستدلال البر هانی ورجال الفرق علی الاقسیه الجدلیه والساسه علی الخطابیه))

۱- احصاء العلوم للفارابی، تحقیق الد کتور عثمان امین ص۶۳، ۶۴

۲- نفس المرجع السابق ص ۶۴، ۶۹.

التنجيم عند الفارابی :

و من الطبيعی ان يحكم الفارابی المنطقی بفساد علم احكام النجوم، فليس من العقل فی شيء ان نعزو كل حادث عارضی او كل شيء غير مألوف الی فصل الكواكب ونقرنه بها ولئن كان الرواقيون ورجال مدرسه الاسكندرانيه قدقالوا بالتنجيم. فان الفارابی قدانكره كما انكره ارسطو من قبل. فالممكن لاتمكن معرفته معرفه يقينيه وتتحقق خصائص الممكن فی اغلب ما يحدث علی الارض أما العالم العلوی فتختلف طبيعته عن طبيعه العالم السفلی و هو تتبع نواميس ضروريه فی سيرها وتمنح العالم السفلی من فعلها الخير فحسب. صحيح أن هناك معرفه برهانيه كامله اليقين فی علم النجوم التعليمی ولكن هذا شيء والادعاء بان بعض الكواكب يجلب السعاده وبعضها يجلب النحوسه والربط بين موت عظيم وخسوف او كسوف اوای شی من هذا لقبيل شيء اخر.. فما هذا الامر الاخير الامن قبيل دعاوی المنجمين التی يجب الشك فی صحتها فان معرفه خصائص الافلاك وفعلها فی العالم السفلی لايمكن الجزم بها ويكفی آن نعرف آن طبيعه الكواكب واحده و آنها خيره ابداً .

و قد تطرق الفارابی فی فلسفته بشكل مسهب الی تصنيف العلوم و احصاءها و الميتافيزيقا و قد تناول فی هذا البحث الا خير وجود الله سبحانه و تعالی وطبيعه الله والعنايه الالهيه والفيض وقدتناول بفلسفته عن العالم وقد بحث بشكل لطيف عن النفس والنفس الانسانيه وخلودها والقوی المؤثره فی النفس سواء كانت قوی محركه ، او قوی مدركه او قوی ناطقه. . ثم تناول المعلم الثانی مسأله العقل وقدقسم فيلسوفنا العقل النظری الی عقل هيولانی وعقل بالملكيه وعقل مستفاد وقد أعطی هذا الرجل الا خلاق حقها فی بحوثه وكتاباته و ذكر بان السعاده هی الغايه القصوی التی يشتاقها الانسان واذا كان كل مايسعی اليه الانسان هوفی نظر المعلم الثانی خيروغايه فی الكمال فان السعاده هی أسمی الخيرات جميعها فبقدر سعی الانسان الی بلوغ الخير لذاته تكتمل سعادته ثم بحث موضوع المدن الفاضله والمدينه غير الفاضله. وقد اوضح المعلم الثانی وفسر الاحلام والرؤی الصادقه ولما كانت الاخيره شعبه من شعب النبوة (۱)

ولقد ضرب الفارابی بسهم وافر فی تأويل الامور السمعيه التی وردت فی الدين الاسلامی والذي يعد افكارها خروجاً علی العقيده ففسرها تفسيراً يرضی العقل أحياناً او يتفق مع قوانين الطبيعه احياناً اخری... وقد ضرب مثلين هما تفسيره للوح والقلم وتفسيره للمعجزات .

۱ـ المخيله و صلتها بالوحی والالهام عند الفارابی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الموسیقی عند الفارابی :

کان الفارابی« وکماذکرت و فی بد ایة المقال بانه المعلم الثانی والفیلسوف الموسیقی» موسیقیا بارعا فقد روی ابن خلکان(۱)ان الاله المسماة بالقانون من وضعه وانه اول من رکبها هذاالترکیب . . وحکی ایضاًان الفارابی کان ذات یوم فی مجلس سیف الدوله بن حمدان فقال له سیف الدوله«هل لك فی ان تأکل ؟فقال لا، فهل تشرب؟ فقال لا،فهل تسمع، فقال نعم،فأمر سیف الدوله باحضار القیان فحضر کل ماهر فی الصناعة بانواع الملاهی ،فلم یحرك احد منهم الته الاوعابه ابو نصروقال له: اخطأت فقال له سیف الدوله وهل تحسن فی هذه الصناعه شیئاً؟فقال: نعم، ثم اخرج من وسطه خریطه ففتحها واخرج منها عیداناً ورکبها ثم لعب بها فضحك کل من کان فی المجلس، ثم فکها ورکبها ترکیبا آخر ثم ضرب بها فبکی کل من کان فی المجلس، ثم فکهاوغیر ترکیبها وضرب بهاضرباً اخر فنام کل من فی المجلس حتی البواب فترکهم نیاما وخرج ».

وهذاحق فان للمعلم الثانی باعاً طویلا فی الموسیقی.فقدذکرالدکتور فارمر فی کتابه« مصادر الموسیقی العربیه»ذکرن الفارابی ألف کتباً موسیقیه منها: کتاب الموسیقی الکبیر وکتاب الایقاعات وفصل عن علم الموسیقی فی کتابه « احصاء العلوم »

وذکر ابن ابی اصیبعه فی (عیون الانباء) (۲) ان کتب الفارابی الموسیقیه هی: کتاب الموسیقی الکبیر وقدالفه للوزیرابی جعفر محمد بن القاسم الکرخی وکتاب فی احصاء الایقاع وکلام فی النقله مضافاً الی الایقاع وکلام فی الموسیقی» وکتاب الموسیقی الکبیر انماجاءت تسمیته بهذا ألاسم من عند ابن ابی اصیبعه وقدأیده فی ذلك الدکتور فارمروفی الحق انه کتاب کبیر ولکن اسمه الحقیقی هو« کتاب صناعة الموسیقی» کمایظهرمن افتتاحیته .

وینقسم الکتاب المذکورالی قسمین :الاول فی المدخل الی صناعة الموسیقی (وقدضنه البعض خطاءانه کتاب مستقل) ویقع فی مقالتین والثانی فی صناعة الموسیقی و یتناول الکلام فی اصول الصناعة وفی الالات المشهورةوفی اصناف الالحان وقدذکر الفارابی فی مقدمته انه ألفه بناءعلی طلب ابی جعفر محمدبن القاسم الکرخی . .

۱ـ وفیات الاعیان ابن خلکان جزء۲ص ۱۰۱-۱۰۲

۲ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباً(ابن ابی اصیبعه جز ۲ ص ۱۳۹ .)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ويعتبر المعلم الثانى علم الموسيقى جزءمن علم التعاليم و يقول عنه انه العلم الذى نعرف به صناعة الالحان وهوقسمان: موسيقى نظرية وموسيقى عمليه ومن الالات الموسيقيه مثل الجنجره والملهاة و مافيهاثم الانف وماهي صناعيه مثل المزامير والعيدان و غيرها وينقسم علم الموسيقى النظرى الى خمسة اجزاء: او لها المبا دى التى تستعمل فى استخراج مافى هذا العلم وثانيها البحث فى اصول هذه الصناعه وثالثها مطابقه ماتبين فى الاصول على اصناف الا لات ورابعها القول فى اصناف الايقاعات الطبيعيه. التى هي اوزان النغم وخامسها البحث فى تأليف الالحان فى الجمله ثم تأليف الالحان كامله.

وقبل ان اختم هذا الموضوع عن الفيلسوف و الشا عرو العالم و الموسيقى أحب ان القي نظرة مستعجلة على اهم مولفاته واشهر الكتب التى صنفها هى :

(۱) مقاله فى اغراض الحكيم ـ فى كل مقاله من الكتاب الموسوم بالحروف و هو تحقيق غرض ارسطاليس فى كتاب مابعد الطبيعه.

۲ـ رساله فى اثبات المفارقات .

۳ـ شرح رساله زينون الكبير اليونانى .

۴ـ رساله فى مسائل متفرقه .

۵ـ التعليقات.

۶ـ كتاب الجمع بين رائى الحكيمين افلاطون و ارسطو.

۷ـ رسا له فيما يجب معر فه قبل تعلم ا لفلسفه .

۸ـ كتاب تحصيل السعاده

۹ـ كتاب آراء اهل المدينه ا لفاضله.

۱۰ـ كتاب السياسات المد نيه .

۱۱ـ كتاب الموسيقى الكبير .

۱۲ـ احصاء ا لعلو م .

۱۳ـ عيون ا لمسائل .

۱۴ ـ ا لتنبيه على سبيل السعاد ة

۱۵ـ فصوص الحكم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۶ ـ مقا له فی معا نی العقل

۱۷ـ تجر یدرسا له الد عا وی القلبیه المنسو به لار سطو.

۱۸ ـ ا لنکت فیما یصح و ما لایصح من احکا م النجوم.

۱۹ـ رساله فی جواب مسائل سئل عنها .

۲۰ـ تلخیص نوا میس افلاطون

۲۱ ـ کتا ب فی المنطق یشتمل علی :

الف-التو طئه فی المنطق،

ب ـ خمسه فصو ل تشتمل علی جمیع ما یضطر ا لی معرفته من ا د ا ء ا لشرو ع فی صنا عة المنطق .

اعد اد الاستا ذ

عبد ناصر یونس الز یدی

جا معه کا بل- کلیة الاداب ـ قسم اللغة العر بیه .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

بين الثقافة العربية والافغانيه

ذكي كرم علي
الاستاذ بقسم العربيه كليه الاداب

نقصد بالثقافه الفارسيه ثقافه الناطقين باللسان الفارسي في كل من بلاد فارس (ايران) و ثقافه خراسان (افغانستان). فمن المعروف تاريخيا ان الاسلام انتشر في بلاد الفرس عهد الخليفه عمر بن الخطاب رضي الله عنه وفي الحق ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان يسوي بين العربي و الاعجمي في كل شيء، ولا يجعل بينهما تمايزاً الا بالتقوى، كما كان منطلق الفكر، حر الراي وله كلمه ما ثورة يقول فيها: (والله لئن جاءت الاعاجم بالاعمال وجئنا بغير عمل فهم اولى بمحمدنا يوم القيامه، فان من قصر به عمله لا يسرع به نسبه) .

ولقد اعتنق الفرس الاسلام عن رضاء وطواعيه بعد ان رقت قلوبهم له لا قتناعهم بانه سوف يصلح حالهم و يرفع شأنهم و يؤخذ من هذا أن العرب والعجم في تلك الفترة من الزمن عاشوا في وئام تام لان الدين الحنيف سوى بين الناس، فاصبحوا بنعمته اخوانا .

اما في عهد الدوله الامويه فقد كره العجم الامويين لتعصبهم للعرب وكانوا يعاونون الثائرين عليهم رغبة في التخلص منهم ، وان كان الخليفه عمر بن عبد العزيز انصفهم وعزل ظالميهم من الحكام وخفف عن اهل خراسان الضرايب .

وفي الحقيقه ان مدلول كلمه الثقافه عام وشامل ولكنني سا قتصر على الجانب اللغوي وتاثر الادب العربي بالادب الفارسي وكذلك تاثر اللغه الفارسيه باللغه العربيه فاذا رجعنا الى عصور الادب العربي نجد ان الصله بين الادبين العربي و الفارسي قديمه جدا ترجع الى ما قبل الاسلام وذلك بحكم الجوار بين الامتين العربيه والفارسيه مما يترتب على هذا الجوار من صلات متعددة،

ففى العصر الجاهلى كانت هناك صلات تجاريه بين العرب و الفرس وطالما تر د د ت قو افل التجارة بين الفرس و العرب (١) واستولى الفر س حيناً على بعض اطراف الجزيرة واستعان الفرس باسراء العرب على صد المغير ين عليهم من الروم والا عراب، بل استعا ن احد ملوك الفرس وهو بهر ام گور باسراء الحيرة ليجلس على العرش بعد ابيه وهذه الاتصالات كلها كان لها من غير شك اثر هافى ا للغتين ا لعر بيه والفارسيه وادبيهما، ولكن ماوصل الينا من هذه الصلات الادبيه فى هذا العصر قليل نجمله فى آلاتى، تسربت الى الفارسيه كلمات من اللغه ا العربيه وتسربت الى العر بيه كلمات فارسيه جاء بعضها فى شعر ابى بصير ميمون بن قيس الملقب بالاعشى و عدى بن زيد ومن الروايات الادبيه ألتى تشيرا لى صلته ادبيه بين الفرس والعرب قبل الا سلام قصه بهرام گور، فيروى ان اباه بعث به الى ا لحير ة فنشا بها و عر ف ا للغه العر بيه و كتب بعض ابيات من الشعر با للغه العربيه و مما يروى من شعر ه هذا البيتان :

اقو ل له لما نظر ت جنو د هم كانك لم تسمع بصو لات بهر ا م

و ا نى حا مى ملك فا ر س كله وماخير ملك لا يكون له حامى (٢)

و كذلك عرف العرب قدرا من اخبار العجم و قصص ابطالهم كقصه رستم واسفنديار وبعد ظهو ر الاسلام نرى الحقايق التاريخيه تؤكد ان الاسلام سوي بين سعتنقيه وازال حدود الا وطان والا قوا م فانساح العرب فى بلاد الفرس وهاجر الفرس الى بلاد العرب و كان لهذا كله آثار واضحه كل الو ضوح فى تاريخ الامتين وادابهما، ولقد انتشرت اللغه العربيه فى ارجاء البلاد ا لفارسيه واقبل الناس على تعلم العربيه لانها لغه القرآن والحديث ولشغل المناصب فى الدوله الاسلاميه وقد احب الفرس اللغه العربيه وتعلمو ها وحرصوا على الاسلام اشد الحرص و ربما فاقوا العرب فى حرصهم على اللغه العربيه وقد كان اكثر حمله العلم فى الدوله الاسلا ميه من العجم ،فسيبويه والفارسى والزجاج فى النحو عجم فى انسابهم وانما ربوا فى اللسان العربى فاكتسبوه بمخالطتهم للعرب كما كان اكثر حمله الحد يث من ا لعجم و كذلك علماء اصول الفقه وعلم الكلام والتفسير ونتيجه للاتصال بين الشعبين العر بى وا لعجمى دخلت الفا رسيه الفاظ عربيه جديدة مثل : المسلم ،و المؤمن والكافر، والحج والقران والطلاق وا لمحرا ب والتيمم و مثل الحلال والحرام وغير ذلك كثير، ولكنها فى الفار سيه تتجرد من اداة التعريب (ا ل) .

---

١ ـ انظر عبقريه خالد للاستاذ العقاد ص ١٣٦

٢ ـ انظر المعجم فى معا يير ا شعار العجم لشمس الدين الر ازى .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهناك الفا ظ عربيه دخلت الفارسيه، فتغير معناها مثل النشاط فى الفارسيه بمعنى السرور، والرعناء فى العربيه و هى بمعنى الحمقاء الهوجاء تكون فى الفا رسيه بمعنى الجميله او الجميل . وكما ان الفرس اخذوا من العرب اخذ العرب من الفرس. كذلك مثلا «دبستان» اصلها (بوستا ن) اى مكا ن الرائحه، (نرجس) اصله (نرگس) و(لگام) اصبح (اللجام) فى العربيه . كذلك تسربت الفا ظ الفارسيه الى الشعر العربى مثل قول ابى العلاء المعرى: «اذا قيل اخشى الله مولا ك فقل آرى) وآري بمعنى نعم.

هذا قليل من كثير من تاثر اللغتين كلتيهما بالاخرى واعتذر للقا رى لضيق الصفحات ومرا عا ة للزملاء الافاضل ليدلو كل منهم بدلوه فى هذ ا الموضو ع غيرا ننى را يت لزا ما على ان اتكلم عن تاثر لغه البشتو باللغه العربيه وسعانيها مما يعطى دليلا واضحا على الروابط الادبيه بين العر ب والا فغان ،فتوجد قطعه ادبيه لا بي محمد ها شم بن زيد سر و انى المو لود فى سر وا ن عام ٢٢٣ ﻫ ترجمها من العربيه الى لغة البشتو وهى قصيده من شعرا بن الخلاء استاذ ابى محمد، ومنها هذه الا بيات:

ان ا لغنى ا ذ ا تكلم كا ذ با قالو ا صدقت و ما نطقت محا لا

ان الدرا هم فى المواطن كلها تكسو الرجال مها بة و جلا لا

وقد ترجمها ابو محمد هاشم فى القرن الثالث الهجرى، كما ان له كتابا بلغة البشتو فى فصاحه وبلا غه العرب باسم «دسالووزمه» اي نسيم الضحراء (١)

ومرة اخرى ا كر ر اعتذ ارى حيث ان الموضوع متشعب الاطراف واتمنى ان اتابعه فى اعداد قاد مه .

١ـ انظر كتاب نظرة عابرة الى لغه البشتو تاليف الاستاذ عبدالحى حبيبى ص ١٦، ١٧

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام الانسان وحريته فی ظل الايمان

برب العالمين

بقلم غلام صفدر استاذ کلية الآداب جامعه کابل

بعث رسول الاسلام صلی الله عليه وسلم فی القرن السابع انميلادی داعيا الی توحيد رب العالمين ومنذ ذلك الوقت عرف الذين اتبعوا دعوته باسم المسلمين فی تاريخ الانسانيه ونحن بفضل الله ذرية تلك السلاله الطيبه .

اعلن رسول الاسلام دينه الذی اتی به حلقه اخيرة فی سلسله الاديان القائله بالتوحيد تبيانا بان معبود الانسان والخليق بحمده وثنائه واحد وان قضيه الايمان قضيه واحدة لا تتجزاو يتخذ الايمان موقفاً موحدً ضد الالحاد بجميع اشكاله والوانه علی ان الدين الاسلامی فی صلته بهذه الاديان قد اتخذ موقف التهذيب والتصحيح والتكميل تجاهها رابطاً معبوديه الله وعابديه الانسان بوثاق نهائی وسليم ووضع العبادة فی هيئته كان يجب ان توضع فيها كما وضع الانسان فی بيئه الهيه لم يسبق لها مثيل فی بقيه الاديان .

وقد نظر الاسلام الی الله الاحد القدير الابدی علی انه الحقيقه الوحيدة فی الوجود والانسان مكلف ان يقوم بوظائفه والتزاماته بهدايه الله والمعنی الشامل بوجوده ينطوی فی سيره الی الله بدون هذا السير يفقد قيمته الطبيعيه فيصبح صورة زائفه، والغرض من الهداية الالهيه هو ان يتفق عمله وارادة الله وهذه هی وحدها عمله وجوده . وكان مرجعهم الذی يهتدون به هو القرآن الكريم ويقوم الرسول الاكرم بشرحه وتفسيره علی وجه الارض وصورة تلقيه من قبل الانسان هی الشريعه ،وتتكون استجابه الانسان له من الشعائر والوظائف الاجتماعيه التی يقوم بها

ورحلة الا يمان الى ا لله تبتد ء بشهادة ان لااله الاالله ومحمدرسول الله،اى بنفى الالهه الكاذبه نفياً مطلقاً، وكان الرسول الاكرم نفسه قد عانى الامر ين فى جهاده ضد الو ثنيته وكان يريدان ينفذ الانسان من بر ا ثن ا لخوف من تلك الالهه الكاذبه وان يد له الى عباده رب العالمين مع ان ربوبيه رب العلمين لم تكن فى حاجه الى الد فاع وا لتكرا ر الا ان زيغ الانسان وانحرافه عن سواء السبيل كان يوجب ذلك التكرار نفيها كمو جودات ذهنيه فقط لانها لا تتمتع با لو جود الخارجى.

والاسلام فى تعر يفه بالله يعتبر اسمه تعالى منبعاً للبر كه والحمايه والطمانينه،و من هنا نجدا لمسلم لا ينحر ج من ذ كرالله فى كل مناسبته كما كا نت ا ليهود تمتنع عن ذ كر يهوه فى كل منا سبه ومن ثم نجد نداء ا لله اكبر بد وى فى عقا يد ه و شعا ئر ه جميعا ، و مما يجد ر بالذ كر هنا هو ان الاسلام ند استعمل ا فعل ا لتفضيل بد ل ا لصفه ا لعا ليه و ا لـفقر ه ا لتى يمكن ان تقا رن بـا لله غـير قابله للتصور اصـلا فى نظـر الا سلام، لان الصفه العا ليه تشعر بالمسا و اة التقريبيه وينجم من ذ لك ابهام فى هل بو جد آلهه آخرون، ولكنهم يتبوءن منزله اسفل من منزله الله،ام ان الله وحده يحكم العا لمين فى عظمه و كبر يا،و« سام »حيث يقول « انه ملك عظيم فو ق جميع الا لهه» بسبب هذا الابهام و لكن هذا الاحتمال لا يتطرق فيما يقصده الاسلا م لان القبائل العر بيه كا نت تعرف الله تعالى با سمه كما كا نت تعترف بوجوده و كا نت مهمه الرسول الاكرم صلى ا لله عليه وسلم ان يثبت و جوده الاو حد فى الاذ هان وان ينفى التعدد فى مجال الله تعالى الذى لا يمكن ان يتصو ر والذى هو اعلى من كل ما يمكن ان يوضع معه فى ميزان الحقا ر نه .

ويستهد ف القرآن الكريم من معر فه الله الخضوع والانقيادو مع انه يمكن ان يستدل على الله - تعالى بكل اتقان ودقه الا ان العقائد فى الاسلام تعتبر خادمه للواجبات الد ينيه لا موضوعا للبحث والتحقيق ومن هنا نجد علم الكلام اسلامى يولى القانون الاهميه العظمى دون علم الو جود و يمتا ز الاسلام عن غيره من الاد يان بالاضافه الى سميزاته الاخرى بالاستجابه لنداء ا للحق اكثر من رغتبه فى ا لبحث و التحقيق فى طبعه الله وا لبحث المفرط فى هذا الخصو ص من نظر المسلم ليس بذات قيمه فى حدذ اته انما الذ ين يرتبطبا لعمل ا كثر من ان يكون مو ضو عا للبحث العقلى و كل ما هو ضر ورى لمعر فه الله يحصل عليه عن طر يق الوحى .

والدين اسلامى يتحدث عن الغيريه بين الله و المخلو قات بحيث يخيل للانسان انه تعالى لا يرتبط بهم با ى رباط ولكن الواقع على العكس من هذا واذ أنظر الى اله اسماء الحسنى لتبين هذا اله ارتباط بوضوح وجلاوقد جاء بعضى

هذه الاسماء على هيأة اوصاف الذات والمعلوم أن الاوصاف تكتسب معناها من المواقف التجريبيه التى يمر بها الانسان فى حياته، و من هنا لا تصبح العبادة ممكنه فحسب بل ان الادب واللغه يصبحان ممكنين ايضاً .

اذ العبادة تقتضى القول بكفيه الله لان الصمت فى معرفه الله يعنى الصمت فى العبادة ، وينتج هنا التعارض وهوانه كيف يمكن ان تتشخص ذات الهيه باوصاف زمنيه، ومن ثم نصطدم فى كثير من الاديان بموضوع التجسيم و التشبيه اى الحديث عن الله تعالى بالمقولات الجائزه فى المجال الانسانى وقد نفر الاسلام من هذا الموضوع معتبرا اياه غير لائق بشأن الله حيث لا يماثله نفور فى بقيه الاديان .

من اشهر اسماء الله الحسنى، الرحمن و الرحيم، وقد فسر بعض الباحثين هاتين الصفتين بمعنيين مختلفين ولكن البعض الاخر منهم - نظراً الى ان الصفتين قد اشتقتا من اصل واحد - يرون انهما تؤديان معنى واحد وللكنه متزايد يرتقى من الرحمه كصفه جوهريه الى عطاء فعلى والفقرة البارزه فى هذا الصدد هى رب العالمين وهنا عبر الدين الاسلامى عن الله بالرب وعن الانسان بالعبد، و من المعلوم ان الرب يفيد معنى المربى والحاكم وهذا المعنى يناسب الفهم القائم على فكرة التطور للعالم و لكن فى اطار ايمان واقعى بالله والله يسيطر على كافه التظواهر و التطورات التى تكون الاشياء بها هى هى و تتحرك وقد ذكر لفظ العالمين بصيغه الجمع وهذا يناسب فكرة تعدد الاشياء و الظواهر و تفاعلها كما عرفت فى العلم فكل ما هو موجود من السيارة الى الذرة ومن لا نهائيه المكان الى ادق دقائق الروح ، كل ذلك مخلوق لله تعالى وهو الذى يحافظ عليه و يضاف الى هذا ان العالمين قد اشتق من اصل يفيد معنى المعرفه ويتضمن هذا ان العالم المادى وعالم الاحياء كلها يمكن ان يهتدى بها الانسان الى قدرة الله .

مع ان الدين الاسلامى يلح على غيرية الله ويعتبر الايمان قائماً على الوحى الا انه ينظر الى العقل فى مضمار العالم الدنيوى نظرة ماؤها الاحترام والاعتبار و يشجع على الملاحظه التجريبيه ولابحاث العلميه غايه التشجيع و يرى آيات الله و علاماته متجليه فى كل مكان كما يرى فيها مثيراً للبحث العقلى و الاعجاب الدينى .

الانسان فى ظل هذه الربوبيه عبد وله قدرة فرعيه وهذا فى الواقع يشكل جوهر اسلامه ولو لم يكن ماينقاد اليه ويطيعه لما ان كان لتعهداته ووظائفه اى معنى وربوبيه الله تتضمن مقام الانسان و مكانته كفرض قبلى وعلى هذين الاساسين فهو ينكر وجود الالهه الطبيعيه والالهه الكاذبه التى تظلم

الا نسان وتجور عليه و التى تدعى كذبا بالقدرة والسلطان بجانب قدرة الله و سلطانه.
يرى الاسلام فى العبادة الزائفه عبوديه وانحطاطاً و لعنه كمايرى الشر ك ظلماً والشرك الذى هو اعتراف بوجود الالهه بجانب الله الاحد وثنيه مزمنه تسلب العبادة والعظمه والشكران الخاصه بالله عن الله وحده، وهذا ولاريب ظلم ظلم مقابل الله وتجاه الانسان نفسه لأن الوثنى عدو نفسه، حيث انه عن طريق الاعتراف بالا لهه الكاذبه يشوه ويفسد وجوده هو و كل هذا لان الدين الاسلامى ير يدان يصفى القلوب و يعدها لاستقبال رب العالمين وتنقاد اليه وفى هذا الانقياد ينطوى مقامه وحريته والانسان يكسب قيمته الحقيقه اذا ماقبله الدين .

ذكرت فى اول هذا المقال ان الدين الاسلامي قدوضع الانسان فى بيئة الهيه لم يسبق لها مثيل فى الا د يا ن ا لسا بقه و قد حا ن ا لوقت لا ن اعر ض كيفيد هذا من ا لمعر و ف و ا ن نطفه ا لا نسا ن المسلم تتكو ن فى ا لر حم با سم الله و حينما يو لد يؤ ذ ن اسم الله فى ا ذ نيه و عند ما يكلف با د ا لصلاة يستقبل ضوُ ا لنها ر با سم ا لله و مع افو ل الشمس يستقبل ظلمه الليل باسم الله كما انه لاينسى ذكر الله بين هذا وذ اك وقبل أن ينام فهو يتذكر الله و يناجيه و يقضى حياته على هذه الوتيرة وحينما يحضره الموت وينطوى سجله على و جه الارض ير قد فى مقره الا بدى باسم الله وصلته هذه المستمرة والمستديمه برب العالمين تجعله شاعرا بحقيقة و جوده ومعناه بصورة دائمه والآن نريد أن نبين ما مدى اثر هذه الصله المبا شر ة برب العالمين فى حياته ، يمكن أن يلاحظ الا نسان كعضو فى الجما عه و كفرد: والفرد فى الجماعه من حيث مقامه و حريته قد اثار مشكله فى الفلسفه السياسيه وقد ابديت آرا ء مختلفته حولها. من المعلوم ان بعض التنظيمات السياسيه قد بنى على اساس من المزيه الفطريه كما بنى بعضها الاخر على اساس من الحق الالهى وبين ظهراني فلاسفه الحكم نجد من يدافع عن العقد الاجتماعى كما نجد من يحبذ الحكو مه المطلقه وفى النظام القائم على المزية الفطريه ينقسم البشر الى الحكام والمحكومين بالفطرة وفى النظام القائم على الحق الالهى اعتبرت سلالة خا صه صاحبه ذلك الحق وفى النظام المبنى على العقد الاجتماعى لن يكون الانسان القوى مساويا با لانسان الضعيف كطرفى العقد وفى الحكومه المطلقه تنحصر القدرة فى يد انسان واحد وتؤ دى الى الاستبداد فى نها يه الامر. اما فى النظام القائم على الايمان برب العالمين فتكون السلطة لرب العالمين الخالق لكل من يشملهم النظام ويحتاج كل فرد الى منبع القدرة الوحيده، هذا بقدر ما يحتاج اليه فرد آخر ويطبق القانون الالهى على الجميع دون اى امتياز. ولو نظر اليه كفرد فيشا هد انه يخاف من القوى الطبيعيه

يخاف من الاوهام، يخاف من الضغط الاقتصادي ومن مصيره فى المستقبل كما يهاب الموت و لكن يتحول كل هذا في ظل الايمان برب العالمين الى طمأنينه وهدوء بال لانه بهذا الا يمان يكون على يقين لا يتطرقه الاشك بأنه لا يحدث شى الا واراده الله الشامله توجده وبما انه يتبع الشريعه وهى مظهرا راده الله يندرج فى زمره اولياء الله واولياؤه تعا لى لاخوف عليهم ولا يخر نون و من جهه آخرى فان هذه الار ادة اراده ذات قد وصف نفسه بالرحمن الرحيم فاذا عنيت بانسان فلن يبالى بشى،

واذا العنا يه لا حظتك عيونها نم فا لمخاوف كلهن امان

ومن جهه ثالثه فهو يعرف ان هذه الارادة الشامله اراد ة ذات هو مالك يوم الدين فالانسان الذى يريد ان يتحرر من الخوف و الوسواس ويرتقى الى معارج الانسانيه العاليه يقف امام رب العالمين بكل خضوع فيقول: « اياك نعبد واياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين » ومع هذا الفهم فهو يحنى قامته ويضع جبينه على الا رض كعلا مه العبوديه ثم يرفع راسه و يقيم قا مته كرمز للسيادة ، فا لمسلم يبحث عن السيادة على ما سوى رب العالمين فى عبوديه رب العالمين .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسد الله
الاستاذ المساعد بكلية الشريعة

بلاد الافغان وصلتها بالاسلام ولغه القرآن

اخى القارى !

لاار يدان ابحث فى موضوعات انت اكثر اختصاصا والماما بها ولاار يدان اكون كمثل حامل التمر الى هجر و اجدر شيء بالبحث عندى ان اتحدث فيما يتصل ببلادى و شعبى (بلاد الافغان) وصلتهما با لاسلام وا لعربيه .

فا لاسلام كما تعلم منهج حياة ـ هو عقيد ة تو ضح التصور الصحيح للكون و الانسان و الحياة عقيدة تعرف الانسان بنفسه، وسر خلقته وسبب وجوده و هو شر يعة تنظم حياة الانسان فى كافة شئونها وهو منهج متكامل الجوانب فيه تنظم علاقه الفر د بنفسه و بخالقه و با سرته و بمجتمعه و بالعالم باسره وفيه بيان للا صول والقواعد التى تقوم عليها النظم و القو انين التى تحكم سير المجتمع والناس وهو ثورة شاملة. ثوره لاتقتصر على جانب من جوانب الحياه و انما تمتد الى كل جانب ثورة لاتعبر عنها كلمة او شعار ـ بل هى تحو يل كيفى للمجتمع و تغيير جذ رى لامر تكزاته الاساسيه على كل صعيد .

ان الا سلام كمنهج حياه متوافق منسجم فى جز ئيا ته و كلياته مع بعضه و لقد وزعت جزئياته بالقسطاس المحقق للتوازن بين مختلف الحاجات والمطا لب العضو ية والنفيسة مما لايمكن ان يحدث تضخما فى جانب على حساب جانب فكان توز يعا فطر يا محققا لتنا سق و التوافق و الا طمئنان والاستقرار فى حياة الانسان ـ وفيه قابلية وقدر ة على استيعاب الحياه و قيا د تها فى ا يةمر حله من مراحلها ـ وهو صالح لهداية البشر ية فى مختلف العصو ر والد هور ـ وذلك لا نه منهج الهى ـ وليس مخاض عقل بشرى وليس وليد بيئه معينة ـ شان كل المنا هج البشر ية الوضعية وانما هو النمهج

(c) ketabton.com: The Digital Library

الذى اريد له ان يكون منهجاً للبشر به جمعاء فى مختلف ديارها وانظارها ومصدره الالى ارسى فى قواعده واصوله من سعه الافاق وكلية الا حاطة ماجعله قادرا على الحياة والخصب والابداع فى كل مكان فهو يجمع الى رقة التوجيه دقة التشريع والى جلال العقيدة جمال العبادة والى امامة المحراب قيادة الحرب ـ ولذلك نسميه منهج الحياة وبذلك يكون منهج حياة بكل مافى هذه الكلمة من معنى .

واما اللغة العربية — هى اللغة الوحيدة التى فتحت صدر هالتراث الانسانية الخالد ومعارف البشريه كلها ـ كما اتسعت لمقامات الامه الاسلاميه التى شرقت بالحضاره وغربت ـ انها لغه صارت بفضل حضارة الاسلام ابعد اللغات مدى واوسعها افقا وستظل حية ماد ام الاسلام حيا ـ ولقد اندثرت جميع اللغات القديمه فى العالم القديم ـ اما العربية رغم ما مر بها من عصور مختلفة ـ بقيت حية وما زالت تفيض بالقوة والحياه ـ لانها وسعت مبادىء ومثلا وقيماً سماوية خالدة وحضارة الاسلام المرنة ، فهى لغة جميع الشعوب السلمة فى مشارق الارض ومغاربها. الشعوب التى تختلف وتتباين فى اجناسها و بيئاتها واصل نشاء تها ولكنها تنضوى جميعا تحت لواء الاسلام وتصب من قرآنه وتنهل من مناهل رسول الاسلام صلى الله عليه وسلم .

نعم لقد ترجم المصدران او الينبوعان الاولان لحضارة الاسلام و هما القران الكريم وحديث الرسول الاعظم عليه افضل الصلاة والتسليم ـ الى اللغات الاخرى ـ وحاول علماء الدين والثقافه الاسلامية فى مختلف العصور ان يقوموا بترجمة هذين الينبوعين وفق النزعات الادبيه التى سيطرت على عصورهم ولكن هيهات ان توجد فيها حلاوة لغة الرحمن ـ اوان تمتاز بميزات لغة القران وهيهات ان توجد فى الترجمة المعانى والمفاهيم التى تعبر عنها اللغة العربية التى نزل بها كلام الرحمان ـ اوان توجد فيها اللغات التى توجد فى العربيه وعبارتها واشارتها ودلالتها واقتضائها — اوفى صريحها او كنايتها اومجازها او حقيقتها وما الى ذلك .

واللغة العربية تتمتع بقوة عجيبة . لاتتمتع بها اللغات الاخرى ـ لان الفاظها تنفس بالحياة وتراكيبها تعبر عن الاحاسيس والمشاعر — و تتمثل فى كلماتها وحروفها خطرات الضمير ونبضات القلوب ونبرات الحياه ـ وقدار اد الله ان تكون لغة كتابه وترجمان وحيه ـ وهى لغة دين وعلم وادب ـ وحضارة وانسانيه ـ وبذلك اصبحت خالدة ما عاش الانسان فى هذا العالم ولم لاتكون

(c) ketabton.com: The Digital Library

خالده وقد اختارها الله لغه كتابه المقدس - اى تكلم بهارب العالمين - و تكلم بها سيدالمرسلين صلوات الله عليه و سلامه وقد كان افصح الناس كلاما - و احسن تركيبا واعذب تعبيرا - وبعدان قرأ الرسول صلى الله عليه وسلامه القران بلسان عربى مبين - او بعدان تنزل القران بلسان عربى مبين تاكدت رابطة و ثيقه بين اللغه العربيه والدين الاسلامى الحنيف - و اصبحت لغه العالم الاسلامى كله - وصارت لغه الدين ولغه الحضاره الاسلاميه الراقيه وربطت جميع الاقطار الاسلاميه برباط جامع و ثيق .

ثم ان اللغه العربيه لعبت دوراهاما فى نشر العلوم والمعارف البشريه - وانتجت الوانا من التفكير - و هى غايه فى الحسن والرقه والدقه - وبلغت بفضل القران مدى لاتكاد تعرفه ايه لغه أخرى من لغات العالم - لان القران هو اساس العقيده الانسانيه والثقافه البشريه .

ولكن اليوم - وبعد مضى قرون من الزمن - يعرف كل غيور و كل بصير - ماآلت اليه حاله المسلمين من ضعف فى الدين وتدهور فى الخلق . ومازلنانعمل بايدينا وكل مشاعر نا لضعف الدين كى تصبح الاخلاق اكثر تدهورا ويصبح الداء اكثر فتكا - والدليل على هذا - ان كل مانجده فى الاسواق والمكتبات كل ما تذيعه وتنشره الاذاعات ودور النشر - انما هو اراء الفلاسفه الماديين - او صورة لوحى فرويد وماركس ودوركايم وامثالهم - وهذه الصور والاراء تتدفق علينا فى الافلام الماجنه والقصص المكشوفه والمسرحيات الصارخه وفى الملابس الكاشفه والصدور العاريه ... ونحن اليوم لا نشكوا الفسق والظلم فحسب ، بل نشكو كذلك الكفر والالحاد - بجانب التفسخ والحطه فى الاخلاق وان مانشكو منه اصبح داء متاصلا وسقما قمارسيس الاصل - ومع نهذا فاننا ننظر الى مصيبتنا نظر المتفرج ، لم نشمر عن ساعد الجد - ولم نقم بعلاج فاجع لما اصابنا فتفاقم الخطب و كبرت المصيبه و كادان نعجز من العلاج - وان نضل فى متاهات الضلال .

فاذا كان الاسلام منهج حياه - واذا كانت اللغه العربيه ترجمان القرآن ولغه الاسلام والمسلمين فلماذا غفلنا عن منهج حياتنا و لغته - او بتعبير ادق لماذا اغفلنا هما - فلنعد الى اسلامنا والى لغتنا وعلينا ان نكافح ونضحى فى سبيل دينا الحق - دين الانسانيه - منهج الحياه البشريه - والله فى عوننا وهوولى التوفيق .

عزيزى القارى !

اذا رجعنا الى الوراء فى اغوار التاريخ - نجد ان العرب فتحوا افغانستان فيما فتحوها من البلاد وخضعت خراسان اذذاك وافغانستان اليوم للدين الاسلامى الحنيف خضوعا تاما - وتاثرت به

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاثرا شدید ا۔وبعد آن وطدت دعائم الدوله العباسیه وثبتت ارکانها بید ابی مسلم الخراسانی۔ وبعدآن مال العباسیون الی الفرس بصفة عامه والی الافغان بصفة خاصه۔اختلط العرب بالخراسانین وتعلم الافغان لغه القران الکریم ۔وتمنت بینهم وبین العرب اتصالات واسعه فی المعیشه و التجاره و شتی شئون الحیاه ۔ فظهر اثار هذا الاختلاط و الاتصال فی العقول والافکار و اتساع الثقافه ونموالموا هب .

وبعدان استقلت افغانستان اخذالافغان ۔دورهم ینشرون الدین الاسلامی الحنیف فی البلاد المجاوره ۔ویذکرالتاریخ مدی دورالسلالات الغوریه والغزنویه والتیموریه و الدرانیه فی نشر الاسلام والثقافه الاسلامیه فی هذه البلاد۔و استفاد الافغان بدورهم من اللغه العربیه حیث کانت لغه البلاط فی حقبة من الزمن۔فسرب الکلمات العربیه الی لغاتنا القومیه۔و استخدمت فی التخاطب والادب معا۔واذا تصفحنا تراجم رجالنا نجدآنهم خدموا اللغه العربیه والثقافه الاسلامیه با وسع معانیها کالامام الاعظم ابی حنیفه نعمان الکابلی وابی نصر محمد الفارابی المعلم الثانی والفیلسوف الصوفی و ابن سینا البلخی الشهیر بشیخ الرئیس — والبیرونی الفلکی — والجامی النحوی ... ونبغ من الشعراء عدد کبیر وخاصه البرامکه۔والاسره الطاهریه۔ومنهم ابوشکور البلخی والرودکی وغیرهم .

ویقول ابن خلدون «من الغریب الواقع ان حمله العلم الاسلامی اکثرهم العجم الافی القلیل النادر۔ وان کان منهم العربی فی نسبته فهوعجمی فی مرباه ومشیخته مع ان المله عربیه وصاحب شریعتها عربی ۔فکان صاحب صناعه النحو سیبویه والفارسی من بعده الزجاج من بعدهما۔و کلهم عجم فی انسابهم وانمار بوافی اللسان العربی فاکتسبوه بالمربی ومخالطه العرب۔وصیروه قوانین وفنا من بعدهم. وکذلك حمله الحدیث الذین حفظوه عن اهل الاسلام اکثرهم عجم۔وکان معظم علماء اصول الفقه عجما کمایعرف وکذا اکثرالمفسرین۔ولم یقم بحفظ العلم وتدوینه الا الاعاجم . . .»

کذلك تاءثرالعرب واللغه العربیه۔علومها وادبها بالافغان ولغاتهم و ادابهم القومیه۔ کیف لاوکان منهم الامراء والوزراءو لفلاسفه والعلماء والکتاب والشعراء..فاثروافی العرب۔ودخلت الفاظ وکلمات افغانیه الی اللغه العربیه وقبلت اللغتان العربیه والافغانیه هذا التاثیر۔ لان للغة تشبه کائنا حیا وتستطیع ان تقبل التطورات العلمیه والتغیرات الاجتماعیه فی شتی مناحی الحیاه۔وخاصه اذا اراد الشعب او المجتمع الذی یتکلم بها ان یحیا و ان یسیر قدما.

اخی القاری!

اننا معشر الافغان نستعمل الحروف العربیه ـ ونکتب بنفس الکتابه ـ و ا کثر من خمسین فی الما ئه من کلما تنا عربیه ـ وخاصه المصادر والصفات ـ والا وزان الشعر یه وما الی ذلك ـ وما تز ال تستعمل المصطلحات العربیه فی الطب وخاصه فی التعرف باعضاء جسد الا نسان .

بالاضافه الی هذا اذا القینا النظره علی المناهج الدراسیه الافغانیه التی تطبق فی المدار س حتی فی الوقت الراهن الذی سیطوف فیه العلمانیه علی کل مناحی الحیاه ـ نجدان ماده الدین و ما ده اللغه العربیه ماد تان اصلیتان فی المنا هج الد راسیه فی المر احل الد راسیه الثلاث ـ الا ابتد ائیه والاعدادیه والثانویه ـ وسادة الدین تشمل القران الکریم والتفسیر والحدیث والسیرة النبویه الکریمه وسیره ابطال الاسلام والاحکام الفقهیه الضروریه ـ اما ماده ا للغه العر بیه فا نها تشمل قوا عد الصرف والنحو .والی جانب ماده الدین وماده اللغه تدرس ماده تاریخ الاسلام فی المرحله الثانو یه .

اضف الی هذا المعاهد الدینیه الرسمیه ـ حیث تو جد فی افغانستان تسعه معاهد دینیه وهی:

۱ ـ مدرسه دارالعلوم بکابل

۲ ـ مدرسه ابی حنیفه بکابل

۳ ـ مدرسه نجم المدارس بالمحافظه الشرقیه ننگر هار

۴ ـ مدرسه فخر المدارس بالمحا فظه الغر بیه هرات

۵ ـ مدرسه جامع رر رر رر رر رر

۶ ـ مدرسه تخارستا ن بالمحا فظه الشما لیه کند ز

۷ ـ مدرسه ا سد یه ـ بالمحافظه رر بلخ

۸ ـ مدرسه ابی مسلم بالمحافظه الشمالیه الغر بیه فار یا ب

۹ ـ والمدرسه المحمد یه با لمحا فظه الجنو بیه کندها ر .

اما منا هج هذه المدارس ـ و کتبها الدراسیه والمراجع فانها جمیعا باللغه العربیه الافی القلیل النا دروالمنا هج تحتوی العلوم الاسلامیه وعلوم اللغه العربیه وتدرس فیها علوم التفسیر والحدیث والفقه والاصول، والعقیده ـ والفرائض والمواریث ـ والصر ف والنحو والبلاغه ـ والی جانب هذه العلوم تدرس فی هذه المدارس العلوم الطبیعیه والاجتماعیه و الریاضه ـ ای یتثقف الطالب فی هذه المعاهد بالثقافه الا سلامیه العالیه ـ ویکون لدیه الماما با لعلوم المعا صره .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما کلیة الشریعه بجامعه کابل ـ فانها کما یفهم من اسمها اعلی مرکز للدراسات الاسلامیه فی افغانستان ـ یلتحق بها خریجوا المعاهد الدینیه بعد النجاح فی امتحان القبول ـ واول شرط الالتحاق بها تادیه امتحان القبول باللغه العربیه والنجاح فیه ـ و تنقسم الدراسه فی کلیه الشریعه الی قسمین ـ قسم الفقه و القانون ـ وقسم الدراسات الاسلامیه ـ وسع ان الکلیه قسمت الی قسمین ـ الا ان العلوم الاسلامیه و علوم اللغه العربیه تدرس بالقسمین ـ واذا کان هناك فارق فی مستوی الدراسه با قسمین ـ فانه فارق بسیط جدا هذا ولم تحرم افغانستان النساء من العلوم الاسلامیه ـ نظر الدور المرافی اعداد النشیء اعدادا سلیما ـ الی جانب ان انسوه نصف المجتمع ـ ففتحت فی کلیة الشریعه قسما خاصا بالبنات وتلتحق به خریجات المدارس الثانویه العامه ـ وهذا القسم یسیر علی غرار کلیة البنات الاسلامیه بالازهر وتدرس بها بالاضافه الی العلوم الاسلامیه واللغه العربیه علوم قانونیه .

کذلك یوجد بکلیه الاداب قسم للغه العربیه ـ وبکلیه الحقوق قسم للدراسات الاسلامیه والمسجد مازال یلعب دوره الفعال فی نشر الثقافة الاسلامیه والعلوم العربیه ـ والفضل الاکبر یرجع الیه فی نقل وحمایة هذه اللغه والثقافه فی طول التاریخ .

کل هذه المحاولات انما تجری فی هذا البلد العتیق من اجل الاسلام ولغه القران لان الاسلام کما قلت منهج حیاتنا ـ ونحن لا نستطیع ان نفهم الاسلام فهما صحیحا ـ دون المعرفه بلغه القران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبد السلام عظيمى

استاد بكلية الشريعة
جامعة كابل

بين الشريعه والتصوف

ان الحياة (١) الروحية هى هذه الحياة التى يخضع فيها الانسان لالوان مختلفه من مجاهدة النفس وكشف حجاب الحس وقطع العلاقات المادية التى تفسد على الانسان صلته بربه ومشاهدة لمبدع الكون مشاهدة سبيلها الفناء فى النفس البشرية وقوامها البقاء فى الذات الالهية والاتحاد بالحقيقة العليه. هذه الحياة الروحيه نشأت اول ما نشأت فى الاسلام من التقشف والزهد والورع .

فتحنث محمد صلى الله عليه وسلم واعتكافه فى غار حراء قبل أن يهبط عليه الوحى وكذلك سيرة الصحابه رضوان الله تعالى عنهم مثل سيدنا ابى بكر و عمر و عثمان وعلى ، وحياة بلال الحبشى وسلمان الفارسى وصهيب الرومى وحياة ابى بن كعب وابى ذر الغفارى تعتبر كمنطلق اساسى لهذه الحياة الروحية .

ونحن لو قارنا حياة هؤلاء الزهاد و المتصوفة الذين اتوا من بعد النبى صلى الله عليه وسلم بسيرة صاحب الدعوة الالهية، لوجدنا تشابها كبيرا بينهم فى المجاهدات والرياضات وكذلك فى الاذواق والمواجيد . اذ كان النبى يركن الى حراء ويخلو لى ربه صائما وقائما ليالى وايام حتى بلغ الاربعين من العمر وقد اتاه جبريل يامره : اقرأ باسم ربك الذى خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ و ربك الاكرم الذى علم بالقلم ، علم الانسان ما لم يعلم .

هذه هى حياة محمد الكبرى التى بدأت بالخلوة والرياضة وانتهت بالوحى والنبوة تعتبر صورة اولى للحياة التى يحيا الزهاد و العباد .

---

(١) الحياة الروحيه فى الاسلام. تاليف دكتور محمد مصطفى حلمي ، ص ٧.

علی ان معترضاً قدیعترض فیقول ان هذه الحیاة التی عاشها النبی لم تکن حیاته نبیاً ولا رسولا وانما تمثل کالحنفاء من العرب الجاهلی وهذا یعنی ان حیاة الزهاد و العباد التی جعلنا منها صورة لحیاة محمد الروحیة مردودة الی اصلها فی الجاهلیة لا فی الاسلام و لکن یرد علیه بان هذه الحیاة انما کانت ارهاص النبوته و تمهید الرسالته فحیاته نبیاً لم تکن الا استداد لحیاته عربیاً متحنثاً و اذا کان ذلک کذلک فتحنث محمد العربی کان له خطر فی الحیاة الروحیة عندالزهاد والمتصوفین وکذلک نری فی حیاة محمد النفسیة بعدالنبوة والبعثة ما یمکن ان نتخذه نبراساً لاذواق الصوفیه ومواجیدهم تلک الحالة النفسیة التی تشبه الوجد اذ حدث ان دخلت عائشة علی نبی فی الحالة هذه فلماراها النبی صلی الله علیه وسلم سألها من انت؟ فاجابته قائلة: اناعائشة ،فسألها النبی ثانیة من عائشة فاجابته بقولها انته الصدیق ولکن النبی عاد فتسائل مرة اخری ومن الصدیق فکان الجواب حمو محمد ولکن عند ماسالها النبی بقوله محمد لزمت الحمت .

هذه القصة ان صحت ودلت فانما تدل علی ان لاذواق الصوفیه ومواجیدهم سنداً فی حیاة محمد النفسیه علیه صلوات الله وقصة المعراج والاسراء هی الاخری آیة تدل علی الاتصال الصوفی ولحظة القرب «دنی فتدلی وکان قاب قوسین اوادنی» ولذلک ماأثر عن النبی صلی الله علیه وسلم من الاقوال یفیدنا بان التصوف له جذوره فی اقوال النبی کما کان فی سیرته وسلوکه منها ما یروی عن النبی صلی الله علیه وسلم اذ قال: «ان الله تعالی قال: من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب وما تقرب عبدالی بشی احب الی مما افترضته علیه وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها وان سألنی اعطیته ولئن استعاذ بی لاعذته .» لذلک :

وحیاة اصحابه واقوالهم شهادة صدق علی حیاة المتصوفة واخلاصهم فی الحب وتفانیهم فیه.

هذه هی الحیاة الروحیة التی لحفناها واعتبرناها معیاراً ونبراساً لحیاة روحیة عاشها الزهاد والمتصوفة و قداضیف الی کل هذا عناصر غریبة عن الاسلام طوال العصور المتعاقبة التی توالت علی الامة الاسلامیه بعضها فارسی اوهندی و بعضها الآخر یونانی اومسیحی حتی بدالتصوف و بدت معه الحیاة الروحیة کانهما مذهبان یخالفان لتعالیم الاسلام ،ولکی یتبین و جه الحق فی مسالة المصدر الاول الذی استمدت منه الحیاة الروحیة الاسلامیة یحسن بنا ان نذکر بعض آلایات القرآنیه وعبارات السنة نذکر ما یلی :

(c) ketabton.com: The Digital Library

منها قوله تعالى :«الله نور السموات والارض » وقوله تعالى :« فاينما تولوا فثم وجه الله »، فالصوفية يتخذون من هاتين الايتين دعامة يقيمون عليها مذاهبهم في وحدة الوجود، وحدة الشهود وتجلى الله في مخلوقاته .

ومنها قوله تعالى:«يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المومنين اعزة على الكافرين، يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم » فهذه آية كريمة بنى الصوفيه عليها مذهبهم في الحب الالهي بنوعيه حب الله للانسان وحب الانسان لله .

ومنها قوله تعالى :«اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقاً ففتقناهما » فقد ايد الصوفيه بهذه الاية مذهبهم في الحقيقة المحمدية التي هي عندهم التعين الاول الجامع لكل التعينات العلوية والسفلية .

ومن الاحاديث القدسيه التي يوردها الصوفيه و يردون اليها بعض مذاهبهم الاثر الذي اخبر فيه رسول الله على لسان الله فقال : « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق فبي عرفوني، فالصوفيه يتخذون من هذا الحديث القدسي مصدراً لمذهبهم في الحب الالهي الذي هو عندهم المبدأ الاول في خلق العالم اذ هم يرون ان الله كان ولا شيء معه و احب ان يرى ذاته في شيء غير ذاته .فخلق الخلق و كان العالم منه بمثابة المرآة المجلوة التي يرى فيها ذاته .

ومن الاحاديث القدسيه ايضاً التي يوردها الصوفيه و يردون اليها بعض مذاهبهم الاثر الذي اخبر فيه رسول الله على لسان الله عزوجل وهو قوله:«لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ورجله التي يسعى بها فبي يسمع وبي ينطق وبي يعقل وبي يمشي » فهذا حديث وجد فيه اصحاب الاذواق والمواجيد من الصوفية مجالا خصباً ومتبعاً فياضاً بمعاني الاتحاد الذي يقوم عندهم على فناء العبد في الرب او الحب في المحبوب او الخلق في الحق.

تلك مصادر التصوف الاسلامي من الاقوال والسيرة و هذه هي الحياة الروحية التي بدأت تتبلور في سلوك اسلافنا الصالحين و اخوافنا في الدين. يبقى بعد هذا ان نتسائل قائلين الا يصح ان يكون التصوف في اول نشأته نتاجاً اسلامياً مستقلا عن كل التيارات الدخيله والفلسفات الاجنبية.

و لكن الواقع و الحق يقال ان التصوف الاسلامي قد نشأ بعيداً عن كل المؤثرات الاجنبية سواء

(c) ketabton.com: The Digital Library

كانت الدينية منها او الفلسفية ولكن التشابه الملحوظ بين التصوف الاسلامى وبين البوذيه والنصرانية والافلاطونيه الحديثه راجع الى ان زهاد المسلمين قد اخضعوا انفسهم لطائفة من القواعد والاحكام التى تقرب كثيراً او قليلا من تلك التى اخضع لها السان البراهمة وزهاد المانوية و رهبان النصرانية وفلاسفة الافلاطونيه الحديثه انفسهم. وذلك لان التصوف من حيث هو رياضة للنفس الانسانية هى حظ مشترك بين افراد الانسان جميعاً فيصح ان ينتهى عند المعتنقين لدين من الاديان الى عين النتايج التى ينتهى اليها عند المعتنقين لدين آخر من هذه الاديان وذلك لان وسايل التصفيه وطريق التهذيب التى يصطنعها اولئك وهؤلاء واحدة كما ان الغايات العليا التى يرمى اليها اولئك وهؤلا واحدة هى الاخرى فاذا كان ذلك كذلك وكانت النفس الانسانية هى ، هى فى كل مكان وزمان فما الذى يمنع اذن من ان يكون التصوف الذى ظهر فى الاسلام هو بعينه التصوف الذى اخذ صورا متعددة فى الديانات الهندية والفارسية والنصرانيه و فى الفلسفة اليونانيه ؟ و اذا تركنا انشابه الواقع بين اقوال الصوفية المعتنقين الديانتين مختلفتين الى انشابه الواقع بين الصوفيه والفلاسفة و جدنا ذلك قصة يروى فيها ان كلا من ابى سعيد ابى الخير الصوفى الفارسى وابى على بن سينا قد التقى احدهما بالاخر و تحدث احدهما الى صاحبه و بعد ان افترق كل منهما قال ابو سعيد عن ابى على : انه يعلم ما اشاهد على حين ، قال ابو على عن ابى سعيد : انه يشاهد ما اعلم .

و هذا لتشابه اوذاك لا يعنى ان ابا على اخذ عن ابى سعيد ولا ان ابا سعيد قد اخذ عن ابى على. انظر الى الدكتور عبد الحليم محمود فى كتابه : «التفكير الفلسفى فى الاسلام» كيف يفصل فى الامر بقوله : « والعلوم الاسلاميه اذا اطلقنا ها كانت عقيدة و شريعة و اخلاقاً . كانت تفسيراً للقرآن و شرحاً للحديث و جدلا حول العقيدة التى نزل بها الوحى ، كانت اتجاها روحياً سيتمد مبادئه ونظرياته من القرآن ومن السنة ومن التأسى بالرسول صلوات الله وسلامه عليه واذا اردنا شيئاً من التمثيل الواقعى فاننا نقول فى الاتجاه الروحى ان اباذر الغفارى لم يدرس الافلاطونية الحديثه ولم يدرس اشتراكية افلاطون ولم يتخذ ذلك اساساً لدعوته و اهل الصفة لم يتلمذوا على الافلاطونية الحديثه او على الفيثاغورية فيتخذوا عنهم الزهد والتقوى منهجاً و سننا ونقول فى التشريع أن سيدنا معاذاً او سيدنا عمر او سيدنا عليا او الامام مالكا لم يدرسوا نظريات اليونان

حتى يتخذوها اساسا لفنا وعلمهم واحكامهم . (۱)

تطورها من القرنين الاول والثانى الى القرنين الثالث والرابع :

رأينا كيف كانت الحياة الروحية التى يحيا ها النبى واصحابه صلوات الله عليهم اسوة حسنة اهتدى بهديها من جاء فى اعقاب النبى من التابعين الذين عرفوا بالزهد والتعبة ولكن الزهد فى الدنيا والاقبال على العبادة كان شائعاً بين المسلمين فى صدر الاسلام ولما كانت حياة المسلمين الاولين بحكم بداءتها وخشونتها - ابعد ما تكون عن اسباب الحضارة والنعومة فقد ترتب على ذلك الا يكون الوصف بالزهد والتقشف والفقر والخشونة فى العيش مميزاً لمسلم على مسلم كان اكثر المسلمين اقبالا على الدين واشدا تصالا بالنبى قد تميزوا عن غيرهم باسم الصحابة اذ لم يكن ثمة افضل واشرف من صحبة رسول الله ولما كان الجيل الثانى وكان الزهد والتقوى ما يزالان عامين فى المسلمين وكان فريق منهم اشد تمسكاً بالدين واكثر خضوعاً لاحكامه سمى من صحبوا الصحابة بالتابعين. على ان الاسلام ما لبث ان نشر لواءه على كثير من البلاد التى فتحها المسلمون وفى هذه البلاد المفتوحة وجد العرب انفسهم امام الوان من الحضارات وضروب من الترف تغريهم وتفتنهم وهنا اقبل الكثيرون منهم على هذا الترف وامعنوا فى مخالطة الدنيا واذا بهم يحيون حياة تاعمة تختلف كل الاختلاف عن حياتهم الاولى وكان الى جانب هؤلاء قوم امعنوا فى الحياة الروحية فزهدوا فى الدنيا وتقللوا من المأكل والمشرب والملبس بحيث كان الفقر اظهر سماتهم من هنا سمى هؤلاء القوم باسم الزهاد والعباد وتسموا بالصوفية بعد ذلك.

ولعل اول ما يلاحظه المتأمل فى الحياة الروحية لهؤلاء القوم انها كانت مطبوعة بطابع الزهد خاضعة لسلطان الحزن والبكاء مما يدل دلالة واضحة على مبلغ شعور هم بالالم الناشىء عن المعصية والخوف والى جانب الزهد المصحوب بالحزن والبكاء كان زهد آخر مصحوب بحزن وبكاء وايضاً ولكنه ليس هذا الحزن والبكاء مصدره الخوف وانما هو حزن وبكاء مصدره الضيق بكثرة ما تراكم على النفس من الحجب التى تحول بينها وبين مشاهدة الله والاستمتاع بجمال ذاته الازلى. فالحياة الروحية التى كان يحياها الزهاد والعباد فى الكوفه والبصرة والمدينه وفى بلاد خراسان والافغان ابان القرنين الاولين للهجرة كان يقسمها الزهد مع الخوف من عذاب النار والطمع فى ثواب الجنة

(۱) التفكير الفلسفى فى الاسلام ص ۲۵۹ .

من ناحية والزهدمع حب الله لذاته و ابتغاء لمطا لعة وجهه من ناحيه اخرى وحسبنا ان ننظر فى حياة الحسن البصرى وفيما اثر عنه من الاقوال لنتبين الصورة الاولى لهذا النوع من الزهد وفى حياة رابعة العدويه وما ينسب اليها من اقوال واشعار لنقف على الصورة الثانيه له .

الزهدمع الخوف : الحسن البصرى:

فالحسن البصرى (۲۱ هـ ۱۱۰ هـ) يعد بحق مثلا صادقا للحياة الروحيه التى كان يحياها الزاهد المسلم فى القرن الاول وفى شطر من القرن الثانى للهجرة والتى كان قوامها عنده الزهد فى الدنيا و الاعراض عن جا هها والا قبال على الله والتوكل عليه والخوف منه . ويمس ادل امعانه فى الخوف و اذعانه لسلطانه من ان الشعرانى قال عنه : « كان قد غلب عليه الخوف حتى كان النار تخلق الاله » و ذات مرة وهو يعظ الناس فعوتب على تخويفه الناس بمواعظه فقال : « ان من خوفك حتى تلقى الا من خير من امنك حتى تلقى الخوف » ومن ذلك قى الحزن والخوف « ان المؤمن يصبح حزيناً و يمسى حزيناً ولا يسعه غير ذلك لانه بين مخا فتين بين ذنب قد مضى لا يدري ما الله يصنع فيه وبين اجل قد بقى لا يد ري يصيبه فيه من المها لك » من قوله : « ابن آدم ، نفسك نفسك انما هى نفس واحدة ان نجت نجوت وان هلكت هلكت ولم ينفعك من نجا و كل نعيم دون الجنة حقير و كل بلاء دون النار يسير » .

الزهدمع الحب رابعة العدويه :

وكما طبع الحسن البصرى الحياة الروحيه الاسلاميه بطا بع الزهد مع الخوف والحزن فقد طبعتها كذلك را بعه العدويه المتوفاة سنه ۱۸۵ هـ بهذا الطابع اذ كانت فى حياتها زا هدة عابدة خائفه حزينة با كية غير انها زادت على هذا كله عاملا جديداً كان له آثار خصبة قويه فى توجيه الحياة الروحيه و جهت جديدة و هو الزهد الممزيج با لحب .

فامادوام حزنها وبكائها وشد ة خو فها فذ لك ما يدل عليه قول الشعر انى عنها و هو ا نها « كانت رضى الله عنها كثيرة البكاء والحزن و كا نت اذا سمعت ذكر النار غشى عليها ز ماناً و كانت تقول استغفار نا يحتاج الى استغفار » ويدل عليه ايضا ما يروى عنها انها سمعت ذات مرة سفيان الثورى يقول: وا حز ناه » فقالت له و ا قلة حز ناه ولو كنت حز ينا ما هناك العيش .))

ونحن اذا تصفحنا كتب التصوف وطبقات الصوفيه الفينا ها حافلة بكثير من نفحات هذ الحب الالهى ا لذى فا ضت به نفس رابعه فمن ذلك ابياتها التى تخا طب فيها ر بها فتقول:

ا حبك حبين : حب الهوى وحبا لانك اهل لذ اكا

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاما لذی هو حب الهوی فشغلی بذکرك عمن سواکا
واما الذی انت اهل له فکشفك لی الحجب حتی اراکا
فلا الحمد فی ذاولا ذاك لی ولکن لك الحمد فی ذاوذاکا

وقد عقب الغزالی علی هذه الابیات بقوله: ((ولعلها ارادت بحب الهوی حب الله لاحسانه الیها وانعامه علیها بحظوظ العاجله وبحبه لما هو اهل له الحب لجماله وجلاله الذی انکشف لها وهو اعلی الحبین واقواهما)).

فهی قد قسمت الحب فی ابیاتها الاربعه: الاولی الی نوعین احدهما الهوی وهو عبارة عن شغلها بذکر الله عمن سواه والاخر حب الله لذاته ولیس من شك فی ان هذا النوع الثانی من الحب هو الذی کانت تو ثره رابعة کما یدل علی ذلك قولها فی احدی مناجاتها: ((الهی اذا کنت اعبدك رهبة من النار فاحرقنی بنار جهنم واذا کنت اعبدك رغبة فی الجنة فاحرمنیها واذا کنت اعبدك من اجل محبتك فلا تحرمنی یا الهی من جمالك الازلی)).

ومما هو جدیر بالذکر ان الزهاد و المتصوفه لم یکن یجمعهم نظام عام او تربط بینهم طریقه واحدة فی التعبد والتزهد بل کان لکل منهم نظام حیاته الروحیه الخاص به و مع ذلك فقد کانت هناك مدرستان انضوی تحت لواء کل منهما فریق من هؤلاء و النساك والعباد والزهاد و کانت احدی هاتین المدرستین تعرف باسم مدرسه الکوفه و تعرف الاخری باسم مدرسه البصرة ولم یکن خط هاتین المدرستین من الاشتغال بالفقه والحدیث وعلوم اللغه والشعر و علم الکلام بالقل من حظهما من العمل علی ریاضة القلب و مجاهدة النفس.

فقد کان مرد مدرسة الکوفه الی اصل یمنی کما یقول الاستاذ ماسینیون و کانت مطبوعه بطابع مثالی اولعت بالشواذ فی النحو وتغنت الحب العفیف فی الشعر واخذت بالظاهر فی الحدیث. شیوخها من اهل الزهد والعبادة الربیع بن خیثم وجابر بن حیان وابو العتاهیه، و اما مدرسة البصره فهی ترجع الی اصل تمیمی طبعت بطابع التحقیق والنقد و اولعت بالمنطق فی معالجة مسایل النحو وبالنقد فی الحدیث واخذت بمذهب اهل السنة مع نزعة معتزلیة شیوخها الحسن البصری ومالك بن دینار و صالح بن بشر.

وفی نفس الوقت الذی شاع فیه الزهد والنسك بین عباد الکوفه والبصرة ظهرت طائفة من الزهاد والنساك فی بلاد اخری من المملکة الاسلامیة مثل ابراهیم بن ادهم وشقیق البلخی فی بلاد الافغان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تطور الحياة الروحية خلال القرنين الثالث والرابع :

وكما كان الحب طابعاً للزهد الذى عرف عندا بى الحسن البصرى فقد كان الحب من اخص خصائص التصوف عندصوفيه القرنين الثالث والرابع وكان مصطلح الفناء والبقاء هو الاخر قدشاع عندمتصوفى خراسان سيما عندالجنيد والحلاج فتحول التصوف من الزهد والسلوك كطريقه للخلاص والنجاة الى علم له قواعد واصوله واختلط بالتيارات الثقافية الاجنبية الدينية منها والفلسفة. والدليل على ذلك ان «المعرفه» قد حلت محل الزهد عندذى النون المصرى فى غرب المملكة الاسلاميه بقربها من البيئة التى فشت فيها الافلاطونية الحديثه. التى توتكزا ولا و قبل كل شىء على نظريه المعرفة وكلمة الفناء حرت على الالسن فى شرق المملكة الاسلاميه حيث يود هناك الفلسفة الهنديه التى تتعمد اولا واخيراً على فكرة الفناء و النيروانا .

وحدث اى ترك قوم الزهد واعتبرو الرياضات وسيلة الى معرفة الله لا غايه فى ذاته وتد اومت بينهم كلما ت تنبىء عن اتحاد الخالق و المخلوق مما يخالف بظاهره الشرع الوى ود بجانب ذلك هب قوم آخر للدفاع و قاموا بتأ و يل ما تسميه « شطحيات الصوفيه ». فحصل بينهم و بين الفقهاء صدام وشجار واضطر و للدفاع عن انفسهم ضد هجمات الفقهاء الذين كان لهم دورهم ومكانتهم فى الدولة لدى الخلفاء والسلاطين واستعانوا بمصطلح «الصحو» و «السكر» ليبرءوا به ماجرى على لسان الطائفه من شطحات بحجة انها خلجات خطرت فى حالة السكر ولاضير مادام انهم يراؤن منها فى الصحو واليقظة واختاروا لغة الرمز ليكفوا بها عما يد ورفى خاطرهم من الاذواق والمواجيد خوفاً من فتاوى الفقهاء ومطاردة العسس والبويس اذا هم افشوا بها وصرحوا عليها .

ولقد نهجوا نهج الفقهاء فى تدوين علومهم ومصطلحاتهم. ويحدثنا تاريخ العلوم فى الاسلام بان احكام الشريعة فى العهود الاسلاميه الاولى لم تكن مدونه او منظمة على نحو علمى بل كانت هذه الاحكام فتلقى من صدور الرجال ولكن ما بث الناس آن نظروا فى امور الدين واستخلصوا ما يتصل بها من الاحكام الشرعية على نظام علمى فما نشأ التدوين كان اول ما عنى به الباحثون هو علم الشريعة الذى يبحث عن الاحكام العمليه الظاهره . و من هنا وضع الفقهاء كتباور سايل فى الفقه واصوله. وفى الكلام ومسائله وفى غير هذا وذاك مما يتصل بالقرآن والحديث، و كلها علوم تدور حول محور رئيسى واحد هو اصول الدين واحكام الشرع .ولكن لم يكن الفقهاء هم الذين ينزعون وحدهم عند المنزع العلمى،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بل كان الى جانبهم الصوفيه الذين كان يعنيهم باطن الأحكام الشريعة بقدر ما كان يعنى الفقهاء ظاهر هذه الاحكام نظر التصوفيه الى ما عكف عليه الفقهاء من تاليف الكتب والرسايل والى ما كان لهم من اخبار واقوال واحوال ومذاهب، فوجدوا ان هذا كله متفرق لايجمعه كتاب واذاهم يرون انهم فى حاجة الى علم ينتظم رياضاتهم واذواقهم ويصور حياتهم الروحيه وما ينبغى ان يختلف فيها على نفس السالك من مقامات واحوال ويحقق ماتطمح اليه نفوسهم من نقاء القلب وصفاء الروح وكمال الدين. هنالك اصطنعت الحياة الروحية الاسلامية التى قامت فى اول الامر على دعائم عمليه. من زهد الزهاد، عبادة العباد وفقر الفقراء بصفة عمليه وهنالك ايضاً استحال هذا كله الى علم يعرف باسم التصوف له مناهجه ومنازعه وموضوعاته وقواعده واصطلاحاته ومذاهبه وقد اختص الصوفيه بهذا النوع من العلم ليس لواحد غيرهم من اهل الشريعة الكلام فيه، انقسم علم الشريعه اذن الى قسمين متمايزين: قسم اختص به الفقهاء وقسم اختص به الصوفيه واهل الباطن اشتمل على ما يتعلق بهم من مراقبات ومحاسبات ورياضات ومجاهدات واحوال ومقامات كتب الفقهاء كتبهم فدونوا فيها الاحكام الظاهره التى استخلصوها من القرآن والحديث وكتب الصوفيه كتبهم فادرعوها سواجيدهم التى ذاقوها وحقايقهم التى كشفوها على اساس من القرآن والحديث واختلف فقه الفقهاء وتصوف الصوفية ومنشأ هذا الاختلاف راجع الى ان الفقه هو علم الاحكام الظاهرة فى العبادات والعادات والمعاملات على حين ان التصوف هو على الرياضات النفسيه والمواجيد القلبية والاحكام الباطنيه ومن هنا نظر الصوفيه الى انفسهم على انهم ارباب الحقايق واهل الباطن ونظروا الى غيرهم على انهم اهل ظواهر واهل رسوم وهكذا اصبح للصوفيه علم له موضوعاته ومناهجه وغاياته التى تختلف عن موضوعات علم الفقه ومناهجه وغاياته فكتب المحاسبى «الوصايا» وكتب «الكلاباذى» «التصرف بمذهب اهل التصوف»، الطوسى «اللمع» وابو طالب المكى «قوت القلوب» والقشيرى «الرسالة» واما التصوف فى القرنين الخامس والسادس فقد امتزج بالفلسفه اليونانية سيما الافلاطونية الحديثه وظهرت مطلحات الفلسفه مثل الوجود والوحده والكثرة فى التصوف الفلسفى عند محى الدين ابن عربى والسهروردى المقتول وابن سبعين وصرحوا بارائهم عن وحدة الوجود ووحدة الشهود والوحدة المطلقه، دون لومة لائم وذلك لان الحروب الصليبيه سئمت الدولة الاسلاميه وحولها الى دويلات تحكمها ملوك وسلاطين لاشأن لهم لعصبات التى كانت سائدة فى الدولة

الاسلامیه ایام الحلاج وبالتالی فلم یکن هناك خوف لامن الفقهاء ولامن الشرطه والعسس اذ رأینا ان وحدة الوجود التی رمز الیها الحلاج وصلبوه وقطعوه اربا اربا جزاء بما قال وتفوه فقد صارت هی الشغل الشاغل والوحید لابن عربی ومدرسته دون ان یهزلها جفن ومع ذلك فالامام الغزالی مع انه کان صوفیاً رفض نظریه الاتحاد الحلاجیة برمتها فی القرن الخامس و بعد ذلك طعن ابن تیمیة مذهب القائلین بوحده الوجود اثار ابن عربی ومدرسته .

وقد کان لصنیع الغزالی وابن تیمیة اثره فی توجیه التصوف الاسلامی توجهاسلیماً بارجاعه الی کتاب الله وسنة رسوله اذنری فی عصر نا هذ ان الدکتور عبدالحلیم محمود هوالوحیدالذی نهج التصوف التی فی دراساته عن التصوف الاسلامی ولاغروانه لقب بغزالی المصر .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تلخیص: پوهنیار توریالی راقم

زلـــزله دشمن سر سخت بشریت

درین اواخر ایالات متحده و شوروی به آرامی و دقت از وقوع چندین زلزله ـ پیشگوئی کردند. گفته میشود در چین جائیکه تشخیص و درك زلزله بحیث یك هدف بسیار مهم قرار گرفت در چند سال گذشته از صحت وقوع ده زلزله پیشگوئی گردیده است. در ین نزدیکی ها قبل از وقوع دو زلزله عظیم حکومت چین با اطمینان کامل رسماً مردم را آگاه ساخت تا مناطق آسیب پذیر را تخلیه کنند. با پیشرفت سریع در زمینه پیشگوئی وقوع زلزله دانشمندان اکنون در مورد امکانات دلچسپتری یعنی کنترول و رام کردن تکنن های بسیار مخرب زمین بحث میکنند. جیولوجی دان امریکائی هیلی میگوید: «ما نمیتوانیم این کار را زود تر آغاز کنیم لیکن از امکان هم بعید نیست. قدمی را که درین زمینه برداشته ایم ما را برای ادامه فعالیت های بیشتر تشویق میکند».

امکان کنترول زلزله یك پیروزی شگفت انگیز بشر بر بیرحمی های طبیعت خواهد بود. زلزله در پهلوی وقایع جنگ و امراض ساری یکی از سفاکترین مخاصمان بشر محسوب میگردد. زلزله بدون آگهی برق اساشکاف عظیمی را در سکان مقدس وغائی بشر یعنی زمین باز میکند وازاو آنکه بشر بزمین قدم گذاشته متوجه این بلای عظیم شده است. تاریخ بخاطر دارد که زلزله ها، سیلابها حریق ها وفروریزی های زمین مجموعاً به حیات ۴۷ ملیون آدمی خاتمه داده است.

زلزله‌های بزرگ تاریخ

یکی ازبزرگترین زلزله ها را درتاریخ بشریت ،تاریخ بیهق ثبت کرده است.ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق زلزله‌مذکور را درتاریخ خود چنین ثبت نموده:

«و درناحیت بیهق علی الخصوص در ربع قصبه‌زلزله‌متواتر افتاد چنانکه مردمان به چهل شبانروز در هیچ بنا نتوانستند بودوساکن ومواطن بیشتر خراب شد ،و آغاز این بود در غرهٔ سنهٔ اربع واربعین‌وار بعماته ودرین سال زحل دردلو بوده است وبحوت آمده‌و مشتری‌د رثوروجوزاومریخ دراسد درمقابل زحل ،وقال بعض الا فاضل فی‌وصف‌تلك الزلزلة:

زلزلة زلزلت بها کبدی — حلت با علی محلة البلد

هم یرصدون الحیات دانیة — لکن صرف الزمان با لرصد

و قال نصربن یعقوب:

یا سعد انی ارقتنی رجة — ما جت بهاالارواح فی الا جسام

ماجت بهاالأرض الفضاء کانها — فرس تنفض بعد نزع لجام

وقال بعض فضلاء بیهق من قصیده فیها :

تتابعت الابناءمن ارض بیهق — یحدث عنها طول لیلی سمیرها

بأن مغاینهاتداعت وزلزلت — وطاح‌طح منها بالقبیل دبیرها

واضحت بقیعاً صفصفا بعدانسها — وصارت خرابا دورها و قصورها

وقدخلت الا سواق من کل سوقة — ولم ینجج فی دارالامیرامیرها

ومن بسیار پیران رادیدم که این‌حادثه به مشاهده دریافته‌بودندواز ین واقعه تاریخی ساخته واین سال راسال زلزله نام نهاده. »(تاریخ بیهق ـص ۵۲ـ چاپ۱۳۱۷ ه ش تهران .)

زلزله بزرگ دیگر ، زلزله درگواتیمالا (امریکای مرکزی) است که بسال ۱۳۵۴

بوقوع پیوست‌ودران بیش‌از بیست‌و شش هزار نفر تلف‌وبیش ازهفتادهزار زخمی گردید .

زلزله‌ئیکه روز جمعه ۲۹حوت ۱۳۵۴ درشهر خاص «ولایت سمنگان‌افغانستان بوقوع پیوست‌منجر به فوت بیست‌وشش نفر وانهدام بیش از پنجصدخانه گردید. هم در نوع خودبالنسبه‌شدیدبود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

احصائیه زلزله

سال وقوع	محل وقوع	مجموع وفیات.
۸۵۶	کورنت (یونان)	۴۵۰۰۰
۱۵۵۶	شانسی (چین)	۸۳۰۰۰۰
۱۷۳۷	کلکته (هند)	۳۰۰۰۰۰
۱۷۵۵	لزبن (پرتگال)	۶۰۰۰۰
۱۷۸۳	رر	۳۶۰۰۰
۱۹۰۲	مارتینیك	۴۰۰۰۰
۱۹۰۶	سانفرانسیسکو (امریکا)	۷۰۰
۱۹۲۰	کانسو (چین)	۱۸۰۰۰۰
۱۹۲۳	توکیو (جاپان)	۱۴۳۰۰۰
۱۹۶۰	اغادیر (المغرب)	۱۲۰۰۰
۱۹۶۴	الاسکا	۱۱۴
۱۹۷۰	پیرو	۶۷۰۰۰
۱۹۷۲	ماناگوا (نکاراگوا)	۱۰۰۰۰
۱۹۷۵	مکدن (چین)	گزارش داده نشده

در زلزله واقع شده در قارهٔ آسیا زلزله‌هایی بود که در دسمبر گذشته در پنبو نستان رخ داد که در اثر آن نه شهر کوچك و یران و پنج هزار نفر تلف شد. تکانهای دیگری در ماه فبروری در چین رخ داد که گفته میشود بمرگ صدها انسان انجامید. در حقیقت هیچ روزی نیست که در کره زمین تکان و لرزش رخ ندهد. منتها بعضی از ین تکانهای ناشی از زلزله آنقدر ضعیف است که انسانها نمی توانند آنرا احساس کنند. وتنها بوسیله سیسموگراف (الضبط امواج زلزله) زلزله های بسیار حساس کشف و ضبط شده میتوانند. برخی زلزله های دیگر که بیشتر شدت دارد در سطح اقیانوسها رخ میدهد که آسیبی از آن متصور نیست.

زلزله یی کودیاك ایلند را که دارای نفوس کم بوده و انسوتر ساحل الاسکا واقع است تکان داد. در ماه جولای پاگان (برما) رالرزاند که نیمی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

معابد تاریخی آنشهر را ویران و منظر را خراب ساخت . سال گذشته زلزله های شدیدی شهر های اروفیل در کالیفورنیا ، میندا ناو در فلیپین ، شبه جزیرهٔ کمچتکا در سایبریا و جنوب غرب پسیفیک ایلند بوگینو بیل را بلرزه درآورد .

بسیاری مردمان بدوی چون علت زلزله های مهیب را نمیدانند ، انرا ناشی از قوای ما فوق طبیعی میپندارند . در سال ۱۷۵۰ توماس سرکوك اسقف لندن به جمعیتی از پیروان خود چنین گفت : دو زلزله ایکه اخیراً بوقوع پیوست متوجه ساکنان لندن بود .

جاپانی ها در گذشته های بسیار دور معتقد بودند که صد ها زلزلهٔ پیهم که همه ساله جزیرهٔ انها را تکان داده وهنوز هم تکان میدهد محصول حرکات عادی یك میولای بزرگی است که زمین را به پشت خود میکشاند . بومیان شبه جزیرهٔ کمچتکای سایبریا تکان های زلزله را ناشی از لرزش وجود سگی بنام کاسی میدانستند که برف را از پوست پشما لود وجود خوددور میکند . فیثا غورث فیلسوف وریاضی دادن یونانی معتقد بود که وقوع زلزله محصول جنگی است که بین مردگان صورت میگیرد . ارسطو توضیحات علمیتری در بین زمینه چنین ارائه میکند: لرزش زمین نتیجهٔ توده های هوا بوده که در صدد فرار از داخل زمین میباشد .

در دههٔ گذشته اکتشاف رأی جدید جیولوژیکی بنام پایت تکتانیك توضیحات قابل فهمی را در مورد کانتی ناتل درفت سونتین بسلد نگ و آتش فشان را ارائه کرد که بالاخره علت اساسی وقوع زلزله راواضح ساخت . مسلم است که سطح داخلی زمین متشکل از تقریباً توده های بزرگ صخره های بهم چسپیده ضخیم میباشد که دایماً در تشنج و تکان است . ورق ها یا پارچه های نیمه گداخته ئی که بروی زمین که پوشیده از کف بوده ذریعهٔ قوای غیر معین ویا ناشناخته یی بجلو رانده میشود ودر محل تلاقی این ورق ها در اثر اصطکاك باصخره بعضی از ورق های مذکور موقتاً جا بجا حبس شده و فشاری را باعث میگردد که در نتیجه موجب وقوع زلزله میگردد پس شکستگی های صخره برای ورق ها یا پارچه های صخره اجازه میدهد تا لرزش وحرکت خود را از سر بگیرند . دلیل عمده زلزله همین آزاد شدن انرژی - محصور شده است . در سواحل جاپان طور مثال ورق های صخرهٔ اقیانوس آرام - بزیر ورق های صخرهٔ اروپا - آسیائی فرو میروند که زلزله های عمیق و شدیدی را باعث میشود که بایتر تیب خصوصیت مجمع الجزایر جاپان را تشکیل میدهد . در کالیفورنیا در امتداد شکستگی های

سان‌اندریاس دوپارچه ورق های بزرگ به آهستگی از زیر یکدیگر میگذرند.قسمت‌جنوبی این شکستگی که در ورق سطح هموار اقیانوس آرام قرار دارد بطرف شمال غرب ومتباقی آن درسطح هموار امریکای‌شمالی‌قرار میگیرد که بجانب مغرب در حرکت‌میباشد.چنین پنداشته میشود که حرکت آنی‌این ورق که جا بجا در سالهای‌متمادی محصورمانده‌بود باعث بزرگ‌ترین زلزلهٔ سانفرانسیسکو درسال ۱۹۰۶ گردید.

حین ترسیم مراکززلزله بروی نقشه جهان این‌حقیقت برملا میشود که‌بسیاری از زلزله‌ها در امتداد سطوح هموار رخ میدهد.زلزله((حلقهٔ‌آتیشن رابه دور اقیانوس ارام‌تشکیل‌میکند)) چنانچه سطح هموار اقیانوس آرام موید این ادعا است.زلزله همچنان بخوبی میتواند در داخل یک سطح هموار صورت بگیرد باین دلیل که‌ساختمان‌سطح هموار‌در اثرجریان و تعادلات قدیمی ضعیف گردیده‌است. طور مثال چارلستن سی اس بیشتر از یکهزار میل دور از کنارسطح هموار امریکای شمالی واقع است‌وتااکنون‌درمسیر - نواحی فعال‌زلزله قرار دارد.در سال ۱۸۸۶ به‌اثر زلزله شدیدی که‌رخ‌داد بیست‌و هفت نفر جان‌خود را ازدست‌دادند. درمورد‌سه‌زلزله شدید دیگریکه درنیومادرید وسط این سطح هموار درسالهای۱۲-۱۸۱۱ بوقوع پیوست‌یکی‌از ساکنین آن جا چنین می نویسد:تمام زمین‌جنبیده و مثل امواج بحر تکان خوردندباانفجار و کفیدن‌سطح زمین‌چاک ویاشگاف های بزرگی بوجود آمددرحالیکه‌بعضی‌از این‌چاک‌هابزودی‌بسته‌شدند.برخی دیگرآن با عرض های مختلف باز ماندند که عریض ترین شان‌سی فت بود .

مدتها قبل از ایجاد نظر پلیت‌تکتانیک، ساینسدانها باین موضوع مشعر بودند که شکستگی دیخره ها صرف تحت‌فشارزیاد میباشد.درحوالی ۱۹۱۰ زمین شناس‌معروف‌بوهمتون جان ها یکنز بتاغلی هاری‌رید ابراز رأی کرداین‌موضوع که‌چه‌وقت‌ودرکجاز لزله‌واقع خواهدشد پیشگوئی شده میتواند آنهم درصورت محاسبه‌صحیحی از پیشرفت فشار در امتداد یک شکستگی لیکن‌متاسفانه دانش،وسایل‌وپول لازم‌جهت مشاهده تفسیروتعبیر میل ها،خطوط شکستگی‌بدسترس قرارندارد.پیشگوئی زلزله‌تاسال ۱۹۴۹ که‌تکانهای‌شدیدی سایبر یار الرزاندوباعث‌زبرخاک شدن‌قصبه بی بنام خست‌ومرگ. . . ۱۲ نفردم آنجاگردیدآنقدرمورد توجه‌قرادنگرفته بود.ولی‌آن‌مصیبت اتحاد شوروي را مجبور ساخت تا یکدسته‌از متخصصین خودرابمنطقه‌آسیب رسیده اعزام کند، وظیفه آنها کشف هر نوع تغیرات جیولوجیکی موثر وایجاد علایم‌قبلی آگهی‌پیش ازامکان وقوع

تکانها در آینده بود . این دسته هیأت اعزامی مدتهای درازی در سایبر یا باقی ماند که به نتایج مفیدی نایل گردیدند .علمای شوروی در سال ۱۹۷۱ در یک کنفرانس بین المللی علمی در مسکو اعلام کردند که به مقصود رسیده اند. گویا دریافته اند که چطور علایم تکانهای درحال وقوع راتشخیص بدهند .

انها اظهار داشتند که مهمترین علامه عبارت بود از تغییرد رسرعت اهتزاز با لرزش که قشر زمین را درنتیجه ارتعاشاتی از قبیل لرزش ها انفجارات معدنی و یا ازمایش های هستوی زیر زمینی عبور میکند . علمای زمین شناس ازمدتها قبل میدانستند که لرزش هادونوع امواج زلزله رابطرف بیرون انتشارمیدهد . امواج (P) هرکدام ازصخره ها را باعث میشود که حین عبور بهم فشرده شده وبعد آ درعین مسیر مثل همه امواجی که درحرکتند ، بسط یابد . امواج « S » حین عبور صخره یی را دریك مسیر عمودی بحرکت می آورد .

ازآنجائیکه امواج « p » نسبت به امواج «S» سریعتر حرکت میکند . لهذا امواج پی به سیسمو گراف اولتر میرسد . علمای شوروی دریافتند که اختلاف درزمان رسیدن امواج پی و اس برای روزها، هفته ها وحتی ماه ها قبل ازوقوع لرزش شروع به تنقیص میکند . بعداً بزودی پس از تکان زلزله بصورت مکنوم وسحراسا دوباره بحالت طبیعی برمیگردد .

شوروی ها در یافتند که هرقدر مدت سرعت امواج غیر طبیعی قبل از تکان سریع باشد بهمان اندازه لرزش های احتمالی طولانی تر میگردد وقابل سمع میشا شد. لین سایکس رئیس دستهٔ زلزله شناسی پوهنتون کولمبیا پس از برگشت ازمسکوبکشورش امریکا یکی از شاگردان خود را که یکجوان هندی بنام یاش اگروال که کاندیدای دکتورا بود تشویق کرد تاعین تغیر آنی سرعت ثبت شده را درمرکز تحقیقات زلزله شناس واقع درمناطق بلوسو نتین لیک در ایالات نیور یارك علیا محلیکه تکانهای ضعیفی رخ میدهد جستجو کند .

چون یکدسته خفیفی از زلزله تقریباً همزمان با کنفرانس مسکو بوقوع پیوست تحلیل بعدی اگروال ادعای شوروی ها رانفی کرد .زیرا قبل ازهر تکان یا لرزش دراصل پی - (L-p) تنقیص قابل ملاحظه یی دراموج پی رخ داد .

باوجود دلچسپ بودن این تغییرات ،زلزله شناسان ایالات متحده احساس کردند که اتکا به علایم پیشبینی لرزش کافی نیست وبایست علل وموجبات اساسی ایجاد لرزش ها رافهمید

(c) ketabton.com: The Digital Library

توضیحاتی در زمینه قبلا هم موجود بود. چنانچه درسال ۱۹۶۰ محققین امر یکائی تحت رهبری زمین شناس معروف ویلیام بریس دریافتند که بمجرد یکه صخره به نقطهٔ شکست برسد تغییرات غیر مترقبه یی درخاصیت ان پدیدار میشود. از یکطرف مقاومت ان درمقابل جریان برق افزایش می یابد و ازجانب دیگر امواجیکه از داخل آن میگذرد آهسته ترشده میرود . از خلال این همه تحقیقات چنین آشکار گردید که نتایج دوگانه فوق با یك پدیده یی بنام دیلاتنسی یا« باز شدن» هزاران شکاف یا درزهای کوچك میکروسکوپیک درجسم صخره تابع فشار شدید وعظیمی میباشد.

پروفیسور بریس حتی درهمان وقت اظهار عقیده کرد که تغییرات فزیکی توام باد یلا تنس امکان وقوف ازیك زلزله درحال وقوع رامیسر گردانیده است. لیکن درمورد این نظروي که چگونه اقداماتی صورت پذیردنه خودش ونه کس دیگری کاملا متیقین بود.

کشفیات روسها درین زمینه توجه علما را دوباره بخود جلب کرد. چنانچه جغرافیه دان های مرکز تحقیقاتی لیمانت دوهرتی، اموس نورو کرستفرشولزازپوهنتون ستانفرد کالیفورنیا که هردوی شان تحت نظر پروفیسوربریس درام .ای تی کارکرده بودند هرکدام بصورت مستقل در رساله های خویش با استفاده ازدیلاتنس کشفیات شوروی ها را توضیح کردند. هردو را پور، تناقض واضحی رانمایان ساخت باین معنی که همزمان با شگاف یا درزیکه ابتدا درقشر صخره بوجود می آید، براستحکام صخره نیز افزایش بعمل می آید. باین ترتیب صخره موقتاً درمقابل حادثه شکستن مقاومت میکند وتکان ها رابه عقب می اندازد. درعین زمان امواج زلزله آهسته تر میشود. زیرا همانطور یکه امواج زلزله در فضای ازاد سریع حرکت میکند ازطریق صخره های سخت ومحکم بسرعت عبور کرده نمیتواند. ازجانب دیگر اب سطح زمین درداخل چاك های منبسط صخره شروع به تراوش میکند سپس سرعت زلزله بزودی بحالت طبیعی برمیگردد. اب نیز درین زمینه تاثیر دیگری دارد گویا ازاستحکام صخره میکاهد تاآنکه دفعتاً راه باز کندوزلزله راباعث گردد.

اعضای انستیتوت تکنالوژی کالیفورنیا به اثر تحقیقی از ریکارد های گذشته تنزیل سرعت امواج P راسه ونیم سال قبل ازحادثه زلزله ۱۹۷۱ سان فرناندو (باعث مرگ ۵۸ نفر شد) که حادثه مهم زلزله درسالهای اخیرشمرده میشود. دریافتند امواج پی دوباره بسرعت نورمال خود چند ماه قبل ازلرزش برگشته بود. لهذامحققین انستیتوت مذکور اظهار کردند که این سرعت امواج پی بود که تغییرخورد نه امواج اس. درحقیقت عملیه انبساط نشاند هنده واقعي تمام تاثیرات عجیبي بود

که قبل از وقوع زلزله ها مشاهده گردید. بمجرد باز شدن درز ها در وجود صخره مقاومت برقی آن بالا میرود زیرا هوا هادی برق نیست در اینصورت درزها نیز زیاد تر شده میرود. ونواحی سطح صخره برای جریان آب باز میگردد. بنا بران آب باسواد بیشتر رادیو اکتیف در تماس می آید ومقدار زیاد رادیون راجذب میکند. علاوتا به چاك صخره درحجم آن افزایش بعمل می آید.

علمای جاپانی پنج سال قبل به اثر تکان های عظیمی که نقطهٔ نیگاتا را در سال ۱۹۶۵ تکان داد ملاحظه کردند که زمین درآنجا به اندازه دو انچ بلند شده است. علماء در مورد محاسبه چگونگی انبساط زمین درمقابل تغیرا تی که درساحه محل مقناطیسی رخ میدهد یقین کامل ندارند اما فکر میکنند که این تاثیرات با تغییرات درمقاومت برقی صخره ارتباط بهم میرساند.

علمای امریکا وشوروی بااستفاده ازاطلاعات تازه خویش محتاطانه به پیشگوئی وقوع زلزله ها حکم میکنند. اگروال پس از مطالعه سوابق هفت آلهٔ قابل انتقال ضبط امواج زلزله یا سیسموگراف با هیجان بینظیری به پروفیسور لیون سایکس تیلفونی تماس گرفته گفت: «تمام علایم نشان میدهد که زلزله شدیدی مشرف بوقوع است» دو روز بعد ازان اگر وال مشغول صرف شام بود که بیکبارگی زمین زیر پایش جنبید. ناسبرده چنین بخاطر میاورد «توانستم احساس کنم که امواج خیلی سریع در حال عبوراند. ودر ین وقت من بوجد آمدم» درنوامبر ۱۹۷۳ علمای انستیتوت کالیفورنیا پس ازمشاهده تغییرات در سرعت موج پی پیشگوئی کردند که زلزله ای نواحی نزدیك ریورسایدواقع در کالفورنیاراتکان خواهد داد که سه ماه قبل ازموعد آن بحقیقت پیوست. پیشگوئی فوق زلزله شناسان را امیدوار ساخت که با استفاده از تکنیك های جدید زلزله های شدیدی را که در نواحی سان اندریاس کالیفورنیا امکان وقوع آن میرفت پیشگوئی نمایند.

چینائی هانیز درموردمطالعات پیشگوئی زلزله به پیشرفت های نایل شدند. حین بازدیدیك هیات علمای امریکائی از مرکز تحقیقاتی زلزله دراکتوبر سال ۱۹۷۴ از وجود ده هزار متخصصین زلزله شناس باتجر به چینائی متحیر شدند (این رقم ده چند متخصصین زلزله شناس امریکا است) آنها ازهفده مرکزعمده مشاهدات دیدن کرده و دریافتند که متخصصین چینائی بالمقابل از ۲۵۰ دستگاه زلزله و ... ۵ نقطه مشاهده، ارقام بدست می آوردند. علاوه برآن هزار هاشاگرداماتوریکه اکثریت شانرا شاگردان مکاتب - تشکیل میدهد مشغول جمع آوری ارقام زلزله میباشند.

چینائی ها باین دلیل بیشتر بمطالعهٔ زلزله توجه مبذول داشته‌اند که‌سیستم ساختمان خانه های شان طوری است که‌درصورت وقوع زلزله سقف های‌هزاران اتاق بیك‌چشم برهم‌زدن‌فرو میریزد همچنان توجه بیشتری در زمینه‌علایم خارجی‌وناما نوس‌قبل از لرزش‌بشمول پیچیدگی سلوك حیوانات نیز معطوف کرده‌اند . چنانچه آنها درسال ۱۹۶۹ قبل ازوقوع زلزله در باغ وحش سین یسن‌مشاهده نمودند که‌قوها عمداً آب‌را ترك کرده و یك‌پلنگ منچور یائی درقفس خود جابجا استاد و یك‌غزگاو تبتی‌بزمین افتاد . باردیگر بتار یخ ۴ فیروری در یکی از کمیون های‌چین واقع در منطقه صنعتی ایالت لیونا گ تشو یش از این‌ناحیه خلق‌شد . بساعت ۶ بعداز ظهر ذ ریعهٔ سیستم آگاهی‌عمومی کمیون بمردم چنین‌ابلاغ شد:« به‌اساس‌پیشگوئی‌مقامات عالی‌ز لزله شدیدی‌ممکن‌است امشب رخ بدهد . اکیداً خواهش میشود که تمام‌مردم خانه های‌خودرا ترك بگویند وهمه‌حیوانات را از طویله‌های‌شان بیرون بکشند» جهت‌تشویق‌مردم بخروج ازخانه های‌شان همانشب‌از طرف رهبران کمیون نمایش فلم درفضای‌آزاد صورت گرفت .

پس ازعلام ابلاغیه فی‌الفور تمام مردان و زنان بااعضای فامیل خود درمیدان و سیعی گرد آمدند که‌باختم‌نمایش اولین فلم زلزله شدیدی بوقوع پیوست . از زیر زمین‌جرقه های روشن وآوازمهیبی بیرون جهید و بسیاری‌ازخانه‌ها ویران شد . ازمجموع . . . ۲ نفرساکنین کمیون صرف یکمرد لجوج درمقابل‌ابلاغیه بی‌اعتنا ماند که‌دراثرزلزله زخمی و یا کشته شد . متباقی مردم بشمول حیوانات سالم‌ماندند و به‌ایشان کوچکترین آسیبی نرسید .

اکادمی ملی علوم امریکا اکنون مساله پیشگوئی زلزله را بحیث یك حقیقت پذیرفته‌است واز نتایج ناگوار وقوع زلزله درشهر های امریکامتوحش گردیده است .ولی‌یکتعدادعلمای دیگر امریکایی بچیز بیشتری نسبت به پیشگوئی زلزله فکرمیکنندوآن‌عبارت‌ازکنترول زلزله است که شایددرآینده منحیث چاره اساسی کنترول لرزش ها قرارگیرد .درسال۱۹۶۶ روی‌تصادف بوسیله علمایی درنواحی دنور (کالورادو) کشف‌گردید .علمای مذکور متذکر شدند که مواد فضله کشندهٔ‌فابریکه نروگاز NerveGaz را که‌بافشار زیاددر داخل چاه‌های عمیق پایگاه نظامی واقع درکوه های‌راکی پمپ شده بود باتکان‌های‌ضعیف زلزله‌متصادف گردید . بعدها به اثر متوقف ساختن پروگرام خالی کردن مواد فضله از جانب پایگاه نظامی فوق شماره تکان‌هارو به کاهش نهاد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

علمای زلزله شناس امریکائی بوسیله زلزله های مصنوعی مبهوت شده بودند ودر سال ۱۹۶۹ در شمالغرب کالورا دو وسایل خودرا درنواحی نفت خیز نصب نمودند. در مناطق مذکور از چاهای که کمتر قابلیت تولیدی داشت بوسیلهٔ تزریق آب درداخل آن تحت فشار عظیمی قرارمیگرفت این طریقهٔ بهره برداری لرزش های خفیف راتوقف میداد. قوي ترین تکان تابع شد بد ترین فشار آب بود. علمای ارزیابی زلزله درشگفت شده بودند که هرگاه آب ازداخل زمین بیرون فشار داده شود لرزش های ناشی از زلزله توقف خواهد کرد یاخیر؟ درنواسبر ۱۹۷۳ آنها آب را بقوت داخل چاه های منطقه نفت خیز چیورون کردند که درنتیجه به اسرع وقت یکسلسله تکان های خفیف آغاز شد سپس علمای مذکور ابرا ازداخل چاه ها بیرون فشار دادند که به اثرآن فشارمایع در صخره تحتانی تنقیص یافت و جریان زلزله دفتعة پایان پذیرفت. باینترتیب ادعا شده میتواند که تاحدی جریان زلزله رارام ساخته وتحت کنترول خود دراوردند.

نتیجه این تجربیات علمای امریکائی راموجب شد تایك طرح ماهرانه ای را پیشنهاد کنند. آنها اظهارعقیده کردند که سه سوراخ عمیق در یك ردیف پهلوی هم که در حدود ۵۰۰ یاردباشد حفر گردد، آب به خارج از سوراخهای بیرونی فشار داده شود تا اطراف صخره بیشتر سخت شده ومانع کدام اشتباهی گردد بعداً ابرا درداخل سوراخ وسطی تزریق نمود ودر ینصورت باافزایش فشارمایع درنزدیکترین صخره هامیتوان تکان های زلزله راتاحد زیادي ضعیف ساخت. لرزش ضعیفی در بین ساحات محصور و حبس شده بایستی منتج به آزاد کردن فشار درنواحی مجاور گردد. باتکرار این طرزالعمل علمای مذکور واقعاً توانستند که فشار را در یك ساحهٔ وسیع آزاد سازند.

یکعدهٔ دیگر ازعلما احساس میکنند که این نوع تجربیات بایستی باحتیاط و دقت مورد اجرا قرار گیرد. پروفیسور رالی در زمینه نظر خوشبینانه تري دارد. وی میگوید که: در نظر میتوان حرکات وجنبش های نسبتاً متداوم رادرطول تمام ساحهٔ سان اندریاس نگهداشت واز زلزله های شدید بااستفاده ازسیستم حفر ۵۰۰ سوراخ به عمق سه میل بفاصله هاي مساوی از یکدیگر جلوگیری کرد. قیمت مصارف مجموعی این طرح عظیم درحدود یك تا دو ملیون دالر تخمین گردیده است که امکان تخصیص آن ازطرف مقامات رسمی موردشك قرارمیگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اثر-سی.ای. بوسورث
ترجمه : پوهنمل عبدالرحمن سدید

کابل و نورستان

کابل:۱- یکی از دریا های افغانستان بطول (۷۰۰) کیلومتراز نزدیک کوتل اونی از ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۸ درجه و ۶۰ دقیقه طول البلد شرقی سرچشمه میگیرد. دریا های پنجشیر، علینگار، کنروسوات ازسمت شمال ودریای لوگر ازطرف جنوب بآن یکجا شده به سمت شرق جریان کرده درحصهٔ اتک بدریای سند می پیوندد. حدود العالم (ختم قرن چهارم ه ودهم م) این دریارا بنام «دریای لمغان» یاد کرده، ومیگوید که این دریا ازسرحدات کوهستانی لمغان ودونپور جریان یافته بعداز عبور ازننگرهار بطرف ملتان وبحر بجریان خود ادامه میدهد. ابوریحان بیرونی این دریا رابه «غورونده» نسبت می دهد زیرا یکی ازمعاونین دریای پنجشیر ازنزدیکی های کوتل غوربند سرچشمه میگیرد. ازین گفتار وبیانات دیگر بهجغرافیه دان ها واضح میشود که دریای کابل ازمعاونین عمده اندوس (سند) می باشد. شاید نام دریای کابل (درسانسکرت کوبها، یکی ازهفت دریای ریگویدا) برحوزه کابل وسرانجام برشهر کابل اطلاق شده باشد.

۲ - نام یک ساحه وهمچنین یک شهر درشرق افغانستان، شهر کابل اکنون مرکز جمهوری (مترجم) است شهر بین ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۹ درجه و ۱۳ دقیقه طول البلد شرقی به ارتفاع ۱۷۵۰-۱۸۰۰ متر ازسطح بحر در کنار دریای کابل دریک ساحه حاصل خیزوقابل آبیاری که توسط سلسله جبال وتپه ها محاط گردیده، واقع شده است. موقعیت فوق العاده مناسب آن من حیث مرکز مواصلات، درطول دریای کابل که شوارع متعدد بطرف هندوکش، غزنی و جنوب امتداد یافته، این شهر را یک مرکز مهم درزمان قدیم ساخته بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در دورهٔ قبل ازمیلاد مسیح، حوزه کابل قسمتی از ایالت یونان ـ باختری را تشکیل میداد، لاکن این ساحه در دوره های اولی مسیحیت مورد تاخت وتاز مهاجمین دشت های شمال مانند کوشانی ها کیداری ها و یفتل ها قرار گرفت. آیین بودایی درسرتاسر حوزه گندهار انتشار یافت، طوریکه موجودیت استوپه های زیاد در دره کابل شاهد آنست، همچنین گفتار زایر چینی هیو نتسنگ که وی کابل را «کاوفو» گفته نیز شاهد شده میتواند. دراینوقت نام کابل تمام قسمت علیای دریای کابل را دربر میگرفت وتسمیه کل به اسم جزشده بود. ازینجاست که جغرافیه دانان مسلمان مانند یعقوبی «در البلدان، ۱ ـ ۲۹۰ ترجمه ویت ۷ـ ۱۰۶» شهربزرگ این ساحه را «حروس مرموز» یاد کرده، وپایتخت کابل شاهان را قلعه حریدمن، شاید باقلعه کابل یکی دانسته باشد (ویت میگوید این اسما مانند جاروین که مارکورت در ایرانشهرجوروین گفته بیک جای معین اطلاق شده است).

عربها باسم کابل حتی قبل از دوره اسلام معرفت داشتند. در اشعار دورهٔ جاهلی ومخضرم (خاصتاً زمان مختصر بین دورهٔ قبل ازاسلام و اسلام) عبارت مختصر ترکو اـ کابل بحیث یک لفظ مترادف برای دوری استعمال شده است. بهرصورت معلومات دست اول در بارهٔ افغانستان شرقی صرف با انبساط ساحه عرب از حوزهٔ سیستان وبست بسمت شرق بطرف زمینداور وزابلستان بدست می آید. در متصرفات زابل بازماندگان یفتل های جنوب وجود داشتند. همین حکمرانان محلی برای مدت دوقرن بمقابل عرب ها مقاومت کرده، سدراه درهٔ کابل شده، ودرحقیقت چنین معلوم میشود که زنبیل ها ارتباطی با کابل شاهان داشته ومساعی مشترک علیه سوارکاران مسلمان داشتند.

در زمان خلافت امویها، والیان سیستان، عبدالرحمن بن سمره والربیع بن زیاد الی کابل تاخت وتاز کرده، حکمرانان محلی آنجا وزابلستان را مجبور به پرداخت باج گردانید. ندغنیمت عمدهٔ این ساحه برای فاتحین غلام بود. عبدالرحمن درباز گشت به بصره غلامان کابلی را باخود برد، ایشان در آنجا خانه یی بسبک معماری کابلی برای وی اعمارنمودند. (بلاذری، فتوح ۳۹۷) مخول الدمشقی عالم مشهور سوریایی، معلم الاوزاعی (۷۳۶/۱۱۸)، از کابل درهنگام اولین حمله مسلمانان گرفته شده بودند (ابن سعد ۲، ۱۶۱/ج۷، ترجمه ج ۳، ابن خلکان ۴۳۷). تاثیرات سیاسی این حملات قبلی وبعدی به یقین ناپایدار بود. در زمان خلافت عبدالملک قشون مسلمانان بسرکردگی عبیدالله بن ابی بکره درحوزه کابل شکست فاحشی خورد (۸-۶۹۷/۷۸) این شکست توسط قشون مشهور مسلمانان بسرکردگی ابن الاشعث در زمان هارون الرشید جبران گردید. فرمانروای خراسان فضل

ابن یحیی برمکی لشکر کشی های زیاد بسمت شمال وشرق افغانستان بغرض تقویت و حمایت مناطق محدود مسلمان نشین آنساحه نمود، ابراهیم بن جبرئیل درسال ۱۷۹/۷۹۵ به زابلستان حمله نموده وبعدبه کابل نفوذ نمود ،در زمان حکمروایی خاندان ترک شاهی ودر عصر مامون حملات بیشتر درین ساحه صورت گرفت تا آنکه حکمروایان کابل مطیع گردیدند واسلام راقبول کردند. برای مدتی شاه کابل درجمله ولات خراسان بسرپرستی عبدالله بن طاهر(۲۳۰/۸۴۵-۲۱۳/۸۲۸) سالانه مبلغ یکنیم ملیون درهم با ۲۰۰۰ غلام ترک(ابن خرداذبه ۳۸) بشکل باج برای مسلمانان می پرداخت .

پیشرفت حقیقی مسلمانان تنها در زمان صفاری های سیستان صورت گرفت بدین معنی که یعقوب بن لیث بطرف بلخ وبامیان، کابل ومعدن نقره پنجشیر طول ساحه متصرفات اسلام را درحوزه کابل بسط داد. مؤرخین عرب تحفه های عجیب فیل ومجسمه های در ۀ کابل را ازطرف صفاری هابدربار بغداد ثبت نموده اند.(طبری ج ۳ ص ۱۸۴۱ ،مسعودی،مروج ج۸ص۶-۱۲۵)،پیشرفت و انتشار قابل ملاحظه آیین اسلام در حوزه کابل در زمان الپتگین وحکمروایی غزنویان در قرن چارم هجری ومتعاقب آن صورت گرفته است . کابل در زمان حکمروایی غزنوی من حیث مرکز قوای عسکری فیل سواران بود ه است(بوسورت، غزنوی ها ۷ - ۱۱۶) . در ینوقت کابل نسبت به بامیان و غوربند بیشتر در تحت نظارت حکومت غزنی (مقدسی،۲۹۷) قرار داشت .

جغرافیا دانان قرون ۳/۹ و ۴/۱۰ از کابل بشکل مبهم معلومات غیر موثق میدهند باوجودیکه زمینه مطالعه وباز دید آن برای اکثر آنان آماده بود،خیلی قبل از آنکه کابل پیرو دین اسلام شود،تجار اسلام بکابل آمد و رفت داشتند، پیشتر از آن که کابل مرکز تجارتی تولیدات هندی،بگفته (ابن خرداذبه،۳۸)عود،نارگیل،زعفران و از همه مهمتر هلیله،داروی قابض وغیره بوده است. کابل از شروع دورۀ غزنوی بحیث یک شهر کوچک بانفوس مشترک مسلمان و هندو (هندوها از نظر مرکز دینی بودن کابل متوجه آن شده بودند)، یک قلعه عسکری و رباط تجارتی خوب عرض وجود مینماید(مقدسی ۳۰۴ ،حدود العالم ج۳).

کابل در هنگام اقتدار غزنویان بصورت غیر قابل اجتناب در تحت تأثیر غزنه و غور قرار داشته،منابع وماخذ همعصردر بارۀ کابل چیزی نگفته است. گرچه ویران سازی غزنی توسط علاء الدین و تیمور به اعمار تدریجی دوبارۀ کابل کمک نمود،باز هم ابن بطوطه در ۷۳۳ه/۱۳۳۳م آنرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشکل یك قریه می یابد که هیچ اثری از یاد داشت شیخ الاسلام الافغانی (رحله، ج ۳ ص ۹۰-۸۹ ترجمه حبیب ج ۳ ص ۱، - ۵۹۰) محفوظ نمانده بود. افغانستان شرقی جزوی از امپراتوری تیموری را تشکیل داد و بعد از وفات تیمور این ساحه، قلمرو شهزادگان تیموری گردید. گرچه ابوسعید پسر الغ بیگ (باالغ بیگ مشهور بن شاهرخ ۸۵۳/۱۴۴۹ مغالطه نشود) از ۸۶۵/۱۴۶۱ الی ۹۰۷/۱۵۰۱ در کابل و غزنی حکومت کرده است. بعد از وفات ابو سعید کابل بصورت مؤقت در تحت اداره ارغونید مقیم (که وی با یك دختر الغ بیگ عروسی کرده بود) قرار گرفت، تا آنکه بابر در ۹۱۰ه/۱۵۰۴م از آنطرف آکسوس (آمو دریا) آمده کابل را متصرف شد و مقیم مجبور به عقب نشینی بطرف کندهار گردید. کابل در تحت اداره بابر بشهرت میرسد، چنانچه وی در دفتر خاطرات خود راجع به اقلیم و زیبایی طبیعی این منطقه، محاسن و تولیدات آن نوشته، و کابل را بحیث مرکز کاروان تجارتی تولیدات هندی، چینی، آسیای مرکزی و پارس دانسته، وباغ های متعدد در این شهر آباد نموده بود. وی کابل را مرکز تبلیغات خود بر ضد کندهار و هندوستان شمالی گردانید، وجانشینان وی امپراتور ان کورگانی این شهر را در حیطه تصرف خود نگهداشتند کابل برای اولین مرتبه مهمترین مرکز ضرب سکه های طلایی ونقره یی ساحه مربوط عزیزالدین عالم گیر ۱۷۵۵م/۱۱۷۳ ه - ۱۷۵۴م/۱۱۶۷ه گردید. کابل از لحاظ آنکه شهر دوست داشتنی بابر، بود، جسد وی بعد از چندین سال وفاتش در آگره باساس وصیت و خواهش خود ش در سال ۱۵۳۰م/۹۳۹م باین شهر آورده شد، و مقبره وی اکنون در نقطه زیبایی از دامنهٔ کوه شیر دروازه در قسمت غربی کابل جدید قرار دارد.

نادر شاه افشار - قلعه کابل را در ۱۱۵۱ه/۱۷۳۸م فتح، و راه را بطرف هندوستان باز کرد لاکن کابل بعد از وفات وی در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ در تحت ادارهٔ احمد شاه درانی قرار گرفت. در زمان جانشین احمد شاه، تیمور شاه واضح گردید که ادارهٔ امپراتوری درانی در شمال غرب هند از کندهار خارج از مشکلات نیست، پس کابل بحیث مرکز قرار گرفت. بدینطریق کابل نقش جدیدی را بحیث مرکز افغانستان باوجودیکه حوزه جغرافیایی و اقتدار امیران در جریان قرن نوزده واضح ومحدود گردانیده شده بود، بازی نمود (بغرض مطالعه تاریخ ایندوره به بخش افغانستان رجوع شود). این شهر در هنگام هر دو جنگ افغان و انگلیس و جنگهای داخلی خاندان بارکزائی خسارات زیادی برداشت. هنگامیکه عساکر انگلیس در خزان ۱۸۴۲ بکابل بازگشت نمودند،

بازار کابل را بعوض قتل مکناتن وجبران عقدهٔ شکست خویش در شروع همان سال آتش زدند. در این دهه اخیر کابل بحیث یك شهر با نفوس ۴۳۵۰۰۰ (۱۹۶۵) سرکهای اسفلت شده، متعدد بوجود آمده، خاصتاً بسمت شمال غرب در شهر نو و جنوب غرب بطرف پوهنتون کابل، دار الامان انکشاف یافته است.

کابلستان:

قسمت عایانی حوزه دریای کابل، در مراحل اولی اسلام بصورت مبهم ساحه بین بامیان را در غرب ولغمان را در شرق احتوا مینمود. مقدسی جغرافیه دان ۳۷۵/۹۸۵ تمام کشور را که در شمال غزنی و زابلستان بشمول درهٔ لوگر واقع است بآن شامل میسازد. لیسترنج در کتاب سرزمین خلاف شرقیه ۳۴۹ که صرف در باره آنوقت است تذکار داده که کابل بیك شهر تانسبت بساحه کابلستان اختصاص یافته بود. در افغانستان جدید قسمت مرکزی کابلستان منحیث ولایت کابل از سال ۱۹۶۴ باینطرف عرض وجود نموده است.

نورستان:

نام یك منطقه کوهستانی از سلسله هندوکش در شمال شرقی افغانستان، که تا سال ۱۸۹۶ بسیار منزوی وبا آزادی سیاسی بسر میبرد، لاکن از هنگام تسخیر این منطقه توسط فاتح آنوقت افغان بنام نورستان مسمی گردید.

بعضی از نویسندگان قدیم اروپایی اشاره به «نورستان» کرده ساحه های لغمان، چترال، سوات، باجور، گلگت و غیره را بآن شامل میسازند. این ساحه تقریباً برابر ساحه بلور Bolor قرون وسطی اسلام (سیاحت های سیاح بودایی. چینی یولو، بلور مارکوپولو)، طوری و انمود میشود که تا ساحه بالتستان بین سرحدات کشمیر و تبت انبساط داشته، حدود العالم (انجام قرن چهارم ه و دهم میلادی)، ترجمه مینورسکی ۱۲۱، ۷۰-۳۶۹ بلور رایك کشور وسیع معرفی و بلورین شاه که طفلی از آفتاب بود در آنجا حکومت میکرد. نورستان موجوده بین ۳۵- ۳۶ درجه عرض البلد شمالی و ۷۰- ۷۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول البلد شرقی قرار داشته، در غرب توسط دریای پنجشیر، در شرق ذریعهٔ سلسله کوهی که دره کنر- باشگلی را از چترال جدا میسازد، در شمال توسط سلسله جبالی که حدفاصل بین منابع تشکل آب های جاری و دریاهای نورستان بطرف جنوب ومنجان وبدخشان بطرف شمال بدریای آمو میشود، و در جنوب توسط دریای کابل محاط گردیده است. این حاشیه

اخیر جنوبی نورستان، ساحه های لغمان و کنر (که آن را نورستان سفلی می نامند) افغان بوده و به لسان ملی پښتو مکالمه کرده از حوزه جلال آباد بشمار میرود .

قسمت های شمالی (نورستان علیا) نورستان حقیقی را تشکیل داده، از غرب به شرق شامل حوزه های علیشنگ و عاینگار، پیچ و وایگل، وباشکل میشود ،در بالای این اراضی مرتفع دریایی سلسله جبال هندوکش تقریباً به ارتفاع ۲۰۰۰۰ فت قرار دارد .صفت این ساحه در محفوظ بود ن آن بود که برای یکدسته از مردم خیلی قدیمی هندواروپایی محل مناسب شناخته شد، شاید این دسته بامرد مان قدیم آنجا مخلوط شده باشند، واز یک دستهٔ مشخص لسان های هندو ایرانی ،یکی نورستانی است، که شاخه یی از دستهٔ لسان دارد یک (رجوع شود به بخش افغانستان ج ۲ ، شرح نژاد ها، ولسان های دارد یک ونورستانی) را تشکیل میدهد.

پایداری مردم محلی بشرک وعدم نفوذ اسلام در آنجا باوجودیکه چهار طرف آنهارا احاطه نموده بود علاوه برآنکه ازناحیه کاتوار یا کاتور نورستان که به اصطلاح عوام کاتی یاد میشود ومردم آن قبلا مسلمان شده بودند نفوذی بالای آنها وارد میشد آن را مشهور به کافرستان گردانیده بود. سیاه پوشان شامل پنج دسته کوچکی اند که به کاتی تکلم مینمایند، و سفیدپوشان شامل پراسنگی ،وانگی واسی واشکون بوده، قدیم تراند، لاکن دلیلی علمی ونژاد شناسی وجودندارد. نورستانی ها دارای سرهای دراز، موهای زیاد سیاه ،لاکن بعضاً دارای چشمان آبی و موی خرمایی اند. ازچه اوداستان مشهور راست که نورستانی ها بقایای اولاده عسا کر اسکندر را ند .

قسمتی ازنورستان درزمان قبل از مسیحیت شاید بخشی از ولایت پاروپامیزای یونان ومردم آن به اسم کاسوج یادشده ،در کتیبه آشوکا از آن تذکري رفته است .اسکندر کبیر در هنگام عبور ازدرهٔ کر بطرف هندوستان بامردم آنجا مبارزه نموده بود (رجوع شود به آقای توماس حولد یک ،دروازه هند لندن . ۱۹۱۰، ۲-۱۰۲). بعد در مراحل اولی مسیحیت، این ساحه جزوقلمرو پادشاهی کوشان وایالت بودائی کاپیسا گردید، پس قسمت نورستان جنوبی، بنام لمکان، بعدها لمغان، بگمان اغلب بود ائی بود طوریکه استوپه های موجود شاهد آنست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلمانان صرف در انجام ساحه کابل ودریای پنجشیر اراضی صفاریان (اواخرقرن۳-۹)وبعد به امتداد قلمرو غزنوی درافغانستان شرقی بانورستان همسرحدمیشدند. چنین معنوم میشود که بیهقی مؤرخ غزنوی برای اولین مرتبه نام کاتو ر- کا تو ار را، هنگامیکه سلطان مسعود بن محمود علاقه به تماس یافتن به کوتر گرفت بالا نموده است(۴۲۴-۳۳ ۱۰ یا ۴۲۵-۳۴ ۱۰) تاریخ مسعودی ،غنی وفیاض ،تهران۱۳۲۴-۱۹۴۵، ۴۰۷، ترجمه ارندز، تاریخ مسعودی، سکو۱۹۶۹، ۵۰۴). پدرمسعود سلطان محمود غزنوی قبلا لشکر کشی در۴۱۷-۱-۱۰۲۰ بمقابل شیر پرستان بید ین که گردیزی آنرا دره های نورو کیرات گفته ،شایداولین اسمی باشد که باسم جای موجوده نورگل بدره سفلی کنر نورستان جنوب شرقی تطابق مینماید(ك. زین الاخبار، ناظم برلین۱۹۲۸، ۹-۷۸، ترجمه بوسورت ،در شرق وغرب ن. اس ج۱۷، (۱۹۶۶) ۲-۳۴۱، ناظم، زندگی واوقات سلطان محمود غزنوی کمبرج ۱۹۳۱ ۵-۷۴، وضمیمه د هم بو ریج ترجمه بابر نا مه ۴۲-۲۳، ما ر کو پو لو از سر زمین بت پرستان پسه یی ،ده روزه فاصله سفر بطرف جنوب بدخشان، شاید که اشاره به با شند گا ن پشه یی جنوب غربی نورستان باشد، تذ کری داده است ، چنانچه لشکر کشی مسلمانان در ۹۹۰ه-۱۵۸۲ نشا ن می دهد بعضی ازآنها آنوقت به پشه یی مکالمه مینمودند. به یقین واضح است که مار کو پولوهیچگاه از این منطقه بازدید نکرده ،لا کن وی به راپور حمله گور گانی نیکود را زبدخشان به چترال و کشمیر اتکاء نموده است(رجوع شود به یولی، کتاب مار کوپولوونیزی ،لندن۱۸۷۱ ج اول ص ۱۵۵، کور در یادداشت هاوضمایم به اثرآقای هانری لوبی، لندن. ۱۹۲، ۲۳، ۲۵) .

تیمو ر د ر راه لشکـــر کشی ها ی هند وستا ن د ر ۸۰۰-۱۳۹۸ بشکا یت مـــر دم اند راب ا ز دست باگان «کا تو ر و سیاه پوش» گوش دا د ه لشکر ی از طریق کوتل خاوك به متصرفات غر بی نورستان فرستاد. بعضی از کفار قبول اسلام کردند، لا کن این قبولی و پیر وی آ نها مؤقتی بو ، قسمت زیاد عسا کروی کمین کرده بودند ، و بالاخره باز گشتند (ملفوظات تیموری در الیات و داسون، تاریخ هندوستان توسط مؤر خین خودوی ،لندن ۷۷-۱۸۶۶ ج ۳، ص۸-۴۰۰) تیمور، محمدمیرزا بن ابی سعید(۹۰۰-۱۴۹۵) گفته که دوبار د رنورستان لشکر کشی کرده، و بدان ملحوظ لقب غازی ر احاصل کرد، محمد حیدر یغلت Dughlât فاتح بعدی کشمیر حمله یی را در ۹۳۴-۸-۱۵۲۷ در جایی رهبری نموده که وی آنجارا بلورستان یادمینماید (بابرنامه ترجمه ،ای اس. بوبریج، لندن۱۹۱۲-۲، ج۱، ۴۶ محمدحیدر، تاریخ رشیدی، تا ریخ گورگانی آسیای مر کزی، ترجمه ای، اس دی نیس روز، ون. ایلیایس ،لندن ۱۸۹۵، ۶-۳۸۴). بابر معلومات جغرافیا یی

باارزش از قسمت جنوبی نورستان و خاصتاً از میوه و شراب ساخته که به باجور صادر میشد میدهید وی همچنین از مسلمانان نیمچه یا نصف نان ها ، که در چغسرای در محل اتصال دریاهای کنر وپیچ زندگی میکردند، یادآور شده است (بابرنامه ، ترجمه ، ۱، ۱۳۰—۲، ۲۱۰—۱ ۳۷). بابر شخصاً خودش چندین حمله به ساحه لغمان وتسمت های سرحد جنوبی نورستان کرده است. وی درزمستان سال ۹۱۳—۸—۱۵۰۷ کوتل بدیپش یابد یکپت را که دره های دریاهای علیشنگ سفلی و کابل را با هم وصل میسازد عبور کرده، وباعث بوجودآمدن کتیبه یادگار عبوروی، بالای کوتل گردید (چندین نفر مشاهد درباره موجودیت آن کتیبه در زمان موجود نوشته، لاکن آن کتیبه بصورت علمی تشریح نشده است) وی در ۹۲۶—۱۵۲۰ دو باره به کوتل بدیپش بغرض به اطاعت آوردن چندسر کرده کافر بازگشت نمود، واز طرف آنها تحفه های شراب حاصل داشت (بابرنامه، ترجمه، ۱، ۹۰، ۲، ۴—۳۴۳، ۳، —۳۲۱) .

درزمان گورگانی، طبقات اکبری بصورت مختصر اشاره میکند که امپراتور اکبر در ۹۹۰—۱۵۸۲ بجلال آباد آمده بود ، لشکری علیه کاتوار فرستاد (ایلیات و داسن، ۷، ۴۲۵) اکنون تفصیل آن طور ضمیمه در شانزده داستان گدای محمد سالم که وی در این لشکر کشی بحیث واعظ ومنصف لشکر اسلامی اشتراك کرده بود نوشته شده و نوشته های گدای محمد توسط جی. سکار- سیا بنام صفات نامه درویش محمد بطبع رسیده است. سرافسراین قشون محمد حکیم (۹۹۲ — ۱۵۸۴ یا ۹۹۴—۱۵۸۶) برادر کوچک اکبرو والی کابل، واز طرفداران و مبلغین جدی طریقه نقشبندی بود. ساحه این حمله قسمت های جنوب غربی نورستان بود، که قسمت های پایین حوزه دریاهای علیشنگ و علینگار را در بر میگرفت ومسلمانان پایگاههای قوی علیه الباعما رکرده بودند.

بعداز این وقت، در نورستان تاقرن نوزده درواقع خاموشی حکمفرماست، هنگامیکه سیاحین ومامورین انگلیسی بساحه نورستان علاقه گرفتند هنوز هم این ساحه یك منطقه آزاد را بین هند برتانوی و حکمرانان افغانستان تشکیل میداد. گرچه موستوارت الفنستن راجع به ساختمان اراضی «کفارسیاه پوش عجیب و دوست داشتنی» معلومات دلچسپ راجع به طرز زندگی وعادات مردم که زیادتر متکی به گزارش یك قاصد مسلمان به کامدیش در درهٔ باشگل است، میدهد (گزارشی از پایتخت کابل وآزادی های آن، در پاریس، تارتری، و هند، لندن ۱۸۴۲، ۲، ۱۳۰—۲، ۸۷—۳۷۳). دی میسون

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین راجع به نورستان در سفرنامهٔ خویش در بلوچستان و افغانستان و پنجاب، لندن ۱۸۴۲ نوشته است. کول. جی. بیدولف ما نند نویسندگان قبلی معلومات مستقیم ودست اول از نورستان با وجود یکه وی ساحه های همجوار آن از قبیل چترال، خونزا و گلگت وغیره آشنایی داشت، ندارد، و معلوماتی از نمایندگان سردم در چترال در ۱۸۷۸ بدست آورده است. وی راجع به قبایل هندوکش (کلکته ۱۸۸۰) فصلی را مربوط به «سیاه پوش» ساخته که کالاش قسمت جنوبی چترال را شامل آن گردانیده، وحتی امروز در آنجا بیدینی رواج داشته و این از نظر بشرشناسی مهم است، وهم مثالی از زبان باشگلی (کاتی) میدهد، اولین شخص اروپایی که مستقیماً از نورستان دیدن کرد کول. لاکهارت بود که بحیث سردسته هیأت رسیدگی کوتل های هندوکش در ۶ — ۱۸۸۵ چندین روز را بین مردمان کاتی قسمت دره علیای باشگل سپری نمود. بزودی بعد از وی کپتان جورج رو برتسن، که بعد ها نماینده انگلیسی در گلگت بود یکسال (۱ — ۱۸۹۰) را بین مردمان کاتی در کامدیش قسمت علیای دره باشگل متصل به چترال گذرانید، وی مردم آنجا را به عادات قبل از اسلام میابد و کفار هندوکش را (لندن ۱۸۹۲) یك نژاد قدیم از نگاه بشر شناسی می داند.

گدای محمد سالم سه خدای انوقت را تذکر داده که کفارا زآنها التماس و درخواست کمك خاصتاً علیه اسلام مینمودند. پندت شی. ار. دبلیو. وای. ولامندی وسکرشیا درباره ارتباط مذهب شیوا، و تاثیر عمیق دره دریای کابل بر رسوم و مذهب هندی اظهار عقیده مینمایند. رو برتسن میگوید که کلیه خدایان کفار دارای سر توسط عمرا (Imra) خدای خالق گردیده بودند، وازوی خدایان دیگر مانند جیش (Gish) خدای، جنگ، الهه دازنی Dizane و همچنین به تعداد زیاد خدایان کوچك بوجود آمده اند. علاوتاً عقیده به ارواح نیك و شیطانی بقوت خود باقی بودند. سیستم زندگی اجتماعی وسیاسی آنها بر نظام قبیلوی و متنفذین استوار بود. امور حکومت قبایل مربوط به یك هیأت از قضات سیزده نفری بود، این قضات هر سال بغرض اداره امور حکومت انتخاب میشدند. مقام و منصب از روی دارایی وثروت، شجاعت در جنگ، خاصتاً با قتل یکنفر مسلمان، ضیافت ها و تحفه ها داده میشد. بصورت عموم در بین تمام مردم قبایل طبقات از مردم آزاد، فقیر، گله داران، صنعتگران، دسته کوچکی از غلامان که در اثنای جنگ اسیر گرفته شده بودند و یا ناد رستکار بودند، وجود داشتند. مقام زنان در جامعه کافر پایین واکثر دو زنی رواج داشت، و ازدواج با خارج از اهل طایفه صورت میگرفت، واز چوب وسایل، باارزش چون چوکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میسا ختند، نمونه آنرا در موزه کابل و لیندین شتگارت دیده میتوانید و همچنین در باره صفت آن به اثر هینکل ، مجسمه‌چوبی نورستان، در جرس JRAS بنگال، سکاتیب ۱ - ج ۶ (۱۹۵۰)، ۷۲-۶۵ و جی ایو بویر Auboyer ، آرت افغانستان لندن ۱۹۶۸، ۴-۱۳۴ رجوع شود.

با ساس موافقنامه ۱۸۹۳ کابل بین مورتیمر دیورند وامیرافغانستان (عبدالرحمن خان) نورستان خارج حوزه قلمروهند برتانوی قرار گرفت، و امیرموصوف در ۶-۱۸۹۵ به نورستان بغرض پخش اقتدار دولت افغانستان وانتشار دین مبین اسلام لشکر کشی کرد (رجوع شود به میر منشی سلطان محمد خان، زندگی امیرعبدالرحمن، لندن، ۱۹۰۰، ۱، ۲۰۲-۱۹۹). امروز نورستان از نگاه اداری جزو ولایت لغمان و کنروسیترلام بحیث مرکز عمده در علیه‌گارسفلی قرار داردو نفوس این ساحه بین چهل وشصت هزار نفر تخمین شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده - پوهیالی عزیز احمد

جغرافیای سنگ چارک

حدود وموقعیت فزیکی

سنگ‌چارک یکی از ولسوالی های درجه اول ولایت جوزجان است که بر خط ۲۵ دقیقه- ۶۶ درجه طول البلد شرقی و ۵۶-۳۵ درجه عرض البلد شمالی موقعیت دارد. وبه ارتفاع ۱۲۰۰ متر از سطح بحر واقع بوده ۲۶۸۷ کیلو متر مربع مساحت دارد. به عبارت دیگر ۲،۱٪ مساحه عمومی ولایت جوزجان را اشغال می‌نماید. سنگ‌چارک در تشکیل اداری خود علاقه‌داری درجه ۳ بلخاب را نیز شامل است. قرائیکه شامل این ولسوالی می‌شود به ۸۴ قریه بالغ می گردد.

سنگ چارک از طرف شمال به ولسوالی آقچه وازطرف جنوب به علاقه داری بلخاب و ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان محاط بوده، طرف شرق آن ولسوالی شولگره (بوینه قره) و علاقه داری کشندي (آق کپرک) وطرف غرب آن علاقداری کوهستانات سرپل واقع است. سنگ چارک از جانب شمال شرق به ولسوالی چمتال ولایت بلخ وازطرف شمال غرب به ولسوالی درجه اول سرپل ولایت جورجان هم سرحد می باشد.

مختصری از جغرافیای تاریخی سنگ چارک :

ولسوالی موجوده سنگ‌چارک یکی از شهرهای گوزگانان قدیم (جور جان کنونی) است که درقرون وسطی اهمیت شایانی راحایز نبود. گوزگانان را جغرافیه نویسان جزوی از خراسان دانسته وحدود آنرا بین بلخ، مرو الرود، جیحون (نام دریای آمو است که توسط اعراب ساخته شده است یونانی ها دریای آمورا اکسوس می‌نامیدند)، غرجستان وغور میدانند. گوزگانان شامل شهر های ذیل بود: شبورقان (شبرغان فعلی) کندروم، درشان، رباط کروان، کلاوه، سانشان، تمران، تمازان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنگ‌بن، از یوه،حوش ،حنبدویه،مرسحان، کسحان، کنجاد،قصر خوطه، گر زبان(گرد وان)،انبار (سرپل موجوده) تالقان،فاریاب،یهودیه (میمنهٔ فعلی مرکز اداری ولایت فاریاب)سان (سنگ‌ـ چارک فعلی)وغیره .

هریک از ین‌شهرهای فوق الذکربه‌سهم‌خوداز لحاظ‌تجارت ،زراعت و صنعت نقش‌فعالی در زمان های‌گذشته داشتند که بعضی از آن هامانند سرپل ،آقچه ،شبرغان وغیره در حال حاضر نقش فعالی ازلحاظ صنعت قالین بافی وتربیه‌گوسفند قره‌قل داشته یک قسمت مهم عاید ملی را می سازد لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین های شرقی خلافت می‌نویسد که گوزگانان درقرون وسطی آبادترین وپرجمعیت ترین و حاصلخیز ترین وخرم وسرسبز ترین منطقه بود که در جانب باختری بلخ قرار داشت .

شادابی وسرسبزی این منطقه خراسان ناشی از وجود دو رود بود که از کوه های تیربند ترکستان به‌اینجاسرازیرمی شد. به‌گفته مینورسکی(۱)وبارتولد (۲) اراضی بین‌مروالرود وبلخ از دورود آب می خورد که این دو رودخانه عبارت‌از دریاهای قیصر(خیسا رتاریخی‌یا قیصار امروزه) وآب سفید ، که‌بعدازآبیاری اراضی این‌منطقه به‌ریگزارها نزد یک دریای آمو جذب‌می‌گردد .

قبل‌از ورود اعراب این خطه امارت‌نشین‌مستقلی بود و بعد ازآمدن اعراب درسال ۲۲ هجری این منطقه مورد حملات اعراب قرار گرفت‌وبه قول‌یاقوت حموی(۳) جغرافیه‌نگار مشهور عرب‌فتح این‌قسمت توسط احنف بن‌قیس صورت گرفت واعراب مرکز فتوحات خویش‌را درانبار (سرپل‌موجودهٔ ولایت جوزجان)مستقر نموده وتاتشکیل‌دولت‌مستقل‌طاهری آنرا حمایت‌می کردند. دولت مستقل‌طاهری‌افغانستان‌به رشادت‌وجوانمردی‌طاهر فوسنجی درسال ۲۰۵ هجری مطابق ۸۲۰ میلادی تاسیس گشت .این شخص خراسان را ازنفوذ عباسیان رهائی بخشیده مستقل نمود وبعدازین سلطه مستقیم اعراب از این جاظاهراً برچیده شد بصورت غیر مستقیم نفوذ ایشان تا

---

(۱) تعلیقات‌مینورسکی ص ۱۷۰ ترجمه پوهاند میر حسین شاه

(۲) جغرافیای‌تاریخی ایران ص۱۸۱

(۳) معجم البلدان ج دوم ص ۱۴۹

حملات چنگیز که مرکز آن قراقرم بود بر اسرای خراسان دوام داشت .

دودمان فریغونیان گوزگانان که امیر مقتدر وشهیر آن احمد بن فریغون بود و در تشویق وپخش علم ودانش وهمچنان دروسعت بخشیدن این ناحیه خدمات ارزنده وقابل قدر نموده است . حکمروائی این سلسله تاسال ۴۰۱ هجری دوام داشت تابالاخره تحت فرمان روائی سلطان کبیر غزنه محمود قرار گرفت .

در قسمت وجه تسمیه سنگ چارك باید گفت که این اسم مرکب از دو جزء «سان» و «چارك» است که برخی از جغرافیه نگاران محض به تحریر جزء سان اکتفا کرده اند . یاقوت حموی می گوید که این قریه مربوط بلخ بوده ومعتقد است که آنرا «سان» و «چهاریك» می گویند (۱) اصطخری از سان یادآور شده وازبستان ها وآب های جاری آن تذکر می دهد (۲). حدود العالم این محل را یك شهر با اهمیت وآبادان تحریر نموده واز گوسفندان زیاد آن یادآوری کرده است (۳). مینور سکی می گوید که سنك چارك ناحیهٔ ایست دارای نهرهای زیاد، سرچشمه علیای آب سفید را تشکیل میدهد (۴). یعقوبی (سان و صمعاکن) را ذکر کرده، مارکوارت اسان وصهاریك خوانده و (ص) عربی را (ج) فارسی می داند. این حوقل مولف کتاب مشهور صورة الارض می نویسد که این شهر دارای باغ های مثمر انگور جوز و آب وافر است (۵). بابرنامه آنراسان وچاریك نوشته است .

مشخصات فزیکی سنگ چارك:

الف - اقلیم :

برای دانستن اقلیم سنگ چارك لازم می افتد که نخست اقلیم تمام کشور را مختصراً تصنیف نموده وبعداً ملاحظه نمائیم که منطقه سنگ چارك بادرنظرگرفتن خصوصیات فزیکی آن به کدام دسته خواهد آمد . با نظر داشت حرارت ، رطوبت ، بارندگی ومراکز فشار اتموسفر مناطق اقلیمی کشور را میتوان به ترتیب ذیل دسته بندی کرد :

---

(۱) معجم البلدان ج ۵ ص ۲۰.

(۲) اصطخری .

(۳) حدود العالم من المشرق الی المغرب ص ۶۰ ترجمهٔ پوهاند میرحسین شاه

(۴) تعلیقات مینورسکی ص ۱۷۸ (۵) شهرهای آریانا تالیف محمد عثمان صدقی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـاقلیم صحرائی درجنوب غرب مملکت

۲ـاقلیم مونسون درجنوب وجنوب شرق

۳ـاقلیم مدیترانه ئی در صفحات شرق

۴ـاقلیم ستیپ در نقاط هموار بین ارتفاعات ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ متر

۵ـاقلیم ناحیه‌السفلای تندرا بین ارتفاعات ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ متر

۶ـاقلیم کوهستانی بین ارتفاعات ۳۰۰۰ متروبالاتر ازآن.

به این صورت ولسوالی سنگ‌چارك ولایت جوزجان به ارتفاع ۱۲۰۰ متر از سطح بحر قرار داشته وازجانب دیگر مشخصات نباتی وشکل خاك آن خصوصیات اقلیم منطقهٔ ستپ را تمثیل می‌نماید. کوه هندوکش ناحیه ستپ را در افغانستان به دومنطقه جداگانه تقسیم کرده وآن عبارت است از منطقهٔ ستپ شمالی ومنطقه ستپ جنوبی. ناحیهٔ ستپ شمالی که منطقه سنگ‌چارك نیز شامل آن می‌باشد استعداد بیشتر زراعتی داشته وحاصلخیزی خاك ووفرت آب مالداران بسیاری را به پرورش وتربیه گوسفندقره قل که یکی ازاقلام مهم صادراتی کشور است، اسپ وسایر حیوانات اهلی مشغول نموده است. همین طور زارعین تحت این شرایط مساعد به زراعت للمی وآبی مانندزرع گندم، تربوز، خربوزه، پنبه، برنج، لبلبووغیره پرداخته از طریق آن امرار معیشت می‌نمایند. گذشته از خاك حاصلخیز وآب وافر، سنگ‌چارك دارای هوای خوشگوار و ملایم بوده باد شدید ندارد. درقسمت های مرکز وتگاب های آن از برج عقرب الی جوزا باران باریده واز قوس تا ماه حمل برفباری صورت می‌گیرد. درجه حرارت ازماه جوزا الی ماه اسد از طرف روز بین ۱۸ الی ۲۰ درجه سانتی‌گرید وبرودت در ماه های جدی ودلو از ۳ درجه الی ۳۵ درجهٔ تحت‌الصفر تخمین می گردد.

منطقه ستپ را طوریکه ذکر کردیم یك منطقه مهم و با ارزش ازنظر پیداوار زراعتی وتربیهٔ حیوانات می‌توان گفت. زیرا دراین ساحات دهقانان حداکثر حاصلات را از اراضی زراعتی بدست آورده وضمناً وجود چراگاه های سرسبز، پرورش حیوانات مخصوصاً گوسفند قره قل را مهیا ساخته وباعث تراکم نفوس دردهها و شهرهامی گردد. منطقه ستپ شمالی بااین شرایط خوب زراعتی و اقلیمی خودد رطول تاریخ مهد پرورش وانکشاف مدنیت های درخشان وپرورش گاه افکار و آراء علمی وفلسفی بوده است. چنانچه در همین خطه بود که مدنیت پرارج آریائی های قدیم پایه گذاری گردیده وبه سروزمان مرکز پخش افکار ومحل تقاطع مدنیت های شرق وغرب آن روزو انکشاف تجارت

وگسترش زراعت شده که آثار باقیمانده بلخ وغیره جاها بیانگر این ادعای ماست. مثال های عمدهٔ دیگر آن آی خانم، کندز، بامیان، سرخ کوتل، آق کپرک و غیره است .

ب : کوه ها ـ دریاها و معابر :

سنگ چارک بصورت عمومی یک منطقه کوهستانی بوده ومرتفع ترین قسمت ولایت جوزجان می باشد .در سنگ چارک دو کوه بزرگ بنام های کوه خواجه کویصاف و کوه خواجه طل صاف وجود دارد. این کوه ها خیلی مرتفع بوده برف گیر می باشند ،دامنه های آن به سلسله های پلیخاب کشنده (آق کپرک) و کوهستان های سرپل امتداد می یابد. ازاین دو کوه بزرگ شاخه های متعدد دیگری منشعب شده که معروفترین آن ها عبارت است از : کوه دهک درموضع قریه دهک، کوه قریهٔ اوقاف ، کوه ده مردی کوهی و کوه قریهٔ شبو کند، کوه قریه ملک درموضع مورک و کوه آبدره . در کوه های متذکره جنگل های انبوهی از پسته وارچه بنظر می خورد که البته این جنگلات تحت نظارت ومراقبت دولت می باشد تا از آن بهره برداری درست صورت گیرد. این کوه ها علاوهٔ بر جنگلات فوق الذکر دارای نباتات طبی، رواش وسمارق می باشد که ذریعهٔ مردم جمع آوری شده جهت فروش به بازار عرضه می گردد. باید متذکر شد که اقسام نباتات طبی که درین جا پیدا می شود درقسمت تداوی امراض مختلفه اهمیت به سزا دارد . گذشته از آنچه گفته شد این کوه ها زمینهٔ شکار حیوانات مختلفه مانند آهو ، روباه ، خرگوش وغیره وهم چنان پرندگان مانند کبک را مساعد ساخته واز طرف دیگر نقاط خیلی دلچسپ برای سیاحت دارد. که در هنگام بهار هزاران نفر از اهالی سنگ چارک ودیگر نواحی جوزجان وبلخ برای تفریح وهواخوری به این جا ها آمده از مناظر دلفریب وهوای گوارای مستفید می گردند.

درمورد دریاهای این ولسوالی باید متذکر شد که اراضی زراعتی تقریباً بصورت کلی از چشمه سارها آبیاری می شود. ومنبع تمام دریاها همین چشمه سار ها می باشد. معهذا دریای کوچکی موسوم به دریای کچن از علاقه کوهستانات سرپل دراین منطقه جریان یافته قریه های جوی بهار ، تل گورکاب، تنزیل وسوزمه قلعه متعلق به سنگ چارک را آبیاری نموده پس از طی یک مسافه به دریای سرپل می ریزد . دریاهای کوچک دیگر آن عبارت است از دریای تبر که از کوه خواجه طل صاف سرچشمه می گیرد، دریای تکزار از دره انگشت شاه ، دریای سوزمه قلعه از کوه خواجه

کو یصاف .این در یا عادرجریان زمستان آب کافی داشته ودر تابستان آب آن خیلی کم‌می‌گردد که بعضاً درحدود یک الی دو آسیاب آب درآن جر یان می نما ید .

چشمه سار ها ئیکه اراضی‌زراعتی را آبیاری می‌نماید عبارت است‌از چشمهٔ‌انگشت شاه ازکوه شبو کند،چشمه خواجه سراب،چشمهٔ خواجه‌نهان ،چشمهٔ لنگرشاه‌عبدالله، چشمهٔ ایکلان،چشمهٔ کبود آب ویو لتر دی، چشمهٔ آب گرم وچشمهٔ خواجه کو یصاف .

کوتل های معروف سنگ چارک عبارت است از : کوتل خواجه کویصاف، کوتل ده‌مرده کوتل آب کلان، کوتل شترگر دن ، کو تل مسجد سبز و کو تل عرب با ئی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه های آثار حکایتی دری

هنگا می که نثر حکایتی قدیم دری را در انگلستان (سالهای ۱۳۵۱ و۱۳۵۲) مطالعه میکردم گاه به‌گاه‌به ترجمه ها وچاپهای اروپایی شماری‌از داستانهاوحکایتهابرمیخور دم و آنهارایادداشت میکردم ،تاآنکه این مسا لهٔ فرعی" خود موضوع جدا گانه می‌شد - موضوعی که شا ید برای خوانندهٔگان بسی د لچسپ باشدوآنان متوجه خواهند شد که به گفتهٔ ایز ك دیزر ایلیی « افسانه ها بال دارند ،خواه ازشرق آمد ه‌باشند خواه از شمال به هرجا که‌فرود آ یند ، زود بو می‌و و طنی میشوند . بدینسان،دید ه شده است که حکایتی که عرب بیابا نگر د ی را د ر خیمه‌ا ش محظو ظ گردانیده ،یا برزگرشمالی"را در کنار آتشگاه ز مستانیش‌متلذذ سا خته همین سا ن راه سفر ش را به سوی انگلستان وسکاتلند گشوده است .«مخصوصاً داستانهایی جها نگرد همچو ن سند باد نامه ، بختیارنامه، کلیله ودمنه ،طو طینا مه .

یاداشت گیر ی‌همچنان ادامه یافت ودر اثنای آن ،به‌ترجمه های شرقی آ ثار حکا یتی د ری برخوردم وآنها رانیز دراین‌مبحث‌شامل کرد م.

بایدگفت که‌درین فهرست ،ازچند کتاب ومقاله تحقیقی‌دربا رهٔ برخی از داستانها وحکایتها نیز ذکری به‌میان آمده‌است . درآغاز ،درج مقاله ها مورد نظر نبود ، و هم به سبب کمی وقت درلندن موفق نشدم که‌اندکس اسلامیکوس (فهرست مقاله ها به زبانهای اروپایی را جع به موضوعهای شر قی و اسلامی) را به د قت مر ور کنم . چو ن متاسفا نه ا ین کتاب د ر کتابخا نه ها ی کا بل نیست (به جز تکمله کو چك آن د ر کتا بخا نه پو هنتون کا بل) فهـرست مقا له ها کامل نا قص است . بـاید افـزود کـه فهـرست تر جمـه ها

وچاپهای اروپایی آثار حکایتی دری نیز مختصر است وهمه آثار رادر برنمیگیرد، بنابر این ازخوانندگان گرامی خواهش میشود هرگاه ترجمه ها وکتب ومقاله های تحقیقی دیگری به‌نظرشان برسد لطف فرموده عنوان ومشخصات آنها را به‌چاپ برسانند یاسرحمت نموده به‌من بسپارند تا در چاپ بعدی ،این فهرست کاملتر شود .

یاد آوری این نکته نیز لازم است که‌درفهرست داستانهای‌وحکایتها، آثاری‌مانند چارمقاله نصیحت الملوک، سیاستنامه وقابوسنامه که‌حکایتهای تاریخی واقعی یاافسانه مانند رادربر دارد هم درج گردیده است .

پوهنوال م. ن. نگهت سعیدی

۱ ـ ابومسلم نامه، از نویسندهٔ نامعلوم، ترجمهٔ فرانسوی به‌عنوان(ابومسلم«تبردار»خراسان) توسط خانم ایرینه‌ملیکوف Irén Méli. Koff-Sayar پاریس: کتابفروشی امریکاوشرق، ۱۹۶۲، ۱۶۰ صفحه.

بخش نخست این کتاب، شرحی است‌دربارهٔ ابومسلم وبخش دوم ترجمهٔ ابومسلم‌نامه‌است به حوالهٔ فهرست نسخه های‌خطی دری‌درکتابخانهٔ‌ملی پاریس ، چار نسخه ابو مسلم نامه یا قصهٔ ابو مسلم به شماره های ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، و ۲۰۶۴ و ۲۰۶۵ وجود دارد، محمد جعفر محجوب، بخشی ازابو مسلم نامه رابه‌عنوان«رهایی جمیله» درمجلهٔ‌سخن (دورهٔ۱۳،شمارهٔ۱۱و۱۲ اسفند ۱۳۴۱ و فروردین ۱۳۴۲) چاپ کرده که به گفتهٔ وی «ازروی‌نسخهٔ‌خطی متعلق به‌کتابخانهٔ ملی پاریس به نشانهٔ (Suppl. Pers. 842)استخراج وتصحیح شده است .» بنابر این ، ظاهراً پنج نسخهٔ خطی‌این‌داستان درکتابخانهٔ ملی‌پاریس وجوددارد وترجمهٔ ملیکوف ازروی یك‌یاچند نسخهٔ‌آن کتابخانه صورت گرفته است .

«تحریر ترکی قصهٔ ابومسلم به‌شکل‌نسخهٔ‌خطی درو یانا موجوداست .» (دایرة المعارف اسلام، ج ۱ ،چاپ‌اول) .

۲ ـ اشرف خان وسه‌درویش (درفهرستهای‌بودلین‌وموزیم بریتانیا: افشار خان‌وسه‌درویش درچندنسخهٔ اتحاد شوروی: عادل خان وسه درویش)ترجمهٔ رو بن لیوی به‌عنوان«سه‌درویش و دیگر حکایتهاوافسانه های‌دری »(بخش عمدهٔ آنها ازنسخه های‌خطی چاپ ناشدهٔ بود لبن ترجمه شده) ، لندن ، ۱۹۲۳ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مجموعهٔ حکایتها درسلسلهٔ «آثار کلاسیك جهان» به‌قطع جیبی خیلی کوچك درانگلستان چاپ‌شده وشامل مقدمهٔ چار صفحه یی و حکایتهای ذیل است :

۱) « سه درو یش» پس از ان قصهٔ اشرف‌خان»

۲) قصهٔ سلیم جواهری

۳) سخاوت حاتم‌طایی

۴) جمشید و ضحا ك

۵) قصهٔ ملاح وتاجر مروارید

۶) گنجینهٔ منصور

۷) نه منظر

اول : اختر کیسه بر ،دوم: افضل فالبین ، سوم : زهره و چنگش ، چارم : خورشیدو پری سفید ، پنجم : نصیر (یاناصر) قصاب ،ششم : قاضی، هفتم :جز یرهٔ افسون شده هشتم : سیاره پسر پادشاه یونان ،نهم :شاهزادهٔ کشمیر و شیخ مقدس .

۸) خورشیدشاه وشاهدخت چین (قهرما نان داستان سمك عیار ،این حکایت بایست از روی تحر یر متاخر و کوتاه داستان بزر گ قرن‌ششم ، صورت گرفته باشد) .

۳—انوار سهیلی، تحر یری از کلیله‌ودمنه توسط حسین واعظ کاشفی هروی‌متوفی . ۹۱۰ هجری

۱)انوار سهیلی نخستین بار بوسیلهٔ داود صاحب اصفهان به‌زبان‌فرانسوی ترجمه شد ودر سال ۱۶۴۴ توسط کتابفروشی سیمیون بوژه در پار یس انتشار یا فت. - مقدمهٔ اشعارلافونتین .

۲) ترجمه دیگر به‌دست شرقشناس فرانسوی گلمن‌صورت گرفت .- همان مقدمه

۳) متن دری فصل اول‌با ترجمهٔ لفظ به‌لفظ انگلیسی آن به‌وسیلهٔ ه. ج .

کین انجام یافت ودرسال ۱۸۳۵ د ر هر تفوردانگلستان به‌چاپ‌رسید .

۴) ترجمهٔ کامل لفظ به‌لفظ انگلیسی آن‌به نثر وشعر با عنوان : انوا ر سهیلی : تحر یر دری حکایتهای بید پای(کلیله‌ودمنه) ، توسط ادوارد ب . ایست و یك،صورت پذیر فت و در عرتفورددرسال ۱۸۵۴ انتشا ریافت.

۵) ترجمهٔ کامل انگلیسی بوسیلهٔ آ . ن . وستن ، مد و ن قدیمتر ین و پر حجم تر ین قاموس‌انگلیسی به دری‌انجام یافت ودرلندن درسا ل ۱۸۷۷ منتشر شد .

همچنان متن کامل دری یافصلی از انوار سهیلی ،گاهی باشرح ومقدمه وز مانی بدون آن ، در اروپا وهند بارها چاپ شده است ، بدینقرار :

۱) مقدمه برا نوار سهیلی(شامل فصل هفتم کتاب وفصل هفتم ترجمهٔ عربی کلیله و دمنه توسط ابن مقفع)، به کوشش چارلز ستیوارت،لندن ، ۱۸۲۱ .

۲)انوار سهیلی،با شرح لغات، تهیه وترتیب جمز مایکل و میرزا ابراهیم،لندن ،۱۸۲۷ .

۳)انوار سهیلی،تدوین گ.جرویس ومیرزا حسن شیرازی،بمبی،۱۸۲۸ .

۴)انوار سهیلی،تدوین ج.و.ج .اوزلی،هرتفورد، ۱۸۵۱.

«به زبانهای مختلف هندی، پشتو،گرجی و زبانهای عمدهٔ اروپا نیز ترجمه شده است.»
(دایرة المعارف اسلام، ج ۱)

۴- بختیار نامه«بختیار نامه یا حکایت‌ده وزیر،تقلید اسلامی داستان اصلاً هندی سندبادنامه یا حکایت هفت وزیر،داستان یگانه یی است که‌چارچوب آنرا میسازد ویك تعداد حکایتهای‌دیگر راکه‌با داستان عمده بسته‌گی‌نزدیك‌دارد احتوا میکند.داستان‌اصلا به دری نوشته شده وقدیمترین تحریر آن که در دست‌است شاید در حدود ۶۰۰ هجری نگارش یافته‌باشد.تحریر او یغوری[ترکی شرقی]وهمچنان تحریر های عربی بختیار نامه که یکی آن در داستان هزار ویك شب داخل‌شده است،ارتباط نزدیك به تحریر دری دارد. »(دایرت المعارف اسلام،ج ۱)

۱)بختیار نامه،تدوین ویلهم اوزلی،لندن، ۱۸۰۰

درصفحهٔ عنوان این کتاب،چنین نوشته شده:«این کتاب‌بختیار نامه بدارالملك‌لندن‌بچها په خانه ولسن درسنه المسیح ۱۸۰۰ هزار وهشت‌صد بحکم سرویلیم‌اوزلی چها په نموده شد» و از بسم الله شروع و به تمت ، ختم میشود.

۲)بختیار نامه یا سرگذشت شاهزاده بختیار و حکایت‌ده وزیر،از روی متن تدوین جدید دری بختیار نامه،پیشگفتار و ترجمهٔ انگلیسی ویلهیم اوزلی،لندن، ۱۸۰۱.

(ادامه‌دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول　　پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ،　　پوهاند محمد رحیم الهام

پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی ،　　دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز　　۲۰ـ افغانی

مشترکان دیگر　　۲۵ رر

مشترکان ولایات　　۳۰ رر

قیمت یك شماره (۵) افغانی

مقالا تیکه نشر نشود ،به نویسنده پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 1, March-May 1976

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library